

تذکره در بیان مقصد / به قلم
حسین شایان
۷۹ / ۵ / ۳۱

با اقتضای در آغاز نسخه و انجام
نسخه چاپ و چاپ شده

مطلق به آن / حسینی

۷۰۰۰۰ / ۷۰۰۰۰
حصار در آن

۱۲۶۸۶

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

کتاب مجله در زمانه و ...

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۱۵۵۵۹

۹۱۱۰۵

کتاب در بیان مقصد / نهادوسی
 طبه ساز هم
 ۷۹ / ۵ / ۳۱

با اقبال ملی در آمار نسبه و انجام
 نسبه کباب و طاب نسبه
 مطلق به آمار حسینی

۷۰۰۰۰ / ۷۰۰۰۰
 خصاره راز در آمار

۱۲۶۸۶

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

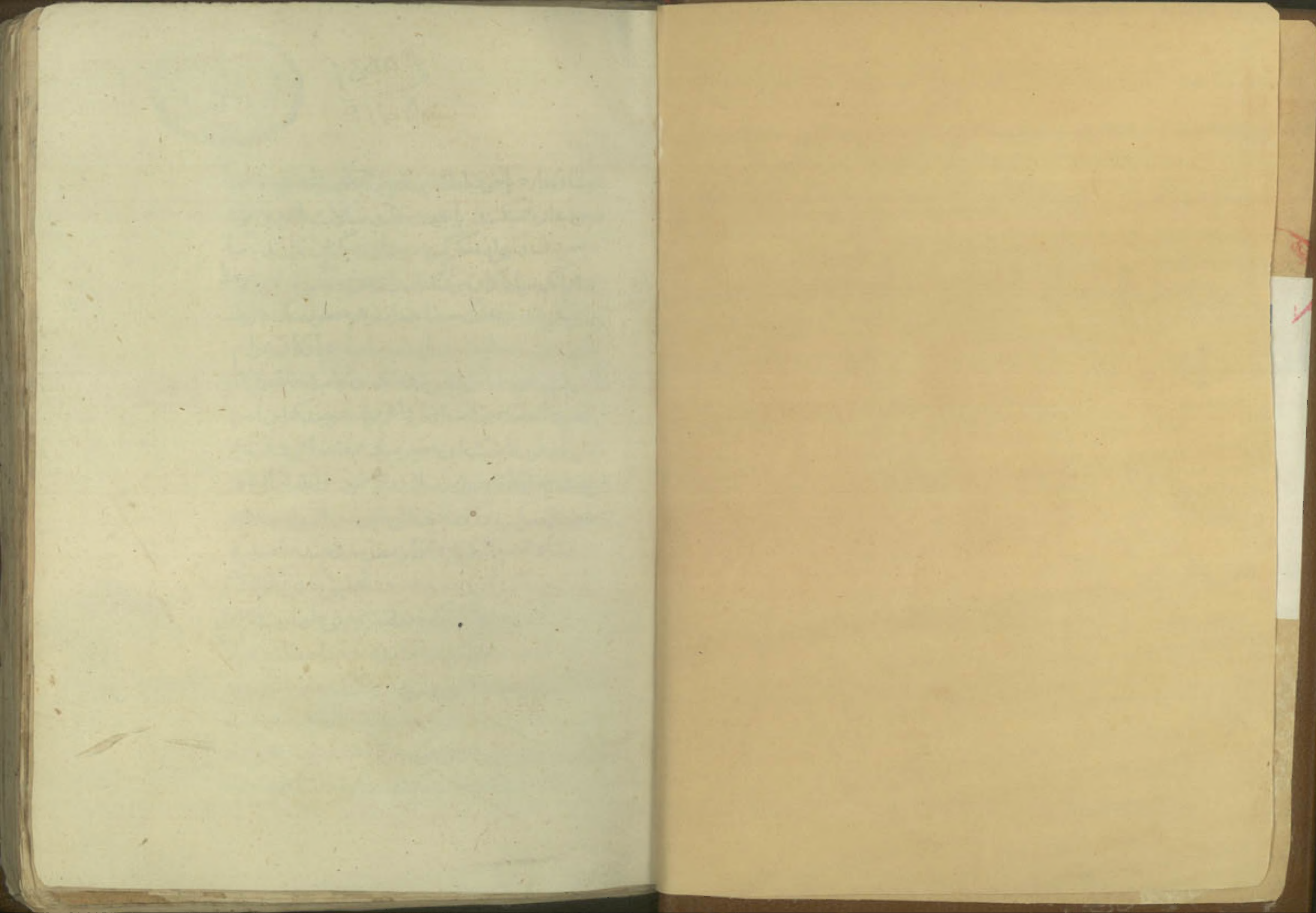
کتاب مجموعه آمار در زکات و ...

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۱۵۵۵۹

شماره ثبت کتاب ۹۱۱۰۵





۱۵۵۵۹
۹۱۱۰۵

بایشان دارد یا خود تارک این فرضیه عظیمه اند جرات اطهار
و جوب ان نمیکند یا بجعت قلت مبالات با هر دین ترک
اسر معروف و نهی از منکر کرده پروای دیگران ندارند یا
بتوهم آنکه مبادا کمان برند که از برای خود میگویند از برای خدا
نیز نمیکویند و بعلت مضایقه از توهم حصول عار باکی از
تیقن دخول ندارند و باین اسباب بیچارگان عوام
یکسر از این نحو مسائل بخیبر شده اند و اجابت ملتفت اند
و مستحکم و از غایت سهوات اولی و اهم بود هر چند که این اسر
خطیور در خورد قابلیت این حقیر نبود بمقتضای وقت و
فرصت چند کلمه درین رساله درج نمود و الله تعالی هو
المستهم للصواب و الکفادی الی ما یوجب الثواب و هو
حسبنا و نعم الوکیل و انرا بر مقدمه و چند مقصد و
خاتمه مرتب گردانند **مقدمه** در تحقیق معنی زکوة و آنچه
متعلق با آنست بدانکه زکوة در لغت بمعنی طهارت و بمعنی
زیاده شدن و نمو کردن نیز آمده و در اصطلاح عبارتست
از حقی که واجب و لازم میشود در مال که معتبر باشد در
وجوب و ثبوت آن حق رسیدن مال بحد نصاب و
مناسبت این معنی با معنی لغوی هرگاه که ما خود از معنی اول
است اینست که اداء زکوة منشأ طهارت

ثابت

باشد باسلام یعنی بتا زکی مسلمان شده باشد و در جایی باشد
 که ادا ب و احکام اسلام با نجای نبوی سیده باشد پس میفرماید
 با و و خاطر نشان او میکنند و جوب زکوة را و حکم بکفر او میکنند
 تمام شد کلام علامه رحمه الله و چون ازین تفصیل اصیل معلوم
 شد که هر مسلمان زاده که منع زکوة کند و منکر و جوب آن باشد
 مرتد فطریست و هر جدید اسلامی که مدتی از اسلام او که
 در امانت احکام دین را نتواند امومت گذشته باشد فطریست
 العهد باسلام نباشد که باین سبب بی خبر از احکام تواند
 بود و در میان مسلمانان و نزدیک با باد اینها و شهرهای
 ایشان که مطلع از قانون و طریقه دین تواند شد میباید باشد
 اگر مانع زکوة و منکر و جوب آن باشد مرتد ملکی است و حکم
 مرتد فطری چنانکه مشهور میان اصحاب و در حدیث شریف
 وارد شده اینست که حضرت فرموده اند وَأَشْرَأُ بِلَا تُكْفَرُ
فَلَا تُكْفَرُ بِلَا تُكْفَرُ بِلَا تُكْفَرُ بِلَا تُكْفَرُ بِلَا تُكْفَرُ بِلَا تُكْفَرُ
الْمُتَوَقِّعُ عَنْهَا زَوْجَهَا وَعَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَقْتُلَهُ إِنْ أَتَى بِهِ
إِلَيْهِ وَلَا يَسْتَتِيبُهُ که حاصل معنی آن اینکه زن او بان است
 از و یعنی حکم زنی دارد که بطلاق بان که رجوعی در آن نیست
 از شوهر جدا شده باشد پس نزدیک او نمیشود یا نزدیک او
 نشود زن او و قیمت کرده میشود مال او و بر و زنه او و علقه

میدارد زن او مانند عده زنی که متوفی شده و سرده باشد از
 شوهر او و بر امام لازم است اینکه بکشد و بقتل رساند او را
 اگر بیا و زند او را بحدیست او و طلب توبه نمیکند از و یعنی
 و توبه نمیدهد او را و در حدیث دیگر از حضرت امام محمد
 باقر علیه السلام مرویست که بدو سنی که مرتد از اسلام عزل کرده
 و جدا کرده میشود از زن او و خورده نمیشود و بیخه او و
 توبه داده میشود آن مرتد سه مرتبه پس اگر رجوع کند و آلا
 میکشند او را و اینست حکم مرتد ملکی و این حدیث محمولست
 بر آن چنانکه شیخ صدوق رحمه الله بان تصریح فرموده
 پس معلوم شد که منکر و جوب زکوة هرگاه مسلمان زاده باشد
 زن او بر او حرام میشود و بعد از چهار ماه و در مذکر عده
 وفاتست چون از ارتداد او بگذرد آن زن شوهر بد دیگری
 میتواند کرد بد و آن احتیاج بطلاق و اگر بعد از این معنی
 در آن زن تصرف کند زنا و فرزند می کند بهر سه حرام زاده
 ولد الزنا خواهد بود و اختیار تصرف کردن در اموالش را
 ندارد و اختیار آنها با و زنه او است بهر مصرفی که خواهند
 بدون اذن و رضای او صرف میکنند بعد از تقسیم آنها
 در میان خود و حیوانی که او بخرید کند کوشش آن حرام و بیست
 آن میشود و نجس است و بدن او مثل بدن کفار نجس است و با او برهنه

ملاقات کردن جایز نیست و داخل مساجد نمیتواند شد و اگر
 بمیرد بر جنازه او حاضر نباید شد و تغسیل و تکفین و نماز
 بر او نباید کرد و در قبرستان مسلمانان او را دفن نباید
 نمیتوان نمود و همه احکام کفار در او جاریست و مطلقا
 حرمتی از حرمتهای اسلام از برای او باقی نمیاند و از کافر
 اصلی بدتر و پلیدتر است زیرا که کافر اصلی در هر وقت واجب
 القتل نمیباشد و او در هر صورتی واجب القتل است و
 کافر اصلی هرگاه از کفر توبه کند و اسلام اختیار کند مسلمان
 و پاک میشود و از هرگز پاک نمیشود و توبه فائده با و ندارد و
 هرگز حکم مسلمانان بهم نمیرسانند و هرگاه آن منکر و جوب زکوة
 مسلمان مکی و جدید اسلام باشد زن او را از و جلا میکنند
 و ذبیحه او را نمیخورند و مانند کفار نجس میشود و لیکن بخورد
 همین زن او شوهر نمیکند و از اسلام او نا امید نمیشوند
 و مالش با بر و رتبه قسمت نمیکند و قتل او واجب نمیشود
 تا آنکه سه مرتبه او را توبه دهند و اگر در مرتبه سیم باز توبه را
 بشکنند انکاه همه آن احکام که برای مرتبه فطری مذکور شد
 برای او نیز ثابت میشود اعادنا الله تعالى و جمع کردن
 من ذلك بعضه و بدانکه روایت کرده است شیخ صدوق
 محمد بن بابویه فی رحمة الله تعالى در کتاب فقیه پسندنی صحیح

بنابر مشهوره
 بعضی گفته اند اگر زن در اقصای قتل
 باشد و زانی خواهد بود و اگر
 که جوب قتل از و ساقط نشود و جوب

از عبد الله بن سنان از حضرت ابی جعفر علیه السلام که فرمود که
 خدای عز و جل فرض و واجب کرده است زکوة را همچنانکه
 فرض و واجب کرده است نماز را پس اگر اینکه مردی بر دارد
 زکوة را پس بدهد انرا اشکارا و علانیه نمیباشد در آن هیچ
 غیبی و این برای آنست که بدستی که خدای عز و جل فرض
 کرده است برای فقر در مالهای اغنیاء آنچه را که اکتفا میکرده
 باشند بان و کافی باشد برای ایشان و اگر چنانکه میدانست
 که آنچه را که فرض فرموده است برای ایشان کافی نبود ایشانرا
 هر اینده زیاده میکرد ایشانرا یعنی زیاده از آن مقرره میفرمود
 و آمده نمیشوند فقر یعنی بر سر ایشان نمی آید در جمله آنچه
 آمده شده اند و بر سر ایشان آمده است مگر بسبب منع کردن
 انکسانی که منع کرده اند از ایشان حقوق ایشانرا نه از جهت
 فریضه یعنی هر تعبی و محنتی و تنگی و مشقتی که بر سر فقرای آید
 نیست مگر بسبب منع زکوة که اغنیاء از ایشان میکنند
 و حقوق ایشانرا با ایشان نمیرسانند و اگر نه خداوند
 عز و جل بقدر احتیاج ایشان که اصلا تعبی نکشند و
 بر فاه حال زندگانی گذراشد مقرره فرموده است چنانکه
 روایت کرده است ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله
 از ابی بصیر در احادیثی که بخد مت ابی عبد الله علیه السلام

صفره

برای ایشان

عرض کرده است که عیسی بن ابراهیم شخص محتاجی را بعزت آنکه دیده بود
او را که گوشت و خمر برای عیال خود خریده بوده است از کوفه منع
کرد گفتند است که پس گذاشت حضرت علی علیه السلام دست مبارک خود
بر پیشانی خود ساعتی پس سر برداشت پس فرمود که بدرستی که خدای
تبارک و تعالی نظر کرده است در اموال اغنیا پس نظر کرده است
در احوال فقرا پس قرار داده است در مالهای اغنیا آنچه را که
اکتفا میکردند باشند فقرا بآن و اگر کافی نمیشود ایشان را هر چه
زیاده میکردند برای ایشان بلکه میدهند فقیر را آنچه بخورد و
بپاشد و بپوشد و زن بگیرد و تصدق کند و حج کند یعنی
انقدر از کوفه بفقرا میتوان داد که اموزند کافی ایشان
بخوبی تواند گذشت و کار دنیا و دین ایشان براه تواند رفت
زیرا که حق تعالی برای ایشان انقدر فقر فرموده است که
برای این مطالب همه کافیست و روایت کرده است شیخ
صدوق محمد بن بابویه قمی رحمه الله در کتاب فقیه از زرار و محمد
بن مسلم از ابی عبد الله علیه السلام در اخر حدیثی که گفت زرار که گفتم
من پس اگر گنجایش نداشته باشد ایشان را صدقات یعنی اگر
صدقات همه فقر این سد چه باید کرد گفت پس فرمود انحضرت
که بدرستی که خدای عز و جل فرخ کرده است برای فقرا در
مال اغنیا آنچه را که گنجایش داشته باشد ایشان را و اگر میدا

فرموده

فرموده

که

فرموده

ایشان
که آن گنجایش نخواهد داشت ایشان را هر چه زیاده میکردند برای
بدرستی که ایشان آمده نشده اند یعنی ننگشیده اند
از جانب فریضه خدای ولیکن آمده شده اند و نفع کشیده
از منع کردن کسی که باز داشتند است حق ایشان را از آنچه فرض
کرده است خدا برای ایشان و اگر آنکه مردم ادا کنند حقوق
ایشان را هر چه خواهند بود عیش کنند کان بخیر و خوبی و
بر اهل بصیرت مخفی نیست که در قانون عدل الهی مقر است
که از هر کس تعبی و آزاری و آسیبی بدیگری برسد خصوصا
بمؤمنان خداوند قوی عزیز در روز سختی بازخواست نماید
انفا را خواهد فرمود و بقدر سنگینی ذرّه حق احد را باقی
نخواهد گذاشت پس وای بر حال اغنیا ازین رهگذر و غاف
تیره شان بوسر ایاد و زحمت و هنگام عرض اکبر از عهده
کدام يك بیرون توانند آمد جواب اطفال یتیم شده ایشان را
چه خواهند گفت و بجا روبر کلام ندی بر حسن و خاشاک این
تقصیر را از ساحت احوال خود توانست رفت از عهده خون
فقیرانی که بر سر راهها و کجی خوابها بر آری و خواری تمام شد
و گوشت و استخوان ایشان را سباع و هولام خورند نه
کسی در هنگام مردن بدر دل ایشان رسید و نه کسی
در وقت جان سپردن از حاجت ایشان پرسید نه کسی

ایشان را غسل داد و نه کسی برایشان نماز کرد چگونگی بیرون
توانند آمدند تا در آن زنان معطل ماندند ایشان که نه شوهر
توانستند کرد و نه بر یک کسی صبر توانستند نمود چه خواهد بود تلاقی
دیدهای گریان و بدنه های غریبان طفلان بی پدر و مادر را
که خواهد نمود در یکی از دهات مشهوره کلیایکان چند را
صالح بودند و هر یک را جمعی از عیال و اطفال که مجموع ایشان
قریب به بیست نفر میشدند بود و آن برادران بسبب از
اسباب از پادشاه و سالها بود که شل شده بودند در
قحطی و تنگی که در دو سه سال قبل ازین بهر سیده بودند مذکور
میشد که هر یک از ایشان که از گرسنگی میمیرند دیگران از
اضطرار گوشت او را میخوردند تا همگی باین منهای بر طرف
شده و احدی از ایشان با خبر نشده بود فَسَجَّانَ اللَّهُ
مَا أَجْرُ الْأَغْنِيَاءِ عَلَى الْفُقَرَاءِ وَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ
و ایضا روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام اینکه
آنحضرت فرمود وضع نشده و مقدر نکریده است زکوة
مکر از جهت از مالیش اغنیا و مکر از برای معونت فقرا
و اگر چنانکه مردمان ادا کنند زکوة مالهای خود را باقی نماند
هیچ فقیری محتاج و هر آینه مستغنی خواهد شد با آنچه
فرض کرده است خدای و بدرستی که مردم فقیر نشده اند

الغنیاء

و محتاج نکر دیده و گرسنه نشده و غریبان نکر دیده اند مگر بسبب
کناهان اغنیا و سزاوار است بخدای تبارک و تعالی اینکه منع
کند و باز در رحمت خود را هر که را منع کند و باز دارد حق خدا را
در مالش و قسم میخورم بآنکسی که خلق کرده است خلق را و باین
کرده ترزق را که ضائع و نابود نشده است هیچ مالی در بیابانی و نه
در بای مگر بسبب ترزق و زکوة و بدرستی که محبوب ترین مردم نزد
خدای تعالی اینانست از روی کف یعنی کسیست که دست
او سخی تر باشد و سخی ترین مردم کسیست که ادا کند زکوة مال خود
و بخل نکند بر مؤمنان با آنچه فرض کرده است خدای برای ایشان
از مال او و مستور نماید که آنچه این حدیث شریف بران اشتمال
دارد و مؤکد بقسم نیز شده و بسیاری از احادیث بران دلالت
میکند که هیچ مالی در هیچ جایی از جاهای عالم تلف و ضائع
نمیشود مگر بسبب منع زکوة شاهد صدقیت بر اینکه مانع
زکوة از حلیه ایمان عاری و از نسبت اسلام بخود در صدد ظلم
ببیزاریست زیرا که محبت مال حبلی و ذاتی هر طبعهاست
خصوصا طایع دنیا داران و اغنیا و هیچ نفسی از بر و فاجرو
مؤمن و کافر نیست که بقدر مقدور مال و متاع خود را از تلف
و ضیاع حفظ نمیکرد باشد حتی آنکه اغنیا مبلغهای خطیر
صرف ظلم و مستطین میکنند بجهت حفظ مال پس اگر

کشاده

مدعی اسلام و ایمان خدای عزوجل و پیغمبر مرسل و امامان و
 علیهم الصلوة والسلام را در آنچه میفرمایند راست گو و صادق دانسته
 باشند البته نهایت اهتمام و سعی در دادن زکوة قطع نظر از اطاعت
 و فرمان برداری و توقع ثواب و دهایابی یافتن از عقاب بلکه
 بجهت خصوص حفظ مال می نمود بلکه زبان حال و منادیان
 افعال او با او بلند تکذیب خدا و رسول میکنند چه معلوم است
 که زکوة واجب هر شخصی بر ارباب شتی کمتر از آن مبلغهای
 خطیر و مالهای کثیر است که دنیا دار نابکار صرف هر ظالم
 جبار بتوجه اقتدار او بر حفظ اموال و عفار خود میکند و مکرر
 دلبه و می بیند که هیچ کار از او نمیشی نتواند شد و بر تقدیری که
 حفظ انها از دزدان و متغلبان تواند کرد و بکنند یقین او
 حاصل است که حفظ انها از سائر افات مثل سوختن و غرق
 شدن و مردن و تلف شدن و امثال انها نتواند کرد و هیچ
 هرگز دست از این خیال بر نمیدارد و همواره همت خود را بر آن
 بر نفع کمال میکارد و در مدت عمر خود یکبار هر چند بطریق
 امتحان باشد بفکر دادن زکوة نیفتاده و نخواهد افتاد
 پس میباید که جزم بدو رفع بودن آیات کریمه و احادیث
 شریفه العیاذ بالله کرده باشد و اصلا احتمال راستی در انها
 قرار ندهد و مصدق این مقال و مبتین اینحال است آنچه روایت

رسیدن

کرده

کرده است شیخ صدوق محمد بن بابویه قتی رضی الله عنه در کتاب فضیله
 از ابی بصیر از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرمود که هر که منع کند
 قیو اطی را از زکوة پس نیست آن شخص مؤمن و نه مسلمان و آن قول خدا
 عزوجل است که حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ
 لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ و ایضا روایت کرده است از ابی بصیر
 از حضرت ابی عبد الله علیه السلام اینکه آنحضرت فرمود که هر که منع کند
 قیو اطی را از زکوة پس نیست آن شخص مؤمن و نه مسلمان و در خواست
 خواهد کرد باز گشتن را یعنی رجوع کردن بدنیار و در نزد سر
 و آن قول خدای عزوجل است که حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ
قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ و ترجمه این کریمه
 در این مقام اینست که تا اینکه هرگاه بیاید یکی از ایشان سرا و گوید که
 ای پروردگار من باز گردان مرا و مگر نگذارد این کلمه را یا او را گوید
 که ای پروردگار من و بعد از خطاب بحضرت رب الارباب از
 غایت دهشت و اضطراب متوجه ملائکه عذاب شده گوید
 باز گردانید مرا ای قبح کننده کان ارجح یعنی بد نیاشاید که بکنم
 عملی ناپایسته و در آنچه ترک کرده و اذکار اشتغال از مال که زکوة
 از آن بدهم و در راه خدا از انفاق نمایم و قیو اطی چنانکه بعد از این
 مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی نصف عشر یکدینار یعنی
 بیست یک اشرفی است و چنانکه اصحاب ما علیهم الصلوة و السلام

و غیر ایشان تصریح کرده اند قیمت اشرفی در آن زمان ده و در هر روز
که مبلغ ششصد و سی و نینار تیریزی بوده باشد پس قیواط بنا بر
مبلغ سی و یکدینار و نیم تیریزی خواهد بود و هرگاه بسبب منع
کردن این قدر قلیل حال بود بمشغول بوده باشد پس چگونه خواهد
بود حال کسی که در تمام ایام حیوة با وجود اموال بسیار هرگز
زکوة ندهد و چه بسیار نیکو میفرمود یکی از اجله سادات
تتمه الله تعالی بر حمت که مانع حقوق الهی چگونه کان اسلام بخود
تواند برد و بچه خود آغوش ایمان تواند نمود و حال آنکه اعتماد او
بخداوند عالمیان و جمیع پیغمبران و همه مؤمنان بقدر اعتماد
او بپند وی کافری نیست تبیین این مقال و تفصیل آن اجزا
که ایشان میفرمودند آنکه بسیار میباشد که شخصی مدتی
چهل سال یا پنجاه سال یا بیشتر عمر جوانی خود را صرف تحصیل
مال میکند و بسفرهای خطرناک مانند سفر هند و امثال
آن میرود و درین مدت منمادی متحمل شد و ند غریب و احوال آن
و زحمتهای دریا و بیابان میشود و اگر آن قدری که منظور
اوست برای او حاصل شود و بوطن خود مراجعت کند نهایت
تشویش و اضطراب بخمال قنطرق حوادث از دزدان و غلبه
بلکه از خویشان و خرنندان بهم میرساند و شب و روز در فکر
وند بپراپنی میباشند و بسا باشد که چون شبهای دراز را

باین خیال بصبح میرساند در نصف شبی بخاطر او رسد که ظان
معامله بسیار میکند و اعتیادی دارد باین سبب نهایت
سرد و خوشحالی باورده میفاید جلدی که خواب واری که
ملتهای بود که از تشویش و اضطراب از و کناره جسته بود در
هنگام از کمال فرج و خوشحالی کناره میجوید و دم بدم و ساعت
ب ساعت تفتیش طلوع صبح کرده و صبح شده یا نشده باشند که
در رکعت نماز بسیار مختصر میکند و بسا باشد که رکوع
و سجود و واجبات از او بقدر اقل بخیزی بعمل نیاورد و در تمام
ان احوال خیال او مشغول آن هند و است و بعد از نماز چنان
شب کیر و مبارکه بدر حرم آن هند میکند و در آنوقت آن
هند مشغول بت پرستی و آب بازیست و نا هنگام چاشت
با کمال خفت و مذلت بر در حرم با کثافت آن ملعون می نشیند
و چون آن هند و حاضر شود با نهایت ادب هر چند میلاند
که در شریعت مطهره جایز نیست سلام با او میکنند و بسا باشد
که جواب سلام او را نکوید و انواع تملقات و چاپلوسیها
میکند و اقسام درشتیها و بدعبوسیها از وی بیند تا
آنکه او را راضی میکند که تمام مایه عرض خود را که کاهست که
چندین هزار تومان است از نقود با و داده نوشته نجیبی
بخط پلیدی که هیچکس نمیتواند خواند بی شاهی و بدون

ضامنی از او میگیرد و چندان شکر کفاری او میکنند که هرگز
در مدت عمر خود نسبت بخداوند عالمیان جلالت عظمیٰ بعمل
نیاورده باشد و بخوبی اسوده دل و مطمئن خاطر میشود که
زیاده از آن نصیبش توان کرد و حال آنکه مکرر دیده و شنیده
است که هندوان کاهست که در ایام حبوه خود با اصطلاح تجارت دانی
شده اند و تمامی اموال مردم که در نزد ایشان بوده سوخته
ند که سعی کرده اند دیناری از ایشان بعمل نیامده و میداند
که اگر بمیرند و ادنی ندارند که از چیزی توان گرفت و اگر تلف
کنند هیچ عوضی با مالک نیستند که بخواه آن توان داشت
و اشغالی که در معاملات ایشان میباشد زیاده از ده نیم
نیست و غالب است که بقدر ده ربع میباشد و خداوند
عالمیان تعالی ثمانه سندی مثل قرآن مجید نوشته و
چندین بابت مراجعه در آن فرار داده در یکجا فرموده است که
مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا یعنی هر کس بیاورد حسنه را
پس از برای اوست بهتری از آن و در جای دیگر زیاده کرده
فرموده است مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امْتَالِهَا یعنی
هر کس بیاورد حسنه را پس از برای اوست ده برابر آن و دیگر
بار زیاده کرده فرموده است مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ
قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً یعنی کس

بسیار از این است که در این کتاب مذکور است که هر کس بیاورد حسنه را پس از برای اوست ده برابر آن و دیگر بار زیاده کرده فرموده است

انگسی که قرض دهد خدا بر او قرض نیکو پس مضاعف گرداند از آن
از برای او و اصناف بسیار و اکتفا به همین نفرموده ضامن
صیانت و نگاه داری او شده چنانکه در حدیث وارد شده
که حَقِّقُوا أَمْوَالَكُمْ بِالزَّكَاةِ یعنی در حصار محکم حفظ الهی را در
همه مالهای خود را بوسیله دادن زکوة و متکفل کفایت
کافه مهمات و قضای جمیع حاجات دنیا و آخرت او کرده
چنانکه فرموده است وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا
وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ یعنی و هر کس بر هیز کاری
کند و بترسد از خدا که اداء زکوة بکند و عمده است بگردان
و قرار دهد خدای از برای او جای بیرون شدن فی که هرگز
در هیچ و رطبه نیفتد و در هیچ امری معطل نماند و خدای
دهد او را از اندوه دنیا و آخرت و از غمات موت و شدائد
روز قیامت و روزی دهد او را از جانی که کانه نداشته
باشد یعنی بخاطرش غیر رسیده باشد و فرموده است قَرَى
مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا یعنی و هر کس که هیز کاری
خدا کند و از خدا بترسد بگرداند و قرار دهد خدای از برای
او از کار او یسر و آسانی را که هیز کاری بر او دشوار
نشود و بسبب تقوی خدای امر دنیا و آخرت او را بر او
سهل سازد و فرموده است وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَكْفِزْهُ اللَّهُ

که دانند که از بسیاری زهر مو بر سران نمائند باشند و دو نقطه
سیاه بر بالای چشمهای وی باشند و چنین مار بر آنکه بیدار
مارهاست بر گردن او طوق کرده اند و آن مار هر دو کناره
روی و دهن او را در دهن گیرد و زبان بسرفش او شود
گوید من ائمال تو ام که در دنیا بان خنجر میگردی و تکریم میگردی
در دینشان و روایت کرده است ثقة الاسلام در کافی است
حسن از محمد بن مسلم که گفت سوال کردم حضرت ابی عبد الله
علیه السلام را از معنی قول خدای عزوجل که سَبَطُوا قَوْلَ مَا بَخَلُوا
بِیَوْمِ الْقِيَمَةِ پس فرمود ای محمد هیچ احدی نیست که منع کند
از زکوة مال خود چیزی را مگر آنکه میگرداند خدای عزوجل بخیر را
در روز قیامت از دهبانی از آتش در حالتی که طوق کرده شده
باشد در گردن او که میگذرد و بدندان میگیرد از گوشت او تا اینکه
فارغ شود از حساب پس فرمود که دانست قول خدای عزوجل
سَبَطُوا قَوْلَ مَا بَخَلُوا بِیَوْمِ الْقِيَمَةِ میخواهد خدا آنچه را که
بخشید و زیاده اند بان از زکوة و روایت کرده است بسندی صحیح
از ابی حمزه از حضرت ابی جعفر علیه السلام که فرمود که یا فخرم مازاد
علی علیه السلام که فرمود در سوره خدای صلی الله علیه و آله که هرگاه
منع کرده شود زکوة منع کند و باز دارد زمین بر کتفهای خود را
و روایت کرده است بسندی حسن از عبید بن زراره

که گفت شنیدم حضرت ابی عبد الله علیه السلام را که میفرمود که هیچ
مؤمنی نیست که منع کند و باز دارد در هیچی را از حق مگر آنکه اتفاق
و صرف کند و در هر دو را در غیر حقش و هیچ مردی نیست که
منع کند و باز دارد حق را از مال خود مگر آنکه طوق کند او را خطا
عزوجل بسبب آن ماری را از آتش در روز قیامت و روایت
کرده است بسندی صحیح از فاعل بن موسی که او شنیده
حضرت ابی عبد الله علیه السلام را که میفرمود که فرض نکرده است
خدای برای امت چیزی را که شدید تر و سخت تر باشد بر ایشان
از زکوة و در آن هلاک میشوند عامه ایشان یعنی بسبب
ندادن زکوة و از این امت سختی عذاب جهنم و هلاک است
میشوند و روایت کرده است شیخ صدوق محمد بن بابویه
بسندی حسن از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرمود
حضرت که نیست هیچ صاحب مال طلال یا فقره که منع میکند
باشد زکوة مالش را مگر آنکه حبس کند خدای او در روز قیامت
در بیابان قاع قفری یعنی در بیابان هوار که بیانی و گریه
نداشته باشد و مسلط گرداند بر او شجاع آفرینی را یعنی بار
بسیار جهنم چاکلی بر زهری را که از بسیاری زهر روی
شش ریخته باشد که از ده میکند و قصد میکند آن مار را و
او کناره میجوید و میگریزد از آن پس چون دید که او خلاصی

از حوریه

نفرته

نمازی نکرده باشد و حال آنکه وارد شده است در روایات شریفه
که اقل چیزی که نظر داند میکنند و برینیک و بدان میسرند
در حساب نمازات پس اگر آن مقبول درگاه الهی شود سایر
عملهای آن بنده مقبول خواهد شد و اگر از آن فرماید و بگو
نظر در سایر عملهای آن بنده نخواهد فرمود و اینها بدین جهت قبول
خواهد رسید هر چند درست بعمل آورده باشد آنها را و
هرگاه چنین باشد و البته چنین است پس ترك كشد زكوة قطع
نظر از آنچه سابقا مذكور شد چه جزای بنده و برای چه مطالبی
زنده است و بجهت امید به میر و چرا تمام دنیا و آخرت خود را
نمیگیرد زكوة را اصلا نداده و نمازی نکرده است تمامی آنرا
بیاد داده و سایر عملها از روزه و حج و غیر آنها هاست و
آنچه دارد از حطام دنیا فنا شده نزد دنیا دارد و در آخرت و نیز
آرامی بیند و راحت خیر الدنیا و الآخرة ذلك هو الخسران
البین و بدانکه روایت شده است از حضرت ابی عبد الله
که آنحضرت فرمود که چون نازل شد این آیه که مَنْ جَاء بِالْحَسَنَةِ
فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا كَفَتْ رسول خدا صلی الله علیه و آله برای پروردگار
من زیاده کن مرا یعنی زیاده بد مرا پس نازل ساخت خدای تعالی
مَنْ جَاء بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امثالها پس گفت رسول خدای
صلی الله علیه و آله که ای پروردگار من زیاده کن مرا یعنی زیاده

از آنچه عطا فرموده عطا فرمایم پس نازل گرداند خدای عز و جل
مَنْ ذَا الَّذِي يَقْرَأُ لِلَّهِ قَرْضًا حَسَنًا فَبِضَاعٍ غَفِيرَةٍ لَهُ أَضْعَافًا
كَثِيرَةً و کثیر در نزد خدای احصا کرده نمیشود یعنی چیزی که خدا
جلیل عظیم از آن کثیر و بسیار شمرده باشد در حساب و شمار
درستواند آمد و ترجمه هر سه آیه قبل ازین مذکور شد و مخفی نماید
که تمام آیه اخیره اینست که مَنْ ذَا الَّذِي يَقْرَأُ لِلَّهِ قَرْضًا حَسَنًا
فَبِضَاعٍ غَفِيرَةٍ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَاللَّهُ
تَجَبُّونَ و ترجمه ظاهر آن اینست که کیست آنکسی که قرض دهد خدا
قرضی بیکو پس مضاعف و زیاده بر زیاده گرداند خدا از آن زیاده
و اضعافی بسیار و خدا قبض میکند و تنگ میکند و زیاده
بر هر که مصلحت داند و بسط میفرماید و گشاده میکند و زیاده
برای هر که حکمت اقتضا کند و بسوی او نه بسوی غیر او بازگرداند
خواهید شد شما بندهکان و هر يك فلان خود اعمال جزا خواهید
یافت مردیست که بعد از نزول این آیه حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که حق تعالی روز قیامت ببغضی از بندهکان گوید
کدام بنده من از تو طعام خواستم ندادی و از تو آب طلبیدم
امتناع کردی و از تو جامه طلب کردم ندادی بنده گوید یا رضایا
این گناه بود گوید فلان بنده من گرسنه بود از تو طعام خواست و
فلان برهنه از تو جامه طلب کرد و فلان تشنه از تو آب خواست محمد

که دانیدی قسم بجلال خودم که اسر و فضل خود را از تو بازگیرم چنانکه
تو از ایشان باز گرفتی و بر هیچ عاقلی هوشتندی اگر در سیاق
ایه کریمه تامل کند مخفی نخواهد ماند که چندان مبالغه و تاکید
و تشدید و تهدید در آن هست که زیاده از آن گنجایش نتواند
داشت و اگر بعضی از اینها اشاره شود خالی از فایده نخواهد
بود بدانکه مراد از قرض حسن درین ایه چنانکه مفسران گفته اند
یا خصوص ذکوة و سایر حقوق مالیت یا شامل جمیع طاعات
و عبادات که ذکوة از جمله آنهاست نیز خواهد بود و بر هر یک از
مطلوب و مراد بقرض تعبیر فرمودن شاید والله تعالی بیام
بجهت این باشند که بنده بگرفت و یافتن عوض و ثواب جا زان
باشند چه اداء قرض در هر شریعتی و نزد هر صاحب قانون و طریقی
لازم باشد پس کان نکند که آنچه میدهد یا هر چه میکند را بکان
و منشأ نقصان خواهد بود تا این خیال باطل مانع او از امتثال
کامل نشود و دیگر آنکه دلهای عباد را میل و رغبت زیاد بقرض
دادن میباشد و اگر چه احتمال قوی میرفتند باشد که بعضی
ان نخواهند رسید چنانکه از سعی کردن دنیا داران و معاش
کردن با ظالمان و جباران و دلوع ایشان و بان معلوم میشود
و دیگر آنکه شاید شرمندگی و حیادامن گیر بنده حقیر شده در
قرض دادن بخالق همه اشیاء و ممالک ارض و سماء تفریط و

در نزد خالق عالم و در نظر مقنن
قوانین بخادم البته لازم و اهم
خواهد بود تا هم

تقصیر نکند و قرض را نسبت بجناب مقدس و ذات اقدس خود
داده تا در پیش و فقیر در نظر او بمقدور و حقیر نباشد که آنها
که باید درباره ایشان نکند و تا حقارت در پیشان در نظر اغنیاء
عالیشان که نخوت و غرور ایشان سر با همان فقر و غنیاء و بد مانع
اداء حقوق ایشان نشود و بر هر حال متعارف این بود که اقربوا
الله قرضا حسنا یعنی قرض دهید خدا را قرضی نیکو گفته شود
چنانکه در سوره کریمه منزل وارد گردیده و چون که اکثر طبعها
خصوصا طبایع سرکشان اغنیاء اطاعت و امتثال اسر و قوا
دشوار و ناگوار میباشد حق تعالی از روی لطف برایشان
صیغه اسرا را استغفهام تبدیل فرموده تا شاید دلهای سنگین
ایشان نرم و رام گردد و تن اطاعت در دهد چنانکه در گفتگوها
متعارف اگر کسی را گویند بکن ناگوار او باشد و اگر گویند یا ایسفی
زودتر مبارک کند و چون در طریقی استغفهام نیز مراد چند
میباشد و میتواند بود که اگر از شخصی خاص یا جماعتی مخصوص استغفهام
شود همگی در مقام تعلل یا قضا اهل در آیند پس ممکن است که
از بجهت انقراضون الله قرضا حسنا یعنی ای قرض میدهد
شما خدا را قرضی نیکو وارد نگردیده بلکه فرموده کیت الکی
قرض دهد خدا را قرضی نیکو و از دست نرود تا داعی شوقی همگی را بسو
مبادرت خواند و جلگی را برای اطاعت برانگیزاند و چون چشم

اهل دنیا بوسند بر حصول منفعت و سود است خداوند کرم و دود
جنت الاوه منفعتی که در هیچ معامله نتواند بود و سودی که در هیچ
سودایی نتوان نمود و درین معامله فراداده فرموده است
که پس مضاعف و زیاده بر زیاده کرداند انرا برای او و چون حرم
و طمع ایشانرا حدی و بفایقی نیست فرخوان و زیاده از آن مضاعف
کرده فرموده اضافی بسیار و چنانکه در حدیث شریف که سابقا
مذکور کردید تصریح شده چیزی را که خداوند بختبار انرا بسیار
نامیده باشد نکره قاصر انسان البتہ بپایان ان نتواند رسید و
چون اکثر نفوس را اعتقاد بر مال زیاده از حد اعتدال میباشد
بیکان فاسد و خیال کاسد خود قرض و تنگدستی و بسط و فراخ کردن
ناشی از فقدان و وجدان ان میدانند خداوند ذوالجلال و ذوال
خیال فرموده میفرماید و خدای فیض میکند و بسط میفرماید
نه اینکه اشتغال بطلاعات و اداء حقوق مالی و زکوٰۃ منشا قرض
شود و جهد و کوشش در تحصیل دنیا و منع آنها مותר است بسط
کردد بلکه هر که اطاعت کند سر او را بسط اوست و هر که سر او را
زند و فرمان نبرد مستحق قرض او و امر بر خلاف اوست که کان
کرده اند و چون بیجای بنده و وسایه گاه هست که زیاده از
که از اینها متاثر گردد و وعد و وعید و ترغیب و ترهیب بلیغ شد
فرموده میفرماید که و بسوی او بازگردانیده خواهید شد تا مطیع

و عاصیان پس هر چه میکارید میدر وید و هر چه میکنید جزا و پاداش
انرا که بخی می یابید و ازین زیاده نفی شد نتواند بود چه هر نوع
عذابی و هر گونه عقابی که علم شامل الهی یا ان احاطه کرده درین یک
کلمه داخل و مختص است پس بخدا قسم میدهم هر که را که از جوهر عقل
مایه و از زیور انصاف پیرایه باشد که اگر پادشاهی یا امیری یا
بلکه رئیس قریه یا کندی ادنی محله اگر در محل خود چیزی از اهل
ان محل طلبند هر چند بسیار خطیر باشد و بنام قرض انرا از
ایشان بطلبند همگی چنانکه مکرر مشاهده شده میگویند ما
هر چه داریم از برای تو داریم بلکه هر چه داریم از تو داریم و در جان
و مال ما مخصوص نیست چه معنی دارد که تو را بقرض خواهی داد
بقصد مقدور سعی در پیشی گرفتن و سابقت بیکدیگر دارد
سراجام نمودن منظور او خواهند کرد و اگر چنانکه نام سراجچه و
زیادتی عوض انرا بر زبان دارند همگی متفق اللفظ خواهند گفت
که زیادتی و سراجچه چه معنی دارد و با ان حقوق که تو بر ما داری
بغایت بیجای نیست که ما توقع عوض از تو داشته باشیم چه جای
مراجعه و زیادتی و اگر بعضی راضی بگرفتن عوض شوند که البتہ
هیچیک سراجچه و زیادتی راضی نخواهند شد و اگر بر فرض محال
کسی در دادن ان چیز تعالی بخواهد و گوید که اگر ندی داشته
باش که ممکنست که رجوع تو بسوی من بشود البتہ درین وقت

و عقی تصور نمیتوان کرد چه شد شونهای
بیا تمام و قتلهای خارج از حد احصاء
بر مناج کامل متفق و شامل و
ازین شدید تره

هیچیک را بحال مخالفت و ترك امتثال نمی ماند و حال آنکه هر کلام
از ایشان هر چند پادشاه تمام روی زمین باشد که بنده ضعیف
عاجز نیست که مالک هیچ شفع و ضرری برای نفس خود نیست چه برای
دیگران و جانی و مالی بکسی نداده است و روزی بکسی نمی تواند
و مع هذا صدق و راست گویی او قادر است که عوض را می بخشد
بدهد معلوم نیست بلکه خلاف حق مطلقا متیقن است
و قدرت و توانایی و شوکت و فرما زوایی او دم بدم و ساعت
بساعت در عرض خداست و وجود و بقای طرفین در هر آن
بر شرف زوال است و معلوم نیست که آمر و مأمور بوقت منظور
که امید نفع و بیم ضرر در آن متصور است خواهند رسید و
مانعی بر تقدیر وجود هر دو در روز میعاد برای آن مطلب رد نخوا
داد و خداوند قدیم لا يزال و قادر حکیم ذوالجلال با آن نعمتها
که ببندیده خود داده که احصای آنها نمیتواند شد و با آن صفات
جلال و سمات جمال که میدانی انقدر قلیلی با کرمی بیفی باین
سیاحت و اسلوب که میشنوی از بنده ضعیف محتاج خود
که هرگز از خداوند خود مستغنی نمیتواند شد و از تحت حکم
و پادشاهی او بدر نمیتواند رفت بعنوان فرخی که اضعاف و نقصان
انزایی شک خواهد داد خواسته باشد و آن بنده بیجای و سب
ابا و امتناع کند و اصلا فرمان نبرد و مطلقا پروای آن نیز

نکند

نکند ایاد در بصورت چنین کسی را از بندگی نصیبی و بهره و از
اسلام و ایمان قحقی حصه نمیتواند بود خاشا و ربنا العجیل
و اهدنا الله صراطا مستقیما و السبیل و بدانکه مشهور می باشد
علماء است که غلامان و کنیزان مالک چیزی نمیتواند شد مطلقا
و هر چه کس و تحصیل کنند از موالی و اقایان ایشان است چه
زیاده از صاحب باشد و هر چند ایشان در نهایت شد و عقل
و کمال باشند و بعضی گفته اند که مالک بعضی از چیزها مثل
فاضل ضرر به و امتثال آن نمیتواند شد و ضرر به عبادت از حق
معتقی است از مال که بعضی از اقایان با اعلام خود مقرر میکنند
که هر روزه یا هر ماه مثلا انقدر را برای اکتسب کسب کنند پس اگر آن
کسب انعام در آن مدت چیزی را انقدر مقرر فاضل و زیاده
حاصل شود آن زیاده را بنا برین قول مالک نمیتواند شد و بعضی
از علماء احتمال داده اند که ایشان مالک اموال خود باشند
لیکن تصرف در آن نمیتواند کرد مگر باذن اقایان خود اینست
حکم بندگانی که خداوند عالمیان ایشان را خلق فرموده و تربیت
کرده و روزی داده و بفضل و رحمت خود ایشان را در تحت فرمان
اقایان قرار داده و از اقایان ایشان نسبت با ایشان اصلاح
حق بخیر آنرا که قلیلی از مال که خدا با اقایان داده است بپهای
ایشان داده اند نیست و روزی را که خدای سبحان برای ایشان

مقرر فرموده اگر چه غالب آنست که بواسطه اقا یان بایشان میرسد
 گاه هست که اسر انعکس میشود و ملا اقا یان بواسطت غلامان
 میگذرد و مع هذا حق تعالی چنین مقرر فرموده که ایشان مالک چیزی
 یا صاحب اختیار در چیزی نباشند و اختیار آن با اقا یان باشد
 و این حکم و قرار داد که دل نشین و پسندیده همه عباد است
 درباره بندگان مجازی ایضا و تنبیه است بندگان حقیقی را
 بر اینکه رام بحساب خود برند و پایه و قدر خود را شناسند و پا
 انجاده بندگی بیرون نگذارند و خود را مالک و صاحب اختیار
 ندانند چنانکه شیخ جلیل شیخ فخر الدین طریقی رحمه الله فرموده است
 مجمع البحرین روایت کرده است که حقیقت عبودیت و بندگی حق
 و سر سخن سبب است اینکه نربندد و گمان نکند بنده برای نفس خود
 در آنچه خدای او داده است هیچ مالک بودنی را از برای اینکه
 عیب و بندگانه را مالکیتی نمیشناسد بلکه مال را مال خدای میداند
 وضع میکنند یعنی صرف میکنند از ادراجایی که امر کرده است
 ایشان را خدای او آنکه تدبیر نکند بنده برای نفس خود هیچ
 تدبیر را و آنکه جمله و تمامی اشتغال او در آنچه می باشد که
 امر کرده است او را خدای او یعنی با خبر باشد که چیزی از آن
 فرو گذاشت نشود و نهی فرموده است او را از آن یعنی بر خیزد
 باشد که چیزی از آن بعمل نیاید پس چون بنده در آنچه خدای او

عطا کرده خود را مالک نداند سبک و آسان میشود بر و نفقه
 یعنی در راه خدای و چون واکذا در بنده تدبیر نفس خود را بدی
 مدبران سبک و آسان میشود بر او مصیبت های دنیا و چون
 مشغول شود بنده در آنچه امر کرده است او را خدای او نهی فرموده
 یعنی از انجامی او در این را ترک کند فارغ شود از امر نهی پس
 مجادله و مباهات با سر همان یعنی بغیر عبادت و طاعت بکارها
 باطل و خیالهای بجاصل بجهت عدم فرصت یا عدم رغبت نخواهد
 پرداخت پس هرگاه اگر ام کند خدا بنده را باین سبب سبک
 و بیفکارد میشود بر او دنیا و میسوس یعنی تصرف کردن در چیزها
 و ماسه اشیا و خلق یعنی مخلوقین و طلب نمیکند دنیا را از
 دوی تفاخر و تکاثر یعنی برای اینکه مان با سر همان تخر کنند و
 به بسیاری آن با ایشان مباهات نماید و طلب نمیکند
 از نزد سر مان عزتی و علوی را و او نمیکند از آباء خود باطل
 و نابود پس این اول درجه متقین و برهیز کارانست و از این
 حدیث شریف با ملاحظه نیز گریخته اند اقما تقبل الله من الشقین
 که ترجمه ظاهر آن اینکه قبول نمیزد خدای مکر از برهیز کاران
 معلوم شود که در چه کاریم هم و اگر دقیق الطبعی خود را از آسمان
 نازل شده انکار و این تقوی را بغیر آن تقوی بندارد و منظور
 از آن استخلاص اکثر مردمان از غیر خواص بوده باشد پس مثل

ظاهر اینست که بنده را از
 تصرف در دنیا و ماسه اشیا
 منع کند

کسبت که بیلا افتاد کارزار هاند و خود در آن بلا جانند قافهم
و چون این مقصد درین روزگار هم مقاصد بود بسط و تطویل
که مناسب وضع این رساله نبود چندان مضایقه نمودیم که
جناب اقدس الهی جل شانحه بندگان را بر طریق مستقیم بنده
ثابت بدارد و از اغترار بتسویلات نفس و شیطان نگاه دارد
بفضل و رحمت الهی عز و جل **مقصد دوم** در آنچه زکوة
در آن واجب میشود و شرط آن و قدر زکوة و آنچه متعلق بافت
مبداء آنکه زکوة واجب میشود در سه چیز **اول** نفقه که عبارت
از طلا و نقره است و شرط در وجوب زکوة در آنها چیزی
و در سایر آنچه مذکور میشود علی الاصح بلوغ و عقل و مالک بودن
و تمکن از تصرف در مال پس واجب نیست زکوة طلا و نقره
اتفاقا بر طفل و دیوانه که تمام اوقات دیوانه باشد و همچنین
بر بنده بنا بر قولی که او مالک مالی نمیشود و بنا بر اینکه مالک نتواند
شد نیز ظاهر است که واجب نباشد پس از آنکه بودن منبر
شرط خواهد بود و همچنین واجب نیست بر کسی که ممکن از تصرف
در مال نباشد **دوم** انعام یعنی شتر و گاو و کوفته و بعضی
از علما در اینجا قائل شده اند باینکه واجب زکوة در انعام
طفل و همچنین دیوانه و ظاهر این آنکه جمیع از علما فرموده اند باین
ندارد و اصح آنست که واجب نیست **سیم** غلات و آن خربا

و میزد و جو و کندم است و در اینجا نیز آن خلایق که در زکوة انعام
شده است و اظهراست که در اینجا نیز واجب نباشد و تفصیل
آنچه درین مواضع زکوة آن مستحبست در مقصد سیم مذکور
خواهد شد انشاء الله تعالی و بیان وجوب زکوة در هر يك
از اینها و شرایط آن درین مقصد در فصلی علیحدہ میشود انشاء
و در دو فصل اول مخصوصا در فصل دوم چونکه غرض از وضع
این رساله زکوة غلات بود و در دو فصل اول مخصوصا در غالب
انعام شرط وجوب زکوة در اینجا و در کمتر تحقیق میشود اشاره
بجملی از احکام و مسائل آنجا خواهد شد و الله الموفق والمعين
فصل اول در زکوة نفقه باینکه واجب میشود زکوة در طلا
و نقره بچند شرط **اول** آنکه هر يك از اینها سکه و یا باشد
بسکه معامله داد و ستد بان میشود باشد و در سکه داری که
در وقتی بان معامله میشود و الحال متروک شده نیز ظاهر است
که زکوة واجب باشد چنانکه اطلاق اخبار و تصریح بعضی از علما
اخبار بر آن دلالت میکند اما اگر چنانکه متعارف شود که معامله
بپارچه های طلا و نقره بی سکه مبرکه باشد پس چنانکه کرده اند
اصحاب رضوان الله تعالی علیهم باینکه زکوة در آنها واجب نیست
شرط دوم رسیدن هر يك از اینهاست بحد نصاب و نصاب
عبارتست از قدری معین از مال که در آن قدر مذکور قدیمی

معین از زکوة واجب شود و در کمتر از آن یا مطلقا زکوة واجب
نباشد یا انقلد معین از زکوة واجب نشود و در هر يك از طلا و
نقره دو نصاب میباشد **اما طلا** پس نصاب اول آن بیت
منقال شرعیست که بوزن بیت اشرفی دوتی باشد که چهار دانگ
و نیم منقال صیغیست و در کمتر از آن زکوة واجب نیست و چون
طلا یا نقره برسد و شرط دیگر در آن متحقق باشد واجب میشود
در آن ده قیراط از طلا که هر قیراطی بیت يك يك منقال شرعی
باشد که مجموع آن نصف اشرفی دوتی است که نیم منقال شرعی است
میشود و بعد از آن دیگر واجب میشود در آن چهل يك آن
و چون از بیت منقال که نصاب اول است زیاده شود دیگر
زیاده از ده قیراط واجب نمیشود تا اینکه برسد بنصاب دوم
که آن چهار منقال است که مجموع آن بیت و چهار منقال شرعی
شود پس دو قیراط دیگر در زکوة افزوده میشود که واجب میشود
در آن دوازده قیراط و بعد از آن هر چهار منقال که بر اصل مال
افزوده شود و قیراط دیگر بر زکوة افزوده میشود هر قدر که
بالا رود مثلا در بیت و هشت منقال چهارده قیراط و در
سوی دو منقال شانزده قیراط و در سیم منقال بیست و یک قیراط
و در چهل منقال بیت قیراط که يك منقال شرعیست واجب میشود
و همچنین برین قیاس و در میان هر چهار منقال تا پنج منقال

دیگر نه عید است چنانچه بر زکوة افزوده نمیشود مثلا در بیت
يك منقال و بیت و دو منقال و بیت و سه منقال همان در هر يك
واجبست و پس **نقص** یکی از اعظم متأخرین علماء ما ^{عنه} فرموده که
اخبار معتبره ظاهر میشود که هرگاه طلا و مسکوک
بقیمت دو بیت در هم برسد چهل يك میدهد و آن درین زمان
از قیمت ده اشرفی کمتر است پس فرموده که اولی واجب است
که اگر کسی ده اشرفی داشته باشد یا کمتر که بقیمت دو بیت در هم
باشد چهل يك بدهد احتیاطا و مخفی نماید که ظاهر نظر ایشان
بر صحیحی حلی است که در کتاب کافی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
روایت شده که سؤال کرده شد حضرت ابو عبد الله علیه السلام
از طلا و نقره که چه چیز است اقل آنچه میباشد در آن زکوة فرمود
دو بیت در هم است و معادل آن از طلا و حسنہ محمد بن مسلم
که گفت سؤال کردم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام از طلا که چه قدر
دان زکوة هست پس فرمود هرگاه برسد قیمت آن بدو بیت
پس بر اوست زکوة و چنانکه ستید جلیل صاحب مدارك فرمود
همانا مراد همان بیت اشرفیست از برای اینکه قیمت هر اشرفی در آن
زمان ده در هم بوده چنانکه فرموده که اصحاب ما رضوان الله علیهم
و غیر ایشان تصریح بان کرده اند گفته که باین سبب شایع در
ابواب دیات و جنایات بحث کرده اند است مکلف را و باین

درهم و دینار و هر دو را مساوی قرار داده است و باعتبار و دیگر
 آنکه در اخبار معتبره تصریح شده است باینکه نیست در مادر
 بیت متقال از طلا هیچ چیز و از احدی از اصحاب این قول
 منقول نشده پس حوط و اولی بودن آن محل تأمل است **و اما فقره**
 پس نصاب اول آن که تا بان حد نرسد زکوة مطلقا واجب
 نمیشود و چون بان حد رسد و شرط دیگر در آن بهم رسد زکوة
 واجب میشود و دینار در هر است پس واجب میشود در آن
 پنجاه درهم که بحساب دینار و تیریزی و عباسی ده دانگی میشود
 و بانزده دینار و از قرار عباسی نه دانگ و نیمی میشود و میگوید
 و بنمایست تقریبا هرگاه زکوة از دینار مقرر داده شود و از قرار عباسی
 بعد از هفت دانگ و نیمی چهار صد و بیست دینار و تیریزی است
 و بعد از آن چیزی بر زکوة افزوده نمیشود هر چند اصل مال زیاده
 شود تا آنکه نرسد آن زیاده بچهل درهم که مجموع مال و دین و چهل
 درهم شود پس یکصد درهم دیگر بر زکوة افزوده میشود که مجموع زکوة
 شش درهم میشود و این نصاب دوم است و بعد از آن هر
 چه مثل مدی که بر اصل مال افزوده شود یکصد درهم دیگر افزوده میشود
 هر قدر که بآورد و بدستوری که در طلا دانسته شد بعد از آن
 نصاب اول که دینار است تا بنصاب دوم که چهل درهم
 نرسیده و همچنین در مابین هر چهل درهم هرگاه چهل درهم

بر زکوة هم

نرسیده باشد چیزی بر زکوة افزوده نمیشود مثلا در دینار
 می رسد در هر همان پنجاه درهم واجب است و پس و برین قیاس **در فقره**
 شش دانگ است و هر دانگی موافق شصت و مساوی هشت و
 معتدل است که هر درهمی در وزن معادل چهل و هشت دانگ
 باشد و بحساب متقال شرعی که مساوی اشرفی و بقی است هر
 ده درهم هفت متقال شرعیست که مجموع دینار و دینار
 موافق یکصد و چهل اشرفی یعنی یکصد و چهل متقال شرعی میشود
 و چنانکه قبل ازین مذکور شد که هر یک متقال شرعی چهار دانگ و یک
 متقال صیوفیست و دینار در هر یکصد و پنج متقال صیوفی
 میشود که ششصد و بی دینار باشد از دانگهای متقال صیوفی
 پس نصاب فقره از قرار عباسی ده دانگی و از ده هزار و ششصد
 دینار و تیریزی میشود و از قرار عباسی نه دانگ و نیمی سیصد و
 هزار و دویست و شصت و سه دینار و تیریزی میشود تقریبا
 و از قرار عباسی چهل که در این اوقات معمول شده و ظاهرا
 هفت دانگ و نیم است شانزده هزار و هشتصد دینار و تیریزی
شرایع گذشتن حول است بر اینها باین معنی که هر یک از آن
 نقدین که بحد نصاب رسیده باشند مجموع آن یکمیل بدین
 و تبدیل و معاوضه در ملک و تصرف صاحبش بماند و حول
 بمعنی سال و مراد از سال در اینجا مقام و حد آن در زکوة نقد و طلا

فقره پنجم آنکه در زکوة اگر مال و دینار و تیریزی و عباسی ده دانگی میشود و بانزده دینار و از قرار عباسی نه دانگ و نیمی میشود و میگوید و بنمایست تقریبا هرگاه زکوة از دینار مقرر داده شود و از قرار عباسی بعد از هفت دانگ و نیمی چهار صد و بیست دینار و تیریزی است و بعد از آن چیزی بر زکوة افزوده نمیشود هر چند اصل مال زیاده شود تا آنکه نرسد آن زیاده بچهل درهم که مجموع مال و دین و چهل درهم شود پس یکصد درهم دیگر بر زکوة افزوده میشود که مجموع زکوة شش درهم میشود و این نصاب دوم است و بعد از آن هر چه مثل مدی که بر اصل مال افزوده شود یکصد درهم دیگر افزوده میشود هر قدر که بآورد و بدستوری که در طلا دانسته شد بعد از آن نصاب اول که دینار است تا بنصاب دوم که چهل درهم نرسیده و همچنین در مابین هر چهل درهم هرگاه چهل درهم

است که باز ده ماه تمام گذشت و داخل ماه دوازدهم شده باشد هر چند
 که ماه دوازدهم تمام نشده باشد پس هرگاه آن مال تغییر یابد بمال دیگر
 خواه از همان جنس یا جنس دیگر و اثناء سال تبدیل یابد یا چیزی از آن
 که شود و نقصان پذیرد که باقی بقدر نصاب نباشد هر چند که بعد
 از آن باز بر آن افزوده شود باز ملک آن صاحب بدهد و هر چند
 باز در ملک او در آید یا تصرف در آن نتواند خواه بجهتی شرعی چون قهر
 کردن و در همن نموده یا بجهتی غیر شرعی چون غصب شدن و امثال
 آن زکوة واجب نمیشود و بعضی از علماء فرموده اند که هرگاه در اثناء
 سال مذکور تبدیل کند نصاب را بهمان جنس مثلاً در نقد بن
 اشرفی یا بدهد و اشرفی دیگر بگیرد یا زر نقره بدهد و زر نقره دیگر
 بگیرد زکوة ساقط نمیشود و بعضی دیگر فرموده اند که هرگاه تبدیل کند
 هر يك از آنها را بقصد فرار و گریختن از زکوة خواه بهمان جنس چنانکه
 مذکور شد یا بجنس دیگر مثل آنکه اشرفی بدهد و زر نقره بگیرد یا برعکس
 زکوة ساقط نمیشود و مشهور و افوی قول اولست **فصل** بعضی از
 عوام میباشند که خود را متصف بصف صلاح و جویای راه فلاح
 بنده باشند مبلغی خطیر از یکی از نقد بن یا هر دو را حبس و ضبط کنند
 بجهت مصرفی از مصارف خیر مثل حج و زیارت و امثال آنها و بهین
 معنی قناعت نموده سالهای درازان مطلبی که گاه هست بجهت
 الاسلام واجب اینهاست در عقد تعویق می اندازند بلکه بعضی

در این کتاب در بیان این که هرگاه در اثناء سال
 تبدیل کند نصاب را بهمان جنس مثلاً در نقد بن
 اشرفی یا بدهد و اشرفی دیگر بگیرد یا زر نقره بدهد
 و زر نقره دیگر بگیرد زکوة ساقط نمیشود و بعضی دیگر
 فرموده اند که هرگاه تبدیل کند هر يك از آنها را بقصد
 فرار و گریختن از زکوة خواه بهمان جنس چنانکه مذکور
 شد یا بجنس دیگر مثل آنکه اشرفی بدهد و زر نقره بگیرد
 یا برعکس زکوة ساقط نمیشود و مشهور و افوی قول اولست

از ایشان از اول اسرها را برین میگذارند که آن مبلغ را صرف آن مصارف
 کنند و همچنین اکثر ذناب صالحه که بفکر اخرب خود می افتند مبلغی را
 در میان کفن خود میگذارند که بعد از وفات ایشان صرف امور متعارفه
 از ختم قرآن و اطعام اقران شود و هیچ وجهی تصرف آن نمیشوند
 اجماعی یا اصلاح بنده باشند و کار اخرب خود را باین علت ساخته اند
 و غافل از این معنی شده اند که هر سال زکوة واجب بآن تعلق میکند و بسبب
 نزله اداء آن سختی عقاب عظیم و عذاب الیم میشوند و بمقتضای
 کس نیارد از پس توپیش فرست غالب است که در هنگام وفات
 ایشان ناسختگی از ورثه یا غیر ایشان انوار بوده بمصرف مستطوره
 نمیرسد بلکه بسبب فقدان آن سالها مانع و کشاکش در میان و
 هم میرسد پس اگر کسی چنین کاری کرده باشد همیشه متمکن از تصرف
 در آن بوده و آن مبلغ بقدر نصاب یا زیاده بوده است باید که سالهایی
 که بر آن مال گذشتند است حساب کند و زکوة هر سال را بوضع کند تا
 هنگامی که بقیه آن مال بقدر نصاب بخاند پس آن زکوة را از
 همان دریا از و دیگر اگر خواسته باشد که انوجه ناقص نشود
 بمصارف مقرر زکوة برساند و خود را از ورطه عقاب الهی
 برهاند **فصل دوم** در زکوة انعام یعنی چهار پایان و آن
 چنانکه مذکور شد عبارت از شتر و گاو و کوسفند است و شتر
 خراسانی و عربی هر دو یکجنس و همچنین گاو و کاه میش و همچنین

در کتابشان

از انما

فصل

برویش درینجا یک جنس محسوبند بدانکه واجب میشود زکوة در
هر یک از اینها بچند شرط **شرط اول** اینکه آنها سالم باشند
یعنی در جحرای مباح میجریده باشند و علفی را که مال مالک باشد
خواه در صحرا باشد چون زراعت و خواه در بار و نخوند پس اگر در تمام
سال علف مملوک خورده باشند زکوة واجب نمیشود اتفاقاً و
اگر در بعضی از سال علف مملوک خورده و در بعضی دیگر در جحرای مباح
چریله باشند پس درینصورت خلافت بعضی از علماء فرموده اند
که بیشتر اعتبار دارد یعنی اگر بیشتر از اوقات سال در جحر چریله اند
سالم اند و زکوة واجب است و اگر بیشتر از سال علف مملوک
خورده اند زکوة در آنها واجب نیست و در صورت مساوات که
یک نصف سال ازین و یک نصف دیگر از آن خورده باشند شیخ
طوسی علیه الرحمۃ که از تأملین باین قول است در کتاب مبسوط فرموده
که زکوة ساقط میشود و بعضی فرموده اند که اگر یکروز در انشای
سال علف مملوک خورده باشند زکوة ساقط میشود سالها از آن
از سر میگیرند و بعضی دیگر رجوع بعرف کرده اند باین معنی که اگر جریله
انها بحدیست که در متعارفات آنها را سالمه میدانند هر چند
که گاه گاهی علف بخورده باشند زکوة واجب میشود و الا فلا
و این قول را اقوی و اشهر و قول اول را احوط دانسته اند و در
بچه شتر و گوساله و بز و غایله بعضی گفته اند که زکوة در آنها واجب

معلوفه

ملوک

نمیشود

نمیشود تا اینکه از شیر مادر مستغنی شده بچرمان تنها اکتفا کنند
پس ابتداء سال آنها از انوقت خواهد بود و بعضی گفته اند که از وقتی
که متولد میشوند حساب میکنند و این قول اقوی و احوط است خصوصاً
هرگاه مادرهای آنها که شیر از آنها میخورند سالمه و در جحرای مباح
میجریده باشند چنانچه شهید اول رحمه الله در کتاب بیان فرموده است
شرط دوم آنکه هر یک بحدیضاب رسیده باشند و در شتر
دوازده نصاب میباشد **اول** پنج شتر است و واجب میشود در آن
یک گوسفند **دوم** ده شتر است و واجب میشود در آن دو گوسفند
سیم پانزده شتر است و واجبست در آن سه گوسفند **چهارم** بیست
شتر و واجبست در آن چهار گوسفند **پنجم** بیست و پنج شتر
و واجبست در آن پنج گوسفند پس هر یک از این نصاب پنج است و
هر یک یک گوسفند واجب میشود **نصاب ششم** بیست و شش
شتر است و واجب میشود در آن یک بنت مخاض و آن عبارتست
از شتر بچه ماده که یکسال آن تمام و داخل در سال دوم شده باشد و اگر
بنت مخاض نداشته باشد بعوض آن یک ابن لبون میدهد که شتر بچه آن
ترست که دو سال آن تمام و داخل سال سیم شده باشد و درین نصاب
یک شتر باصل مال افزوده و در زکوة آن گوسفند شتر بچه سبد است
میشود **نصاب هفتم** سی و شش شتر است و واجبست در آن
یک بنت لبون و آن شتر بچه ماده است که دو سال تمام و داخل

در سال سیم شده باشد **نهم** چهل و شش است
 واجبست در آن يك حق و آن شتر ماده ايت كه سال
 ان تمام و داخل در سال چهارم شده باشد و دين دو نصاب
 بر يك ده شتر افزوده ميشود **نهم** شصت و يكست و شصت
 در آن يك جذعه و آن شتر ماده ايت كه چهار سال ان تمام
 داخل در سال پنجم شده باشد و در زكوة اين چهار نصاب
 هر کدام يك سال در سن آنها افزوده ميشود **دهم** هفتاد و شش
 شتر و واجبست در آن دو بنت لبون **يا نهم** نود و يك
 شتر و واجبست در آن دو حق و دين سه نصاب هر يك
 پانزده شتر افزوده ميشود **دوازدهم** يكصد و بيت و يك
 شتر است و چون باین نصاب كه نصاب اخراست از هر
 چهل شتر يك بنت لبون يا از هر پنجاه شتر يك حقه میدهد
 و بر این قیاس هر چند بالا رود و مالك درین باب اختیار است
 هر کدام را كه خواهد اختیار میتواند كند لیکن شیخ جلیل شیخ
 ذین الدین رحمته تعالی فرموده كه تقدیر بر چهل و پنجاه مطلقا
 بر وجه تخمین نیست بلكه واجبست تقدیر كردن بعدی كه
 همه مال را فرو گیرد پس هرگاه در عده ی فرض هر يك تواند
 كه استیعاب بعمل آید مثل عده دو بیت كه چهار پنجاه و پنج
 چهل است پس مالك اختیار دارد میتواند عده پنجاه را

كرد چهار حق میدهد و میتواند عده چهل را اعتبار كرده پنج بنت
 میدهد و اگر استیعاب ممكن نشود هیچ يك ازین دو عده
 یا یکی استیعاب شود و دیگری نشود و واجبست اعتبار كردن
 عده ی كه با استیعاب نزد يك باشد استیعاب از آن عمل آید بعت رعایت
 حق قراین و واجبست در صد بيت يك اعتبار عده چهل نمود چنانكه استیعاب
 اقرب است زیرا كه درین تقدیر يك شتر خارج میماند و اگر اعتبار عده پنجاه
 كند بيت يك شتر خارج میافتد و واجبست در صد پنجاه شتر اعتبار عده پنجاه
 چنانكه هر را فرو میگیرد و مستوعب میشود بخلاف عده چهل كه
 در آن تقدیر بی شتر خارج میافتد و اگر استیعاب ممكن نشود مكروه اعتبار
 كردن هر دو عده با هم واجبست اعتبار كردن هر دو مثل عده صد
 و هفتاد كه اگر سه چهل و يك پنجاه در آن اعتبار كنند هم را فرو میگیرد
 و اگر چهل تنها اعتبار شود ده شتر و اگر پنجاه تنها اعتبار شود بيت شتر
 خارج میافتد و شك نیست كه مراعات آنچه فرموده اند احوط است
 هر چند كه نظر بظواهر اقوال علماء و اخبار و اطلاق اخبار را ثبات
 و جوب بغایت مشكل **و در كتاب** دو نصاب میباشد **اول** می
 كاواست و واجب میشود در آن يك تبع یا يك تبعه و آن كوا سال
 نو یا ماده ايت كه يك سال ان تمام و داخل سال دوم شده باشند
دویم چهل كاواست و واجبست در آن يك شتر و آن كوا سال
 ماده ايت كه دو سال ان تمام و داخل سال سیم شده باشد و برین قیاس

هر چند بالا رود پس در شصت کا و دو تبعیاد و تبعیه واجب میشود
 و در هشتاد و دو مستند و همچنین **و در کوفت** بنا بر مشهور
 میان اصحاب پنج نصاب است **اول** چهل کوفت است
 و واجب میشود در آن يك کوفت **دوم** یکصد بیت يك
 کوفت و واجبست در آن دو کوفت **سیم** دو بیت يك
 کوفت و واجبست در آن سه کوفت و اینجا هم علماء
 اتفاق دارند **چهار** سبعمه و يك کوفت مشهور نزد زکوة
 ان است که چهار کوفت واجب میشود و جمعی دیگر از علماء
 فرموده اند که در اینجا نیز سه کوفت میدهد و بعد ازین هر چه
 بالا رود از صد کوفت يك کوفت میدهد پس بنا برین قول
 این اخر نصابها خواهد بود و بر هر چه و قول روایت وارد شده
 و سند هر چه در کمال قوتست و ترجیح میان اینها در کمال اشکال
 لیکن چون قول ثانی موافق اقوال اکثر عامه است حق آنکه در کتاب
 تذکره انسداد این قول بفقهاء اربعه داده شده است اگر نه این
 مسیو که اعظم قدماء علماء ما رضوان الله تعالی علیهم مثل این اخیال
 و این باب و شرح مفید و مستند رضی و دیگران بان قائل شده اند
 ممکن بود ترجیح دادن قول اول بر این قول پس چون مراعات جانب
 احتیاط نیز در نظرست اکثر بنای عمل بر قول اول گذارده شود
 اسلام باشد و بنا برین **نصاب پنجم** چهار صد کوفت است چون

این نصاب برسد از هر صد کوفت يك کوفت میدهد که در این
 نصاب نیز چهار کوفت میدهد و برین قیاس هر قدر که بالا رود
شرط سیم گذشتن حول است بر اینها بخوبی که در زکوة نقود
 دانسته بهمان تفصیل **شرط چهارم** آنکه کا و و شش کارکن و باز
 نباشند که در خصوص هر چند که سائم باشند زکوة نیست
 و اگر در بعضی از سال کار کنند و در بعضی از آن کار نکنند خلافت
 مثل ملائی که در سائم بودن گذشت و چون غرض در این رساله
 چندان باین دو فصل متعلق نبود بهین قدر اکتفا شد **فصل سیم**
در زکوة ففقت بدانکه واجب میشود زکوة در ضرها و موز و کفتم
 و جو که غلات اربع عبارت از آنهاست بشرط رسیدن هر يك
 از آنها بحد نصاب و در آنها از یاده از يك نصاب نمیباشد که تا
 بان حد نرسیده است چیزی واجب نمیشود و چون بان حد
 برسد یا از آن حد بگذرد هر قدر که بالا رود زکوة بخوبی که مذکور
 خواهد شد واجب میشود **و نصاب پنجم** پنج و شش است و
 که هر دستی شصت صاع باشد که مجموع آن سبعمه صاع میشود
 و هر صاعی چهار نمد است و هر نمدی دو و نعل و یک چهار يك و نعل
 عراقیست و هر نعلی یکصد و سی درهماست و مجموع یکصد و سی
 درهما و یک نعل عراقیست و نود و یک نعل عراقی شصت و شش
 نعل یک چهار يك یک نعل است بمقتال صیرفی که درین زمان

در میان علماء

معمول است پس هر مدی یکصد و پنجاه و سه مثقال و نیم و نصف نمن
یعنی شانزده يك يك مثقال صیرفیت و هر صاعی ششصد و چهارده
مثقال و یکچهارريك يك مثقال است که هر صاعی بوزن شاهي که بکین
ان هزار و دویست مثقال صیرفیت نیم من و چهارده مثقال
و ربع یک مثقال است و هر دسقی که شصت صاع است سی من و نیم و
پنجاه و بیست و پنج درم شاهي و سی مثقال صیرفیت که مجموع پنج و سق
که حد نصاب غلات است یکصد و پنجاه و سمن و نیم و بیست و پنج درم
میشود بوزن شاه و بعضی از علماء فرموده اند که رطل عراقی یکصد
و بیست و هشت درم و چهار سبعمیکه هم است که نود مثقال
شرعی باشد و آن شصت و هفت مثقال و نیم صیرفی میشود
که هر مدی یکصد و پنجاه و یک مثقال و هفت نمن مثقال باشد
و بنا برین هر صاعی ششصد و هفت مثقال و نیم میشود که بیک
شاهی نیم من و هفت مثقال و نیم شود و هر دسقی سی من و صد
و پنجاه درم میشود پس قدر نصاب بنا برین حساب یکصد و
پنجاه و یکمن و سه چهارريك و پنجاه درم خواهد بود و قول اول اصح
و رعایت قول ثانی احوط است و چون که میباید موزن بقدر نصاب
برسد پس هرگاه انکوز سه برابر آنچه مذکور شد باشد که بنا بر قول
اول چهار صد و شصت من و نیم و پنجاه و بیست و پنج درم و بنا
بر قول ثانی چهار صد و شصت من و نیم و پنجاه و پنج من نیم و پنجاه آ

بوده باشد بنصاب میرسد و زکوة در آن واجب میشود چنانکه
بعضی از متأخرین علماء ما فرموده اند که اگر چه غالب است که چهار
من انکوز یکمن موزن میشود اما هرگاه سمن انکوز یکمن شود موزن
میکویند و الله تعالی یعلم و نصاب در این غلات همین است و
بعد ازین دیگر بضای نمیباشد پس ازین قدر هر چه زیاده شود
اگر چه قلیلی باشد که زکوة از آن نیز باید داد **و دیگر** شرط است در وجوب
زکوة در اینها اینکه در وقت تعلق گرفتن زکوة با آنها ان غلات
مملک ان شخص باشند خواه بعنوان ذراعت کردن باشند خواه
بعنوان دیگر مانند خریدن یا هبه کردن دیگری یا میراث رسیدن
و امثال اینها یعنی میباید که ان شخص در وقت که شارع فرموده است
که زکوة با آنها در آنوقت تعلق میگیرد مالک هر يك از آنها باشد
پس اگر پیش از آن مالک نبوده و در آن وقت مالک آنها باشد
زکوة از وساقط نیست و اگر بعد از آنوقت مالک شود که در آنوقت
مالک نبوده باشد زکوة بر او نیست بلکه بر آن کسیست که
در آنوقت مالک آنها بوده است اگر آن مالک اول از انجا عقی
باشد که زکوة بر ایشان واجبست و اگر مالک اول از انجا عقی
باشد که زکوة بر ایشان واجب نیست علی الاصح مانند طفل و دیوانه
و بنده چنانکه در اقول این مقصد اشاره بان شد بر هیچیک واجب
نخواهد بود و در وقت تعلق گرفتن زکوة باین غلات در میان

اصحاب خلافت اکثر اصحاب فرموده اند که وجوب زکوة بکنند و
 جو الوقت تعلق میگیرد که دانه آنها بسته شده باشد پیش از آنکه
 خشک شود و بخرها وقتی تعلق میگیرد که بدو صلاح آن بشود
 و آن عبارتست از سرخ شدن یا زرد شدن غوره خرها و در آنکو
 وقت وجوب زکوة وقت دانه بستن غوره است و بعضی گفته اند
 وقت وجوب زکوة الوقتیست که کنیم و جو خرها و میوز میگذرد
 باشند و از این چند و تحقیقی علیها اگر چه منقولست که ایشان
 در غره وقتی را اعتبار کرده اند که آنها را آنکو و خرها میگذرد
 باشند و بر هر تقدیر لازم نیست که آن شخص مالک زمین یا درخت
 خرها و آنکو باشد پس اگر زمین یا باغ را بعنوان مزارع و مساقا
 بردارد از قرار نصف یاد و دانه یا چهار دانه یا بعنوان بزرگرم
 آکاری زراعت کند که در حاصل شریک باشد هر قدر که بکار آید
 بر عنوانی که میانه مالک و زارع مقرب شود که در اینصورتها
 هر چه حاصل میشود بر مالک و زارع مرد و زکوة آن واجب میشود
 هرگاه حصه هر یک بعد نصاب رسیده باشد و اگر حصه یکی
 بنصاب برسد و از دیگری بقدر نصاب نباشد بر آنکه حصه
 او بنصاب رسیده است واجبست و اگر حصه هیچیک از آنها
 بقدر نصاب نباشد هر چند حصه هر دو با هم بقدر نصاب
 باشد بر هیچیک زکوة واجب نمیشود و اگر زمین یا باغ را

بعنوان اجاره بگیرد زکوة آنها بر مستاجر است و بر مالک زکوة
 نیست لیکن چون زکوة تعلق بعین میگیرد با جمعی که مخصوص آن
 مال که زکوة در آن واجب شده است حوقل و نه علیها است و
 باین سبب است که اگر کسی ببرد که زکوة بر او واجب شده باشد و
 قرض چند داشته باشد و مال او وفا ببرد و نکند و عین مالی
 که زکوة بآن تعلق گرفته است باقی و موجود باشد او که زکوة را تمام
 میدهد و بعد از آن قرض را بقدر الحصد بهر کس هر چه برسد میدهد
 و هر چند بهر صاحب طلبی بعد از اخراج زکوة بقدر تمام طلبش عائد
 نشود و اگر اخراج زکوة نشود همگی بتمام طلب خود میرسد و باقی
 پس اگر کسی زمینی یا باغی یا اجاره دهد و وجه اجاره آنرا از کف
 یا جو یا آنکو یا خرها بگیرد و داند که مستاجر زکوة آنرا نداده است
 و نمیدهد بعضی از متأخرین علماء ما رضی الله عنهم فرموده که اگر حوط
 است که هر چه از ایشان میگیرد زکوة آنرا بدهد و این بی ضمانت
 مستبعد نمیداند که این معنی لازم باشد چه فرقی نمیداند میان
 اینصورت و میان آنکه شخصی قدری از مال غیر را بعنوان
 غصب کردن یا زدن بدین بردارد و با مال خود ضم غوره بخوی
 که قدر آنها معلوم باشد و شخصی دهد که مطلع باشد بر کیفیت
 حال و دانا و شناسا باشد بقدر مال و صاحب مال که البته
 تصرف کردن آن جایز و حلال نخواهد بود بلکه احتمال میرود

و اگر چه در هر از این صورتها حق افشخص زکوة
 آنها را بیرون میکند بقدر آن زکوة بر وقت
 مستاجر و فروخته شده و معاطه کننده که زکوة
 برایشان واجب بوده اما نخواهد ماند
 و اگر در دنیا نتواند گرفت در آخرت خواهد گرفت
 با دان باب ۴

که هیچ نحو معامله از هر کس که مطلع باشد از چنین شخصی در چنین مالی
 صورت نداشتند باشد مگر اینکه زکوة را بیرون کنند و الله تعالی
 و بعد از شرط عامه زکوة دیگر شرطی از برای وجوب زکوة ندارد
 نیست پس هرگاه در هر يك از این اجناس چهار گونه آن دو شرط
 که ملک شود و متحقق باشد واجب میشود در آن ده يك اگر آن زکوة
 یا باغ از آب روان مثل آب رود و قنات و چشمه آب بخورده باشد
 یا برشته خود که از زمین آب میکشد از آب مستغنی باشد یعنی
 از هر چه من بکین باید داد هر قدر که باشد حتی اگر هرگاه از هزار
 صد من را اخراج کند و بقدر يك كف زیاده از هزار من باشد
 از آن نیز باید زکوة و اگر از آب دست با کا و یا شتر یا جرخ یا چرخ
 و امثال اینها آب بخورده باشند واجبست در آن نصف ده
 که بیت يك باشد و اگر از هر دو قسم آب بخورده باشد هر کدام
 بیشتر باشد اعتبار میکنند و اگر هر دو مساوی باشند نصف
 از قدر ده يك و نصف را از قدر بیت يك میدهند و چون
 یکبار زکوة آنها داده شد دیگر زکوة در آنها نیست هر چند
 صد سال بماند مگر اینکه آنها را بفروشد و قیمت آنها را یکی
 از نفقه و انعام بگیرد و شرط زکوة آنها بقصدی که گذشت
 متحقق شود که در انصورت زکوة از آنها باید داد مثل اینکه گندم را بفروشد
 و در نفقه بگیرد و بقدر نصاب باشد و سال بران بگذرد که در آن وقت

زکوة نفقه را میدهد همچنین طلا و گو سفند و غیره و باید داشت
 که فقیر بودن و قرض دار بودن مانع وجوب زکوة نیست پس اگر شخصی که مالک
 ندر نصاب باشد هر چند فقیر باشد که قوت سالانه خود و عیال
 خود را نداشتند باشد با قرض داری باشد که از اداء قرض خود عاجز
 باشد و خود باین دو سبب از دیگران زکوة نتواند گرفت واجبست
 بر او که زکوة خود را بدهد و ایضا قرض دین بر او کار بهمانه عامی از برای
 اکثر مردم شده است حتی اینکه اغنیائی که مالک آلاف و الو قند
 بمحض اینکه چندیناری بسبب مصالح چند فقره می کرده اند که اراده
 دادن آن هم شاید نداشتند باشند اگر بایشان گفته شود که چرا
 زکوة نمیدهند بعد از حدال بسیار و بخشهای بیشتر که بر آنها
 جبار در اصل الحجاب زکوة میکنند اخذ رهای ایشان که هرگز
 قبول جواب و دقت را نخواهند کرد همین قرض داشتن است و بدانکه
 خلافت میانه علماء در اینکه زکوة بعد از وضع اخراجات با اینکه
 اخراجات ذراعت با مالک است و از حاصل آنرا وضع میکنند
 شیخ طوسی علیه السلام در کتاب خلاف و کتاب مبسوط فرموده است
 که اخراجات همگی بر صاحب مال است نه بر فقرا و یعنی هیچ خرجی از
 حاصل وضع نمیشود و مالک مال باید آنها را از قبل خود حساب کند
 و زکوة هم آنچه حاصل شده است بدهد و در کتاب خلافت فرموده
 که این اجماعی و اتفاقیه بر مسلمانی است و کسی درین باب خلاف

در کتاب مبسوط فرموده است
 که اخراجات همگی بر صاحب مال است
 نه بر فقرا و یعنی هیچ خرجی از
 حاصل وضع نمیشود و مالک مال
 باید آنها را از قبل خود حساب کند
 و زکوة هم آنچه حاصل شده است
 بدهد و در کتاب خلافت فرموده
 که این اجماعی و اتفاقیه بر مسلمانی
 است و کسی درین باب خلاف

نکرده است مگر عطا کرد اهل سنت است و همچنین شیخ جلیل
فاضل شیخ نجفی بن سعید رحمه الله تعالی در کتاب جامع باین
قول قائل شده است و فرموده است که حق سلطان را وضع باید کرد
و بس و نقل اجماع همه علماء را بغیر از عطاء برین قول کرده است
شیخ جلیل بنیل شیخ زین الدین علیہ الرحمۃ نیز در بعضی از فوائد
و در جزم باین قول کرده و فرموده اند که هیچ دلیلی بر استثناء کردن
و وضع نمودن اخراجات بغیر از شهرت نیست و فرموده که ثبات
حکم شرعی کردن بعضی شهرت کفاف و بس بوده است و سید جلیل
صاحب مدارک و دیگران اذا فاضل علماء متاخرین علیهم الرحمۃ
والرضوان نیز باین قول قائل شده اند و جمعی دیگر از علماء بر آنند که
همه اخراجات را تحت و اندر هر چیزی که باشد حساب میکنند و وضع
میکند و بعد از آن زکوة را از هر چه باقی ماند میدهند و این قول را
شهرت دارد و برای این مطلب دلیلی چند ایراد کرده اند که مطلقا
اعتبار ندارد و در نهایت مستفی است پس ظاهر قول اول است
شهرت ظاهر و قوی اعتبار دارد که شهرت در وایت باشد در
قوی و بر تقدیری که شهرت در قوی نیز معتبر تواند بود و قوی
معتبر خواهد بود که دلیلی از برای آن باشد که دلالت بر تمام
میکرد باشد و بر تقدیری که مطلق شهرت معتبر باشد جوت
اعتبار آن نیست که چون احتمال قوی میرود که دلیل بر آن

برای آن باشد و آن دلیل بر آن سیده باشند پس مخالفت کردن آنرا
باینجهت جرات میدهند اما اگر احکام انقواء متسلک باشند
بدلیلی چند که انفا افتاده مدعا نکنند و آن دلیلهای باعث بر شهرت
انقول شده باشند همچنانکه درین مسئله اتفاق افتاده است
پس بکمال فقیر در ملا حظة آن شهرت کردن و دست از عیوانت
اطلاعات آیات گریزد و احادیث شریفه برداشتن و بابت جرات
نه در مخالفت آن کردن خصوصاً هرگاه در طرف دیگر دعوی
اجماع نیز باشد چنانکه دستور ایشان است بلکه همچنانکه صاحب
مدارک علیه الرحمۃ در حاشی استنباط اشارہ بر آن فرموده اند
شهرت داشتن این قول نیز معلوم نیست از اینجهت که آن رفو
از اعظم علماء ماکہ اذعاه اجماع بر آن فرموده اند لا اقل میباید
که در زمان ایشان و سابق بر آن انقول شهرت عظیمی داشته
باشد که ایشان از آن باجماع تعبیر کرده باشند یا از زیادتیش
آنرا اجماع پنداشته باشند پس بنابرین مشهور قول اول
خواهد بود زیرا انقول و این سخن در برابر متسلک بشهرت بغایت
متین است و مؤید قول اول همان تفاوتی که شایع صلوات
اعلیه علیہ وسلم داده است میان انفا که خروج و ذممتی زیاده از اعتقاد
دارند مثل انفا که باب دست یا کما و یا شتر یا جبرئیل حاصل نموده
و میان انفا که این تعبیرها و خبر چهار دانند که در اقل نصف عشر

وَأَكْرَجَ
أَنْمَالَهُ
مَتْنًا
عَرِيشًا
وَأَكْرَجَ

مختار

درمانی تمام غنای مقرر فرموده است پس هرگاه در اینجا که نصف غنای
مقرر فرموده است تفاوت خرج را ملاحظه فرموده باشد که بقدر
مقرر کرده است نه زیاده بر آنرا از کجا معلوم می شود که در اینجا
که تمام غنای مقرر فرموده است ملاحظه اخراجات را نگردد است
که اینقدر را مقرر فرموده باشد نه زیاده بر آنرا و دیگر در باغ و
زراعت منافع دیگر میباشد که در آنها مطلقا یا بعنوان وجوب
زکوی نیست پس از کجا که آنها برای اخراجات نباشند و
قطع نظر از اینم است که میبایست که اخراجات وضع شود و این
در این مقام امری است میبایست که در احادیث شریفه که در
انها بیان حکم زکوة غلات میشود بیان وضع کردن اخراجات
هم بشود پس چون در هیچ خبری مطلقا از آن اثری نیست بحض
خیال فاسد چند وضع کردن آنها باطل و بی صورت است اینست
حکم اخراجات غیر حق سلطان و اما حق سلطان مثل مالی جهات
و امثال آن پس دلالت میکند بر اخراج و وضع کردن آن طوا
بعضی اخبار لیکن بعضی از افاضل مشایخ ما رضوان الله علیهم
اجمعین فرموده که ظاهر احادیث است که خراج سلطان از وقتی
حساب میکنند که بعنوان سزا و عهده با رعایا قرار داده باشند یعنی
پای عنوان که سلطان زمین را بر عا یا داده باشد که زراعت کنند
و هر چه حاصل شود میان رعایا و میان سلطان بهر نحوی که مقرر کرده

حکایت سلطان و فرموده است
که در این مورد که در این
و این است که در این
و این است که در این

فصل نهم

باشد

باشند و درین زمان از آن بربع تعبیر میکنند و بنا برین آنچه احادیث
شریفه بر آن دلالت میکنند همان حکم سزا و عهده خواهد بود که سابقا
مقرر شد که مالک و ذایع هر یک زکوة حصه خود را اگر آن حصه بحد
نصاب برسد میدهند پس اخراج مالی جهات و امثال آن که بعنوان
سزا و عهده نباشد نیز صورتی نخواهد داشت پس احتیاط آنست که آن
نیز اخراج نشود و الله تعالی اعلم و چون دانست شد که اکثر اصحاب
وقت تعلق گرفتن زکوة را آنکه در وقتی میدانند که مانده غنای آن بسته
شود و بکنند و جو و قتی که دانسته اند و بخرید و قتی که در دیار سیر
پس احتیاط آنست که هیچیک از آنها را پیش از رسیدن به نصاب
یا هر چه باری میدارند و زن کنند و زکوة از آن میدهند یا حساب آنرا
دارند که در آخر زکوة از آن میدهند تا هر تصرفی که میکنند بخاطر جمع
جائز و هر چه بر میدارند تخلی می باشد و اگر بعد از آنکه انکوشه باشد
یا کندم و جو خشک شده باشند یا خیار رسیده باشد بردارند
چونکه البته درین وقت زکوة با آنها تعلق گرفته است پس البته
میباید که هر چه باری میدارند زکوة را اخراج کنند یا زکوة کرده
حساب آنرا نگاه دارند که در آخر زکوة هم از آن میدهند یا بنحویکه درین
نزدیکی مقرر خواهد شد آنها را اهل خبرت خرد و تخمین کنند
و آنچه درین زمان متعارف شده است که از آن روزی که غنای بهم
میرسد آنرا بر میدارند و صرف میکنند و میفرستند و هیچکس
وقتی که انکوشه شود هر روز از آن بر میدارند و خود بخورند و بیک

میخواهند و بعد از آن میفرستند و بعضی را که کم میفرستند و در
سال که هنگام چیدن تمام آنکو راست هر چه باقی مانده باشد از
آنکو زکوة دهند باشند حساب میکنند و زکوةش را میدهند
بلکه از آنکوهای ضایع و نابود و کم قیمت میدهند و همچنین از
کندم و جواز آنروندی که دانه می رسد و رسیدارند و وقتی که خشک
میشود و همچنین از میان خرمن کم کم بر میدارند و صرف میکنند
و بعد از آنکه خرمن پاک شود آنچه مانده است زکوةش را میدهند
صورتی ندارد و مشغول اند به زکوة آنچه سابق برین تصرف کرده
نمهند آنچه و بعد از آنکه وقت اخراج زکوة غلات که تاخیر آن از آن
وقت بدون عذر و بی جا نیست در کنند و چون بعد از پاک شدن
انها و در خرما و جو و آنکو بعد از خشک شدن و موین شدن است
و اگر از آنوقت تاخیر کنند بی جهت و ممکن از اخراج زکوة در آنوقت
بوده باشد و آن مال تلف شود ضامن زکوة آن خواهد بود و
جا نواز است تاخیر کردن زکوة هرگاه آنرا از مال خود جدا کرده باشد بکمال
و در ماه خصوصاً هرگاه منظور او از تاخیر انتظار کسی باشد که
دادن زکوة با او افضل است چنانچه بعد از این ملک و خواهد شد
انشاء الله تعالی یا اینکه منظورش رسانیدن زکوة به هم مصارف
یا اکثر آن باشد و جا نواز است و خرما و آنکو که زکوة آنها را در
وقت چیدن اخراج کند بلکه این معنی در بخود و گاهی ضرر میباشد
چنانچه اغلب اینست که آنکو را موین نمیکند و در وقتی که بر وقت

یا در هنگام چیدن آنرا میفرستند یا میزنند و از آن صرف میکنند و همچنین
جا نواز است که زکوة آنها را در وقتی که بر وقت باشند بدهد چنانکه در
صحیح است بعد بن سعد اشعری از حضرت ابی الحسن علیه السلام وارد شده است
و آنکو که هرگاه خرمن کند آنرا اخراج میکنند زکوة آنرا و جا نواز نیست
مستقیم داشتن زکوة پیش از وقت و خوب آن مگر بعنوان خرمن که در وقت
بنیت خرمن بدهد و بعد از آنکه وقت و خوب آن بشود و آن شخص که
خرمن داده است باقی بر صفت استحقاق باقی باشد آنرا از زکوة حساب
کند و بعد از آنکه بر صاحب درخت خرما و آنکو هرگاه خواسته باشد
که تصرف در میوه آنها بکند و نتواند که بخوری که درین نزدیکی مذکور است
که هر چه را که بر میدارد زکوة آنرا کم کم بدهد یا حساب آنرا نگاه دارد
که در آخر یکجا بدهد یا این معنی بر او روا باشد یا از مباشرین و عملی
خواصا طر جمع نباشد که هر چه را بر میدارند درست حساب آنرا نگاه
دارند لازم است که در باب خبرت را بیاورد که میوه آنها را تخمین
کنند و ضامن شود حصه فقر را یا خود اگر از آن باب و قوف باشد
انها را تخمین کند و قیمت و عمر کند که حصه فقر را بدهد تا تصرف
او در آنها جا نواز باشد و آنچه را بر میدارد و حلال باشد و اگر نه چنان
و حلال نخواهد بود چنانکه علامه رحمه الله در کتاب منتهی فرموده
که اگر بخورد مالک میوه را در حالتی که تر باشد پس اگر پخته باشد
آن خوردن بعد از آنکه اهل خبرت آن میوه را خرمن و تخمین کرده

در هنگامی که وقت چیدن
انها گذشته باشد

باشند و مالک راضا من حصه فقرا کرده اند باشند جائز است خوردن
اجماعا از برای اینکه فائده خرم و تخمین مباح شدن تناول و تصرف
و اگر بوده باشد آن خوردن بعد از خرم و پیش از رضامن کردن ایشان
با این عنوان که خرم کنند از خرم کرده باشد و مالک راضا من نصیب
فقران باشد جائز است خوردن و تصرف کردن ایضا هرگاه
مالک خود رضامن نصیب فقر کرده و همچنین جائز است او را تصرف
کردن و خوردن اگر پیش از خرم کردن باشد هرگاه مالک خود میوه
از خرم کند اما بدین خرم پس جائز نیست تصرف کردن در آن
و خوردن میوه آن تمام شد مفاد کلام علامه رحمه الله و چون کلام
در مقام مخرج شد بدو خرم و تخمین پس مناسبت و کفر در آن
احکام آن بدانکه خرم بجای نقطه دار مفتوحه و راء بی نقطه ساکن
و صاد بی نقطه عبارتست از تخمین کردن میوه و غیر آن که بی نقطه
محسب وزن و مانند آن و همین معنی است خرم بی نقطه
و سکون نای نقطه دار و راء بی نقطه و عامتا از خرم تقدیم راء
بی نقطه بر نای نقطه دار میگویند و باین سبب عوام این معنی را
خرم بهاء و راء و زای میگویند پس بدانکه محقق رحمه الله تعالی
در کتاب معتبر و غیر او نقل کرده اند اتفاق علماء ما و رضوان الله
علیهم اجمعین را در تخمین اتفاق اکثر علماء را بر اینکه جائز است
خرم کردن خرم و انگور و رضامن کردن ایشان مالکان آنها را بجهت

فقر و خلافت در میان علماء ما در اینکه در ذریع بعضی کلام و جو
و امثال آنها از جائز است یا نه شیخ طوسی و جماعتی از ادیانها
جائز میدانند و جمعی دیگر از اصحاب از غیر میدانند و محقق رحمه الله فرموده
که وقت خرم در خرم و قنیت که بگذرد صلاح آنها بشود و آن
چنانکه سابقا مذکور شد در خرم و وقت سرخ شدن باز روشد
است دیگر فرموده است که بجزرها و کافیت خرم کنند واحد
زیر که امین بودن در خرم معتبر و در کار است و دیگر اینکه خرم
پیغمبر صلی الله علیه و آله کفای میفرمودند بخادم و احد دیگر فرموده
که صفت خرم است که نقد بکند و تخمین نماید درخت خرما
که اگر خرم شود چه قدر خواهد شد و نقد بکند میوه آن انگور را که اگر
میوه شود چه قدر خواهد بود پس اگر نقد بصاب بپوشد باشد
واجبست زکوة پس بخت میگویند صاحبان آنها را میان اینکه و الا
انها را بعنوان امانت در دست ایشان و میان اینکه رضامن حق
فقر کرده اند ایشان را یا اینکه رضامن شود برای ایشان حق ایشان را
پس اگر اختیار رضامن شدن کنند جائز است برای ایشان تصرف
در آنها به نحو که خواهند و اگر راضی رضامن بودن فسخند آنها را
بعنوان امانت بایشان میسپارد و جائز نیست بر او نقد برای
ایشان تصرف کردن در آنها بخریدن و فروختن و بخشیدن بجهت
اینکه حق ساکنین در میان آنهاست تمام شد آنچه مقصود بود از کلام

محقق رحمه الله تعالی **تقسیم** بدانکه واجبیت در زکوة قیست کردن
 همچنانکه در سایر عبادات مثل نماز و روزه و غیر آن واجبیت و بلدان
 صحیح نیست پس باید که زکوة دهند خود یا وکیل او که زکوة از قبل او
 میدهد در وقت دادن آن نیت کند و اگر در صورت وکالت مالک وکیل
 وجه و نیت کنند بهتراست و معتبر است در نیت هر کار قصد بجا آوردن
 و کردن آن کار پس اگر کاری سهوا و از روی غفلت صادر شود محسوب
 نخواهد بود و دیگر معتبر است در نیت تعیین نمودن آن کار که از
 کارهای دیگر جدا ممتاز شود و بدون قصد و تعیین ثوابی بر آن
 متوقف نمیشود و مکلف برئی الذمة از آن کار نخواهد شد پس بیاید
 که در زکوة قصد نمایم که زکوة خود را میدهم و اگر بر زکوة او زکوة و اگر
 سنت هر دو بوده باشد باید تعیین کند که کدام یک از آنها را میدهم
 بلکه تعیین نوع زکوة نیز بکند که این زکوة مال است یا زکوة فطره و اگر
 تعیین صنف زکوة نیز بکند باین عنوان که این زکوة طاعت یا فقر
 یا کدوم یا غیر آن بهتر است بلکه بعضی فرموده اند که احوط آنست
 که تعیین شخص زکوة نیز بکند که این زکوة فلان کنم یا فلان را
 و بر هر نقد بر قصد و تعیین بخوبی که از کارهای دیگر ممتاز شود
 ضرور است پس اگر بدون قصد زکوة بالا علی تعیین چیزی را
 داده باشد از زکوة او محسوب نمیشود و همچنین لازمست در نیت
 قصد تقریب یا بمعنی که قصد کند که این کار را میکنم از برای رضای

بعضی گفته اند که

یا انکوره

خدای و فرمائنداری او و بدون این قصد هیچ عبادتی خواه واجب
 خواه سنت صحیح نیست و بیاید که این معنی از سایر مطالبها و غیر آنها
 که منافات است خالص باشد حتی اینکه بعضی گفته اند که بیاید منظور
 بنده از کردن و بجا آوردن طاعت الهی بر حقن به بهشت یا خلاص
 شدن از جهنم نیز نباشد بلکه محض از برای رضا جوی و فرمائنداری
 حق تعالی باشد و شکی نیست در اینکه اگر پیشتر شود چنین نیتی
 نیتها خواهد بود اما اینکه البته ضرر است که چنین باشد و اگر قصد
 دخول بهشت یا نجات از دوزخ با آن ختم شود صحیح نخواهد بود پس لازم
 نیست و ظاهر اینست که آن نیز صحیح باشد لیکن اگر خصوص همین معنی
 منظور باشد و اصلا فرمائنداری و رضا جوی حق تعالی در آن منظور
 نباشد و مطلقا تعظیم و اجلال حضرت ذوالجلال در آن اداره نشود
 بلکه همین سراد محض رفتن بهشت یا خلاص شدن از دوزخ باشد
 آن عبادت البته صحیح نیست و چون معلوم شد که قصد قربت
 البته لازم است پس اگر زکوة و همچنین سایر عبادات را خواه واجب باشد
 خواه سنت بقصد ریا که عبارت از دیدن غیر خداست یا بقصد
 شمع که عبارت از شنیدن غیر اوست بعمل آورد یعنی از برای این
 مطلب میگردم باشد که دیگران ببینند یا بشنوند خواه غرض از
 دیدن یا شنیدن ایشان این باشد که ازین جهت نفعی از ایشان
 باو برسد یا ضرری که از جانب ایشان متصور باشد از او دفع
 شود یا اینکه غرض از آن محض همین باشد که او را خوب دانند و اعتقاد

صلاح باور هم رسانند البته صحیح نخواهد بود و صورت ثمره بجز وبال و نکال
 نخواهد شد و اگر آن عبادت واجب باشد از ذمه او ساقط خواهد
 کرد بد چنانکه خداوند عز و جل در شان زکوة و سایر صدقات در کتاب
 مجید میفرماید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ
الْأَذَى كَالَّذِي يَقُولُ مَالِي بِنَاءِ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ فَنُفِلَ عَنْهُ كُنُفُوهُ إِنَّ عَلَيْهِ لَأَفْئَةً فَاصْبِرْ و ابل فتو که
صَلَاةً لَا يَقْدِرُونَ عَلَى إِتْقَانِهَا كَسْبُوا اللَّهَ لَا يَقْدِرُ الْقَوْمُ
الْكَافِرِينَ یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید باطل سازید و نابود
 مگردانید صدقات خود را بجهت کذاشتن و اذیت رسانیدن
 همچو انکسی یعنی همچون باطل ساختن انکسی که انفاق می نماید مال خود
 از جهت رثاء مردمان و برای نمودن بایشان و ایمان نمی آورد و بخدا
 و روز قیامت است پس مثل و داستان او یعنی آن را بکننده مانند
 مثل و داستان سنکیت که بران باشد خاک خشکی پس برسد
 بان باران بزرگ قطره پس واکندارد و بگرداند انرا سنک باک هواری
 که اصلا از ان خاک بر روی ان سنک باقی نماند و قدت و توانایی
 ندارند ایشان یعنی این نفع کنندگان سرانی بر هیچ چیز از آنچه کسب
 کرده اند یعنی منتفع شوند با آنچه کرده اند و ثواب انرا در نیابند
 و خدای هدایت نمیکند و بمطلب نمیوسانند کرده کافر انرا ان
 سنک مثل منافق است و خاکی که بران سنک است مثل نفقه
 او که برپا کرده چون قطرات باران عدل الهی از حساب حساب بگانی

اختر کرده

و بران کرده انرا نفعات بخورده سنکی بحاصل نیامد چنانکه در تفاسیر
 و مکتوبات و الله تعالی بعلکم که خیر فتنه و لاجع مال یا با انفاق که از یقین
 مفهوم میگردد بوده باشد و بنا برین فرض ازین تمثیل و العلم عند الله العظیم
 التحلیل نباید ان باشد که همچنانکه انکسی که بر روی سنک صلیبی که قدت
 خاک خشک بران باشد باید نفعی عظیم بخشی افشاند و بخاطر جمع انتظار
 حاصل انرا کشد پس باران تند درشت قطره بران بیارد و هر چه بر روی
 ان سنک حصو باشد از خاک و تخم هم را بشوید و سنک خالی شسته
 باقی ماند ان شخص با قدت بر هیچ چیز نخواهد بود و مطلقا تحصیل
 منفعتی برای خود نمیتواند نمود حتی اگر خواهد که قدری از همان تخم
 که در را خجا افشاند است باو عائد شود نخواهد شد همچنین هر کس
 بغرض ریا و دیدن مردمان صدقه بدهد و انتظار نفعی که از دیدن مردمان
 کان کرده است بکشد پس باران شدید عقوبت الهی بران خواهد
 بارید و اصلا منفعتی از ان نخواهد دید و اگر غرض از ان ریا و منفعت
 تنها نباشد بلکه با قصد قربت و فرماینداری خدای عز و جل قصد
 ریا و سمعه نیز قیام شود باین عنوان که منظور از ان کار فرماینداری
 و رضا جویی خدای تعالی باشد و در ضمن ان غرض دیدن باشند
 مردمان و بان جهتها که مذکور شد نیز داشته باشد پس ظاهر انرا
 در میان علم نیست و رانیکه ان قصد حرام است و جائز نیست و
 چنین عبادتی اصلا صحیح نیست و اگر با قصد قربت غرض خود بگوید

مکمل است

از روی او به معنی داشته باشد پس اگر آن غرض غرضیت که در شرع مقدس
وارد شده است و رجحانی دارد مثل اینکه زکوة را علانیه بدهد و نه
باو افتد کند و این امر شایع و متعارف شود پس خلافی نیست در اینکه
آن قصد صرف بعبادت نمی رسد و آن عبادت صحیح است و اگر آن غرض
اسری باشد که بحسب شرع مقدس رجحانی نداشته باشد مثل اینکه
در زکوة دادن با قصد قربت قصد خلاص شدن از زحمت نقل
بنا یا با نقل بولایت و دیار و خلاصی از خروج و کراهت مکاری و مشورت
نیز داشته باشد پس اگر اصل منظور و مقصود اصلی از آن عمل
اسری باشد و قصد قربت را تابع آن ساخته باشد پس شکی نیست
در اینکه چنین عبادتی صحیح نیست و اگر چنانکه هر دو قصد با هم
منشأ آن عمل شده باشد بحیثیتی که هر یک بنحیای اگر میبود آن عمل
بعمل نمی آمد آن عبادت نیز ظاهر صحیح نباشد زیرا که قصد قربت
می باید مستقل باشد در منشأیت عبادت و باعث بودن
بر فعل طاعت در هر صورت چنین نیست اما اگر مقصود اصلی
قصد قربت باشد و همان مطلب منشأ کردن آن عمل شده باشد
و آن قصد دیگر تابع آن افتد بحیثیتی که اگر آن غرض نباشد باز
آن کار بعمل آید بسبب قصد قربت پس ظاهر اینست که چنین
عبادتی صحیح باشد و بهتر و احوط آنست که چنین قصدها را
نیز با قصد قربت منضم نگرداند و عمل با محض قربت و فرمایند

بجا آورد تا اتفاق و مطابقت صحیح باشد و موافقت ثواب جزا که در دیگر
جمعی از علماء فرموده اند که معتبر است در نیت قصد و جوب یا قصد با
یعنی اگر آن کار واجب باشد که قصد کنند که میگویند این کار واجب و اگر آنست
باشد قصد کنند که میگویند این کار مستحب را و بعضی از علماء فرموده اند که
معتبر است ایضا در نیت اینکه قصد کنند که میگویند این واجب را از جهت
واجب بودن آن یا این مستحب را از برای مستحب بودن آن و جمعی
انتهای عقین علماء و از عنوان الله علیهم این دو چیز را در نیت ضرر نمی دانند
و میفرمایند که آن سه چیز که اولاً مذکور شد که قصد فعل باشد تعیین
آن و قصد قربت کافیست و قصد جوب یا نیت و همچنین قصد اینکه
از برای واجب بودن یا است بودن میکنند در کار نیست پس باین
و در زکوة همین کافیست که نیت کند که میدهم زکوة یا فریضه الی الله و بنا بر آنچه
دیگران فرموده اند چنین نیت میکنند که میدهم زکوة واجب خود را
برای اینکه واجبست قربت الی الله و احوط آنست که این نحو نیت کنند
تا همه احوال عمل کرده باشد و دیگر زیاده بر آنچه مذکور شد چیزی
در کار نیست پس آنچه متعارف شده است که با استحقاق صیغه
میخوانند بطریق ایجاب و قبول باین عنوان که زکوة بدهنده
میگوید که این وجه را بنویسم یا بنویسم زکوة و او میگوید که من قبول
کردم و این را لازم میداند اصلاً در کار نیست و اگر قصد قربت
و سایر ضرورت نیت را با آن ضم نکنند نخواه نیت نیز محقق

معرفت و مغفرت خیر من صدقته بقیعها اذی و الله غفور حلیم
 یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم فیما بینکم و الاذی کالذی
 یتفق مالکم و الله الناس و لا یؤمن من الله و انتم الا خیر یقین کسای
 که اتفاق میکنند مالهای خود را در راه خدای و تابع غیبی اند
 و از بی درستی و زدن انچه را که نفقه کرده اند هیچ منتی و نه هیچ
 اذیتی از برای ایشانست نه در ایشان نزد پروردگار ایشان
 و نیست هیچ ترسی بر ایشان و نمیشوند ایشان که اندر هکلی شوند
 گفتاری نیکو و از نشی یعنی در گذشتن از دشمنی سخنان سازند
 و عفو کردن از الحاح و ابرام او بهتر است از صدقه که تابع از حق
 و از بی درایتی از اذیتی و خدای بی نیاز و برادر است که محتاج
 مغذی و ستان نبود و بزودی تعجیل در عقوبت ایشان بکند ای
 انکسانی که ایمان آورده اید باطل باطل و نابود سازید صدقات
 خود را بمنت گذاشتن و اذیت رسانیدن همچو انکسی که اتفاق
 میکند مال خود را از برای دین و دیدن مردمان و ایمان نمی آورد
 بخدای و بر خدا خیر یعنی در قیامت بعد از آن مثل مال و بکنند
 میفرماید بنهیجی که درین نزدیکی مذکور شد و بعد از آن مثل انهایی
 که نفقات خود را برای طلب خوشنودی خدای تعالی میدهند
 بصورتیکه در مقدمه گذشت میفرماید پس میفرماید که انچه است که
 آن تکون که جنة من تغیر و اعصاب تجری من تحتها الانهار

بپوشیدن احتیاج محتاج و برهوا
 سال مضطر لا علاج به

که فیما بین کمال القورات و اصحاب الکبر و الله ذریة ضعیف و طامع
 اعصار و غیره تا و کما حققت کذلک یبین الله لکم الا بات
 انکم کما سئتم و ان و ترجمه آن در مقدمه گذشت و حاصل آن اینست
 که هر آنکه هیچیک از شما دوست نمیدارد که بعد از عجز و ناتوانی و کراه
 شدن دست از هر یک بر و کار دانی با وجود اطفال و ذریت ضعیف
 ناتوان و فرزندانی خود را عجز از او ان باغی داشت باشد که به جهت
 خوبی او راست باشد و بدان باشد از هر سو که خواست باشد
 راه معیشت و زندگانی او و اولاد او منحصر در آن باشد تا گاه که بدانی
 بان و زود رفتی بدانند و بدان بسوزد همچنین باید که دوست نداشته
 باشید که نفقاتی که در راه خدا کرده اید و کفایت زندگانی باقی شما
 از آن حاصل توانمند و هر خوبها و خوشبها از آن بعمل توانند آمد
 و در هنگام عجز و ناتوانی نام که در ذبح و قیام است نهایت احتیاج
 بان داشته باشید پس بسبب منت و اذیت اعصار غنمت کردگار
 که مشغول باشد بر آنش قهر ندارد و قهار بدان رسد و همچنان شود
 که خاکستری هم از آن باقی نماند و حال آنکه چه نسبت تواند بود
 میان این باغ و آن باغ و بی تفاوت است فیما بین افتاب و کوی
 چراغ و دیگر باید دانست که میفرماید که یا ایها الذین آمنوا
 انفقوا من الخیرات ما کسبتم و مما اخرجنا لکم من الارض
 و لا یتموا الخیرات منه یتفقون و استم یا خدیجه الا ان القورات

فیه و اعلموا ان الله غنی حمید و ترجمه آن اینکه ای انکسائی
که ایمان آورده اید اتفاق کنید از پاکیزه های آنچه کسب کرده اید شما
و از آنچه بیرون آورده ایم ما برای شما از زمین و فصد مکنید
و بپدید را که همین از آن نفقه میکنید و حال اینکه نیستید شما
اشد کنندگان و گیرندگان آن مگر اینکه اغراض کنید و چشم بینید
در آن و بدانید بیعتی که بیدارستی که خدای بی نیاز است از
مالهای شما یا بی نیاز است از کسی که تصدق از مال ضمیمه کند
و مستوره شده است بر نعمتها که شما اگر است فرموده است
یا معنی این باشد که ستایش کننده و جزا دهنده است هر که را
که اتفاق از مال پاکیزه کند یعنی و الله یعلم که باید نفقات شما
در راه خدای از چیزهای پاکیزه باشد و از چیزهای ضائع و نابود
و ضمیمه و بپدید که همین از آنها نفقه میکنید که اگر افاضات شما
دهند راضی بگرفتن افاضاتش بود مگر اینکه برای مصلحتی چشم
از بدی افاضاتش بپوشید نباشد چنانکه اگر از کسی طلبی داشته
باشید هر چند دانید که بغیر از آن چیزی دیگر ندارد یا اگر کسی از
نعمت و رایگان یا بهدیه و بخوان برای شما فرستد از قبول آن بگریز
و بدانید که خدای عزوجل که از شما او میکشد و در دستان
غنی است و جناب اقدس او را هیچ حاجتی بان چیز نیست دنی
و هیچ عنوانی نیست بلکه اینها محض از مایشیت که رتبه

بندگی و اطاعت هر کس بر خودش یا بر دیگران معلوم شود و بخواند که بنده
بان عبادت در معرض کرامتهای غیر متناهی خود در آورده و بعضی از آنها
اصحاب روایت شده است که حق تعالی خطاب فرمود بحضرت داود
علی نبینا و الذی علیکم کرمی داود اگر مرا بر در خانه خود بیایی چه بمن کنی
حضرت داود علیه السلام گفت یا خدا یا سرطاف جواب تو نیست خطاب
رسید که ای داود در دستان نائب مناب منند پس هر چه در حق
من خواهی کرد در حق ایشان که نائب منند بجای آور و از حضرت شنید
التاجدین علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرد که حضرت دست
سپارده خود را در نزد صدقه دادن میبوسید شخصی این را از حضرت
پرسید فرمود که دست صدقه دهنده واقع میشود در دست خدای
پیش از آنکه در دست سائل واقع شود و اینکه فرموده اند که در دست
خدای تعالی واقع میشود یا بهمان معنی است که در حدیث اقول ما کون
شد که چون در دستان دین باب ثواب حضرت دین الاز با بندگی که با
اقرار بدست او داده میشود و محبت که بر او دست ملائکه خدا
باشد که اولا ایشان میگردانند و بدست سائلان دهند و چه فرمود
دست حقیقی نیست چه جناب اقدس او از دست و جوارح مستغنی
پس باید که رکنه دهنده اگر طبع و بنده است کندم یا لا و نفیس از این
تخم و نان و از برای رغبت مشغولان بر ندارد و کندم بر خاک و خاشاک
و ناجنس و خسیس از وجهه رکنه بدر دستان نهد و دانگر پاکیزه و

لطیف را خود صاحبی کند و کل مال شده و سرها زده و بورد با بعضی آن انکس
 و برایش بابای ابن السبیل و فقیر که در نظر او بحد و حق و میباید کرد
 بلکه از هر چهره و هر جنس آنچه بخواهد بستاند بکند و هر آنچه بخواهد
 بکوبد بکوبد و بپوشد بپوشد این را وافی هدایه را مطلق نظر خود داشته
 بمقتضای آن عمل نماید اینجا که فرموده است لَنْ تَسْأَلُوا آلَهُ وَحَتَّى تَقْتُلُوا
 تَحْتَ حُجَّتِهِ وَمَا تَقْتُلُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ که ترجمه آن اینست
 که هرگز در دنیا بید نیگویید و بدانچه میطلبید از خیر و نسیب و بعضی
 از مفسرین گفته اند که هرگز نباید بهشت را تا اینکه نفقه کشید
 صدقه دهید از آنچه دوست میدارید و آنچه نفقه میکند از چیزی
 خواه آنکه خواه بسیار خواه از خوب و محبوب و خواه از زشت
 و نابود پس بدوستی که خدای بدان چیز داناست و بر حسب نیت شما
 شما را جزا خواهد داد و بدانکه در کتاب شریف هیچ بلاغی در
 کلامی که حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوٰه و السلام مکرر آن را احصاء کرده
 بان وصیت میفرموده اند اینست که بعد از ذکر صلوة و بعضی از
 ضائق و سمات آن مذکور شده که میفرمایند تَحَرَّ أَنْ الزَّكَاةَ
 جَعَلْتُ مَعَ الصَّلَاةِ قَرَابَةً بَيْنَ الْأَهْلِ الْأَهْلِ قَدْ لَمْ تَنْفَعِ مَنْ
 النَّفْسِ بِهَا فَإِنَّهَا تَجْعَلُ لَهُ كَفَّارَةً وَسِرًّا لِلْأَهْلِ جَاءَتْ
 وَقَابِلَةٌ لَا يَتَّبِعُهَا أَحَدٌ نَفْسَهُ وَلَا يَكْتُمُونَ عَلَيْهَا نَفَقَةً
 فَإِنَّ مَنْ أَعْطَاهَا غَيْرَ طَيِّبِ النَّفْسِ بِهَا يَرْجُو بِهَا مَا هُوَ

افضل منها فهو جاهل بالسنن و مقبول الاجر ضالة العمل طويل
 النعم و حاصل ترجمه آن اینست که بدوستی که مذکور کرد هدایه شده
 با صلوة قربان و نزدیکی از برای اهل اسلام یعنی مسلمانان بدو بکشد
 و باعث نزدیکی بنواب جناب رب الایمان بدو بکشد عطا کند و بدهد
 ازاد را همان که طیب النفس میخوانند و خیر باشد بدو پس بدوستی
 که هدایه میشود آن نیکو از برای او یعنی از کناهان او کفاره عظیم
 و از آتش جهنم حجابی و کاهشی جسیم باید که همراه آن نکند و از برای
 آن در دنیا و دالته هیچ احدی نفس خود را یعنی چشم و دل و جان
 خود را در پی آن نیندازد و باید که بسیار نکرده باشد البتہ بدان اندر
 و حسرت خود را پس بدوستی که هر که عطا کند ازاد را همان که طیب
 طیب النفس و ناخوش شود باشد بان که امید میداشت باشد
 بان آنچه را که او افضل باشد از آن پس او جاهل است بعتت یعنی
 طریق بهترین پیغمبران و دیان زده و مقبول است اجر و مزد او
 وصال و کرامت عمل او و دود و دراز است پشیمانی و ندم
 و استغفار میشود ازین کلام شریف که زکوة دهنده که امید فری
 احوال و زیادتى مال زکوة را بدهد بلکه باید های از آن بفرستد
 قربت الهی و قربانیداری حضرت پادشاهی نباشد یا از روی کرامت
 و حسرت و امید دارد باشد و از مغرم و نانی می پنداشت باشد
 و از جمله انهایی باشد که حق جل و علا میفرماید که من الاقراب

مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ
چند هست که فراسگیر و اخذ میکند آنچه را که نفقه میکند تاوان
و زبانی یعنی صدقات خود را غنی و غنی می نماید و این غنی با
غنی می عظیم و فوری عادی جسیم نداند و از انجا عت نباشد که
خدای عزوجل میفرماید که مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ
الْآخِرَةُ خَيْرٌ مِنَ الْأُولَى وَلَئِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُوا رَسُولَهُ فَتُنَاجُوا اللَّهَ فَمَا يَسْمَعُ الصَّوْتِ مِنَ الْمُتَخَفِينَ
الْآخِرَةُ خَيْرٌ مِنَ الْأُولَى وَلَئِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُوا رَسُولَهُ فَتُنَاجُوا اللَّهَ فَمَا يَسْمَعُ الصَّوْتِ مِنَ الْمُتَخَفِينَ
و جیم یعنی و از جمله بادیه نشینان کسی چند هست که ایمان یابد
بخدای و در آخر که روز قیامت است و اخذ میکند و فراسگیرد
آنچه را که نفقه میکند قرنها در نزد خدای و صلوات و دعا های
بیغیر و بی انظار و وسیله نصرت بدرگاه و نزدیکی ثواب خدای
و مثل صلوات و دعا های حضرت رسول صلی الله علیه و آله که پیوسته
مشتند تا از انجیر و برکت دعا میکند و امرزش برای ایشان بطلبند
قراب بدهد بلائیله آگاه باشید که بدستی که انفا قریب و نزدیکی است
عظیم برای ایشان بپارگاه عنایت ربانی بزودی داخل میکنند و از
خدای در رحمت خود بدستی که خدای اسرار و غفور و بخشاینده
و در میم است و چنین باشد که بطیب خاطر خوشنودی تمام و
بخوشحالی و مضامندی تمام بان اقدام نماید در روز حاجت و
نیاز بپرواز پشیمانی در از بهر نخواهد داشت پس انجم آنچه

درین فصل مذکور شد معلوم میشود که انجا غنی که بقصد هزاران
و بعد از هزار مرتبه مردن اگر قلیلی از ذکوة را از هر چه تا بود تر و از
بفقیری دهند و توقع این داشته باشند که ان بجا و ده و هم
غیا الشرح در مدت زندگی بزرگی ایشان را بجا و دل میگرداند باشند
و شب و روز همگی در بوقت خند و مکراری و جانشیاری ایشان
و هم خدمات دشوار را هر چند در معصیت خداوند جبار باشد
محمیا و آماده باشند و اگر احیاناً یکسر بوی از روی غفلت تقصیری
از ایشان صادر شود انواع از تنها بدست و زبان بایشان رسانند
و قطع نظر از ان بلنک سان در هر زمان چهره خاطر شکسته ایشان
بناخن سر زشتی فرمایند و هلا اهل صفت در هر ساعت بر سر
دم نشسته بر جان خسته ایشان زهر متقی باشند و در غیبت
و حضور و در نزد هر نزدیک و دور ایشان صلوة خوار و بی شک
و عار خوانند و در هر کار و از هر وجه ایشان را هابط و بی اعتبار
درد و حساب و وقت جواب چه فائده و بهره از ان عمل خواهند
و در هنگام ثواب و مقام عقاب چه میوه و ثمره ازین تخیل خواهند
چید لغو و باطل العظیم من شری و انفسنا و شقیات اعمالنا و
چون غرض کلی و مقصود اصلی از انشاء این رساله ذکوة غلات
بود دانستن این معانی برای زکوة دهندگان بغایت مهم میباشد
و اگر در مقامی انطباق ازین مذکور میشود احتمال غفلت و ذله

کند

اذا ان بود در مقام بلکراضا سادرت نموده و هر چه بعنوان اشاره
 و اجمال مذکور شده یا اصلا مذکور نشده باشد در قصد چهارم تحصیل
 مناسب مقام مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **مقصود سیم**
 در آنچه زکوة در انفاستحباب است و ان چند چیز است **اول** مال
 تجارت است بدانکه مشهور میان اصحاب و عنوان الله عليهم
 است که استحباب زکوة در مال تجارت و محقق رحمة الله تعالی
 از بعضی از علماء ما قول بر جوب لا نقل کرده اند و ظاهر کلام این باب
 رحمة الله تعالی در فقیه نیز اینست که انرا واجب میدانسته است و
 اظهر استحباب و مال تجارت از این جهت که زکوة بان تعلق
 میگیرد عبارت از مالی که مالک شوند انرا بعقد معاوضه و در
 وقت مالک شدن قصد اکتساب و تجارت بان داشته باشند
 پس در هر مالی که بدون عقدی انرا مالک شوند چون میراث
 و چیزهای مباح که بجایزت و اخذ کردن مالک انها میشوند
 یا انرا مالک شوند بعقدی غیر عقد معاوضه خواه اصلا عوضی
 در ان عقد نبوده باشد مثل هبه و وقف و تصدق یا عوضی که کس
 باشد که معاوضه نتوان گفت مانند مالی که زن مالک شود انرا
 بعضی مهر یا مالی که مرد مالک ان شود بعضی خلع یا مالی که وارش
 مالک ان شود بسبب صلح از خون عده هر چند قصد اکتساب
 و تجارت بانها داشته باشند همچنین در مالی که در وقت مالک

و من العتق النبوی

در هر مالی که

باشند
 شدن ان بعقد معاوضه قصد اکتساب و تجارت بان نداشته
 خواهد دان وقت غافل از هر قصدی باشند یا قصد غیر اکتساب
 تجارت بان کنند چون قصد نگاه داشتن و تصدق کردن و
 امثال انفا بنا بر مشهور زکوة نیست و شیخ شهید در کتاب
 دروس و شیخ زین الدین علیهما کثره قصد اکتساب و تجارت
 در وقت مالک شدن ضرر و در کار نمیدانند و ظاهر کلام محقق
 رحمة الله تعالی نیز در کتاب معتبر سبیل باین قول است و صاحب مالک
 رحمة الله تعالی نیز باین قول دایسند بیه است پس باین در هر مالی
 که مالک شوند انرا بعقد معاوضه خواه بقصد اکتساب و تجارت
 و خواه بقصد دیگر و بعد از ان قصد اکتساب و تجارت بان کنند
 زکوة مستحب خواهد بود و این احوطست و در تعلق گرفتن زکوة
 بمال تجارت مشروطست **اول** رسیدن و بودن است بقصد
 نصاب و نصاب ان نصاب یکی از نقدین است پس اگر قیمت
 ان بقصد دویت در هم با بقصد بیست اشرفی و بقی باشند
 اول رسیدن است و اگر بقصد چهل در هم یا بقصد چهار اشرفی بران
 افزوده شود بخوبی که در نصاب نقدین مذکور شد بنصاب دوم
 میرسد و بهمین دستور هر چه بالا رود و لازم است که در تمام
 سال نصاب باقی باشد پس اگر بیک روز از نصاب بیفتد زکوة
 ساقط میشود و چون دیگر باره مجد نصاب رسد ابتداء سال با

از آن روز حساب میکنند و اگر قدری از سال اصل مال بگذرد که فائده
در آن ظاهر نشود و بعد از آن فائده ظاهر شود که بقدر مضایع
بوده باشد سال اصل مال از آن روز اقل حساب میکنند و سال
فائده را از آن روزی که بهر سیده است مثلا بر مالی که چند بقیعت
در ویست در هم بوده باشد شش ماه بگذرد که فائده در آن ظاهر نشود
بعد از آن بقدر چهل در هم فائده در آن بهر سید چون سال اصل مال
تمام شود بقدر پنجاه هم زکوة از او میدهند و چون شش ماه دیگر
بگذرد که سال فائده تمام شود بیکده هم دیگر زکوة فائده را میدهند
نکته است که از مایه و داس المال چیزی کم نشود هر چند اصل
چندین برابر مضایع باشد پس اگر در اثناء سال قیمت آن از اصل المال
کتر شود هر چند بقلیلی باشد زکوة ساقط میشود و اگر با ذقیمت
آن افزوده شود و براس المال برسد ابتداء سال از آن روز حساب
میکند **سیم** گذشتن حول است بر آن مال همان تفصیل که
در زکوة نقدین و انعام گذشت و معتبر است در آن که در تمام
سال قصد اکتساب و تجارت بان مال استمرار داشته باشد
پس اگر در اثناء سال قصد تجارت و اکتساب منقطع شود
و قصد دیگر در آن مثل نگاه داشتن و امثال آن کنند زکوة
ساقط میشود و همچنین معتبر است در یتیم تمام آنچه در
در زکوة نقدین و انعام پس میباید که در تمام سال اتمال در

ملک

ملک و تصرف مالک بوده باشد پس اگر در اثناء سال آن مال را بفروشید
یا از تصرف او بیرون رود که ممکن از تصرف در آن نباشد زکوة ساقط
میشود و اگر آن مال را تبدیل کند بمالی دیگر یا از بقصد تجارت بعضی
کفشد آنکه زکوة ساقط نمیشود و این اشهر است و جمعی گفته اند که ساقط
میشود و الله تعالی اعلم و میباید دانست که قرض مانع زکوة تجارت نیست
هر چند که آن شخص دیگر چیزی که قرض بان ادا نموده اند نداشته باشد
و هر چند که آن مال تجارت را مخصوصه قرض کرده باشد همچنانکه قرض
مانع زکوة واجب نیست چنانکه سابق برین اشاره بان شد **دوم**
از چیزهایی که زکوة در آن مستحب است حیوانات و ان عبارتست
از هر چیزی که از زمین میرود بغير آن گندم و جو از آن اجناسی که
بکلی یا وزن در آید مانند عدس و ماش و نخود و ارزن و لوبیا و
شلتوت و امثال اینها بشرط اینکه هر يك از آنها پنهانی بحد مضایع
غلات رسیده باشد بخوبی که در زکوة غلات دانسته شد و جمیع کانی
که در زکوة غلات مذکور شد در اینجا نیز جاریست همان تفصیل که
گذشت و در سبزیها مانند باد نجان و خربزه و خیار و امثال اینها
زکوة نیست **سیم** مستحب است زکوة در حاصل و منافع
باغات و کاروانسراها و دکا کین و حمامات و امثال اینها و در سبزیها
زکوة در آنها اخلاقی در میان اصحاب مذکور نیست و خلافت
در اینکه آیا شرط است در حاصل اینها که بحد مضایع برسد و سال

برای بگذرد یا اینکه شرط نیست و هر چه حاصل میشود زکوة از اهلان
از باب زکوة نقدین که عبارت از چهل لیت باشد باید داد علامه رحمه الله
در تذکره میفرماید که شرط نیست و شهید رحمه الله در کتاب بیان شرط
بودن آنها را قریب شمرده است و احوط قول علامه است و بنا بر این اگر
منافع آنها یکی از نقدین بوده باشد در آن روزی که بهم میرسد زکوة
سنت را میدهد و بعد از آن اگر باقی بماند و بقصد نصاب بوده باشد
و سال بران بگذرد زکوة واجب از او میدهد و بنا بر قول ثانی که چهل و نصاب
در آنها شرط باشد هرگاه از نقدین باشد چون سال بران بگذرد همین
زکوة واجب را میدهد و زکوة مستحب با قسط میشود **چهارم** مستحب
زکوة در اسباب ساریان بشرط اینکه سائم باشند و در محرابی سابع
میچیده باشند و سال بران بگذرد بتفصیلی که در زکوة انعام گذشت
بسیار از آنها نجیب الطرفین باشند از هر ادبانی دو اشرفی و دو بی هید
و اگر یک طرف آنها یا هر دو طرف یا بوی و نا نجیب باشد از هر ادبانی
یک اشرفی و دو بی باید داد و در اسباب نه هر چند نجیب الطرفین باشد
و همچنین در استر و کوفی نیست **پنجم** مستحب زکوة در غلات
طفل یعنی در گندم و جو و خربا و انکور که مالک آنها طفل باشد و
بعضی از علما مثل شیخ مفید و شیخ طوسی و اتباع ایشان از او
میگذارند و استحباب الظاهر است **ششم** مستحب زکوة
در مال طفل هرگاه ولی و صاحب اختیار آن طفل تجارت کند

برای طفل بان مال و شرائط زکوة تجارت مستحب باشد بنا بر مشهور
اصحاب حتی اینکه تحقق بمهر الله در کتاب معتبر و دعوی اجماع بران
فرموده است و ظاهر کلام شیخ مفید رحمه الله تعالى در کتاب معتبر
است که ایشان واجب میدهند لیکن شیخ طوسی رحمه الله تعالى میفرماید
که مال ایشان از آن استحباب است نه وجوب و این ادراک رحمه الله
در کتاب سائر میفرماید که مطلقا زکوة نه بعنوان وجوب و نه بعنوان
استحباب در آن نیست و صاحب مدارک رحمه الله تعالى این قول را
پسندیده و اولی ترک را دانسته اند و الله تعالى اعلم **هفتم** مستحب
زکوة در مال دیوانه که تمام سال دیوانه باشد هرگاه ولی او بان تجارت
کند از برای او بخوی کرد در مال طفل گذشت **هفتم** هرگاه مالی
که زکوة واجب بان تعلق میگردد از شخصی غائب یا مغضوب یا مشفق
یا کم شود که ممکن از تصرف در آن باین اسباب و نحو آنها نبوده
باشد و چند سال بر پیشوال بگذرد وقتی که آن مال بدست او در آید
سنت است که زکوة یک سال از او بدهد و درین باب خلافتی در میان
اصحاب مذکور نیست و مقتضای بعضی از عبارات ایشان اینست
که این استحباب در صورتیست که سه سال یا بیشتر برین نفع بوده
باشد و علامه رحمه الله در کتاب منتهی در مال که شده و مغضوب
فرمود که مستحب است زکوة دادن اگر یک سال بر بخال بوده باشد
و صاحب مدارک رحمه الله تعالى از او پسندیده است و الله تعالى اعلم

مقصود چنانچه در مستحقین زکوة و مضارفات آن و اوصاف ایشان
 و آنچه متعلق با ضمت بان بداند و مضارفاتی که از برای زکوة مقرر گردیده
 چنانکه خدای عز و جل در کتاب کلام عز و جل میفرماید وَأَمَّا الْفُقَرَاءُ
لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةُ قُلُوبِهِمْ
وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةٌ
مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ که ترجمه آن اینست که نیست صدقهها
 مگر از برای فقراء و مسکینان و آنکسانی که عمل کنند مانند بران
 صدقهها و آنکسانی که تالیف کرده شده و رام گردانیده شده است
 دلهای ایشان و در باره بندگان و فرض داران و در راه خدای
 ابن السبیل یعنی راه گذری که از مال و دیار خود دور مانده باشد
 در حالتی که فریضه ایت از جانب خدای و خدای علیم و حکیم است
 که دانست با احوال مستحقان و بر وفق حکمت و درستی است آنچه
 مقرر فرموده است برای ایشان هشت است **اول** فقراء
دوم مسکین و آنها کسانی اند که مال و ثروت سالیانه خود
 عیال خود نباشند یا قدرت بر کسی نداشته باشند که مؤنت
 سال خود و عیالشان بتمامی از آن حاصل نمایند چه اگر یکی ازین
 دو امر برای کسی متحقق باشد غنی است و از حد فقر بیرون میرود
 و در فرق میان فقیر و مسکین و اینکه کلام بایک از آنها بدو حال تن
 و پودیشان احوال تنند در میان فقهاء و کلام و همچنین میان اهل

لغت اختلاف بسیار هست و ظاهر تفاوت که مسکین بدو حال
 از فقیر چنانکه روایت کرده است نفقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی
 و مسلم بن الحجاج از محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر با خبر
 امام جعفر صادق علیهها السلام که بدو معنی که او پرسید از آنحضرت
 علیه السلام از فقیر و مسکین بیرون بود حضرت علیه السلام که فقیر آنکسی است
 که سوال نمیکند و مسکین آنکسی است که او شقت دارد و تراست
 از او آنکسی است که سوال میکند و روایت کرده است از ابی بصیر که
 گفت عرض کردم بخداست حضرت ابی عبدالله علیه السلام قول خدای
 عز و جل را که أَمَّا الْفُقَرَاءُ وَالْمَسْكِينُ فرمود آنحضرت
 علیه السلام که فقیر آنکسی است که سوال نمیکند از مردم و مسکین صاحب
 شقت ترازوست و باطن شقت دارترین ایشانست و در مقام
 چندان فائده در تشخیص این معنی نیست و بر هر تقلید شکنی نیست
 و اینکه انجاعتی که قوت سالیانه خود و عیال خود را نداشته باشند
 و همچنین انجاعتی که کسی نداشته باشند که از آن احتیاجات
 و عیال ایشان بیرون آید یا مایه نداشته باشند که بان تجارت
 کنند و از بیع و در آمد آن مدار کنند یا مستغنی نباشند یا شغل
 که از حاصل آن معیشت ایشان براه تواند رفت زکوة میتوانستند
 گرفت و بیکدفعه آنقدر بایشان میتوان داد که غنی شوند بحدی
 که دیگر هرگز محتاج بکسوفتن زکوة نباشند و اگر بدو فعات نباید

باشند هرگاه بختی برسد که خیر سال یا نه خود و عیال خود را گرفتار
دیکر نمیتواند گرفت چون از حد فقر بدر افتد و همچنین کسانی که کسی
دارند و آن کس و فایده خرج ایشان نمیکند یا مانده دارند و از درآمد
آن ملایم را ایشان نمیکند یا مستغنی دارند که از برای ایشان کافی نیست
زکوة میتوانند گرفت اما در وقت زکوة که اجتماع میکند خلقت
اکثر علماء بر آنند که ایشان نیز بکدام قدر میتوانند گرفت که دیگر
محتاج نباشند و این ظاهر است و بعضی دیگر میگویند که همان
قدری را که با خرجیات سال ایشان بان تمام شود میتواند گرفت
و زیاده بر آن جائز نیست و بعضی زیاده گرفتن را برای ایشان
سنت میدانند و بر هر نقدی را ایشانرا تکلیف نباید کرد که مایه را
مستغنی خود را بخرشند و خرج کنند خصوصاً در صورتی که
آن نیز و فایده خرجات ایشان نکند و همچنین هرگاه شخصی ثانی باشد
باشد که مناسب حال او باشد یا غلای یا کثیری داشته باشد یا
اسبی یا شتری که با فایده محتاج باشد و فراخور حال او باشد
اینها مانع زکوة گرفتن او نمیشوند و تکلیف خرج حقن آنها بر او
نیست و همچنین است ظاهر از فروش و طرف و اناث البیت
جامه زینت و تمل و آلات کسب از برای کاسب و همچنین کتابها
علمی از برای طالب علم که اینها هیچیک مانع گرفتن زکوة نمیشوند
و اگر کسی ثانی داشته باشد که زیاده بر قدر احتیاج او باشد و اگر

از اجزای او باشد و نیاز که مناسب حال او باشد بخره از تفاوت قیمت آن خرج سالانه
او و عیالش بخرند یا ظاهر آنست که تکلیف خرج حقن آن و ضرر این خانه
بست و از آن با و نکند و زکوة میتواند گرفت چنانکه سید جلیل صاحب
مدارک در حدیث فرموده است که اگر ظاهر تراست و از علامه مدد میدهد
تغیر کرده است که در کتاب دیگر حکم جزم فرموده است که واجب نیست
بر او خرج حقن آن پس فرموده است که همچنین است حکم بنده و اسب که اگر
انها را قیدی باشد که اگر فرخته شوند بدست و از آنرا خریده شود مدار
سال او تفاوت قیمت کرده تکلیف خرج حقن آنها با و نمیکند و زکوة
میتواند گرفت و بعضی از متأخرین علماء ما در تصور و فایده خرج حقن
داشتند است و فرموده است که ما حوصله داشت که زیاده از یک اسب
و یک قدام نگاه ندارد و اگر زیاد داشته باشد و قیمت آن زیادتی بهایش
سالی و نمیکند واجب نیست خرج حقن و زکوة میتواند گرفت و اگر چه
اولی نگرفتنی است و الله تعالی یعلم اما اگر کسی ثانی داشته باشد
که زیادتی از اسب او قدر احتیاج تواند خرج حقن و قیمت آن مدار
سال را تواند گذراند پس ظاهر آنست که چنین شخصی زکوة نتواند
گرفت و داخل فقر نیست و بداند که مراد از کسی که مانع گرفتن زکوة
میشود و اگر فایده خرج سال یا نه کند آن کسی است که لا تقابل
شخصی نماید بود پس اگر شخصی قدرت بر کسی داشته باشد که لا تقابل
بحال و بر وی او نباشد زکوة میتواند گرفت و لازم نیست بر او که بان

کس مشغول شود و علامه رحمه الله تعالى در کتاب منتهی فرموده
که اگر کس کسب کردن مانع میشده باشد کسی را از تحصیل علوم دینی پس
صحیح در نزد من است که جائز است برای او زکوة گرفتن از برای اینکه
واجبیت بر او تحصیل علم دین هرگاه اهلیت و قابلیت از او داشته
باشد و صاحب مدارک رحمه الله تعالى این را پسندیده است و باید
دانست که اگر شخصی ادعای فقر و استحقاق زکوة کند پس اگر صاحب
مال و همچنین هر که زکوة را میتواند داد مثل عامل یا مجتهد یا وکیل یا
که ذات میگوید زکوة را میتواند داد و اگر داند که دروغ میگوید
جائز نیست که بدهند و اگر راست و دروغ او را هیچکدام از اینها نیست
پس عرف از مذهب اصحاب بلکه از بعضی از کتابهای ایشان
رضوان الله علیهم ظاهر میشود که اتفاق دارند بر اینکه میتواند داد و بدهد
قسمی شاهدی خواه آن مدعی بر ضعیفی باشد که ظاهر احوال او دلالت
بر فقر بودن او کند و خواه قوی و از کلام شیخ طوسی علیه السلام در کتاب
مبسوط ظاهر میشود که اگر مدعی بر قوی باشد که از ظاهر احوال
او استنباط فقر نتوان کرد و ادعای احتیاج بزرکوة کند از برای عیال
خود خلافت بعضی گفته اند که بدون شاهد و بینه قول او قبول
نمیکند و زکوة با او میدهند و بعضی گفته اند که بی شاهد و بینه زکوة
با او نمیتوان داد و فرموده است که این احوالست پس در چنین صورتی
احتیاط آنست که اکثرا محض دعوی چنین شخصی نکند مگر اینکه

8

کوش
آن شخص عادل باشد یا اینکه شخص احوال او بکند که ظن غالبی بر است
او حاصل شود چنانکه مستند جلیل صاحب مدارک رحمه الله تعالى این
تصریح فرموده است یا اینکه دو عادل شهادت دهند بر فقر بودن
او چنانکه شیخ طوسی علیه السلام از احوط دانسته است و اگر شخصی که
سابق برین دانند که مالدار بوده است ادعای فقر و تلف مال کند باز گو
انست که محض ادعای زکوة با او میتوان داد و شیخ طوسی علیه السلام
فرموده است که تا قلم را نکنند بر فقر بودن و بر تلف شدن مالش
نمیتوان داد مگر اینکه دو کواه عادل بر راست گویی خود داشته باشند
و ظاهر اینست که اگر آن مرد خود عادل باشد بدون شاهد و قسم
داد و اگر بعد از اینکه زکوة را داده باشد ظاهر شود که آن شخص مستحق
نبوده است پس اگر در وقت دادن آن گفته باشند با آن شخص یا زکوة
میدادست یا شد که آن زکوة است و ممکن باشد پس گرفتن آن از وی
میگیرند از اگر همین آن باقی باشد و قیمت از او یا مثل آن را اگر همین آنرا
تلف کرده باشد و اگر آن شخص ندانسته باشد که آنچه گرفته است
زکوة بوده است و همین آن باقی باشد پس ظاهر آنست که درینصورت
نیز از او پس میگیرند و اگر همین آن تلف شده باشد محل اشکالات
و اگر ممکن نباشد پس گرفتن آن و مالک خود آنرا با آن شخص داده باشد
پس اگر در وقت دادن آن شخص احوال آن شخص کرد و تحقیق او
بر او ظاهر شده بوده است ضامن آن نیست و مرتبه دیگر آنرا باید

بدهد و اگر بدو آن شخص داده بوده است بعضی گفته اند که اگر
 بر او که مرتبه دیگر بدهد و بعضی گفته اند که اگر هیچ شریع بخوبی
 تفصیل گذشت داده است مرتبه دیگر بر او واجب نیست و این
 اظهار است و اول اصول و اگر مالک آنرا بملک کتاب حاضر ایام
 یا بجهت عادل داده باشد و ایشان بعنوان شروع یا شخص
 داده باشند و پس گرفتن ممکن نباشد پس هیچکدام حرام نیست
 نیستند و آن حق برگردان گیرنده باقی نمی ماند و اگر از عقوبت
 الهی بترسد باید بدهد و همچنین است حکم هرگاه بعد از آن
 زکوة معلوم شود که آن شخص آن شرطهایی را که بعد ازین مذکور میشود
 نداشته است مثل اینکه معلوم شود که مؤمن نبوده است یا معلوم
 شود که فاسق بوده است بنا بر مذکور افکار که علامات را شرط
 میدانند یا معلوم شود که هاشمی هستید بوده است و زکوة دهند
 خود ستید و هاشمی نباشد یا معلوم شود که آن شخص واجب النفعه
 صاحب مال بوده است که در همه این صورتها اگر پس گرفتن ممکن
 باشد پس میگیرند و اگر ممکن نباشد بهمان تفصیلی است که
 مذکور شد و بدانکه واجب و لازم نیست چنانکه در بحث
 زکوة غلات گذشت اینکه بفقیر بگویند و او را اعلام کنند که
 آنچه پادیده اند از وجه زکوة است بلکه اگر زری باشد که از گرفتن
 زکوة عار داشت باشد و مستحق باشد جائز است که زکوة را بصورت

هدیه و صلای بآوردند و مالک یا وکیل او در وقت دادن آن نیت زکوة
 میکنند بخوبی که او نداند بلکه مستحب است که چنین کند چنانکه در روایت
 ابی بصیر در بحث زکوة غلات گذشت که حضرت ابو جعفر علیه السلام
 فرمودند که عطا کن او را و بده با و و نام من برای او و خوارم کن مؤمن را
 لیکن روایت کرده است ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله
 پسندید حسن از محمد بن مسلم که گفت عرض کردم من بخدمت حضرت
 ابو جعفر علیه السلام گزیدم میبایست که محتاج است پس بفرستند با او
 صدقه یا پس قبول نمیکند آنرا بر وجه صدقه که از آن جهت فراموش کرد
 او را سرساری و عیا کرد و او را کبری را یا پس بدیم ما زکوة را با و غیر
 آن وجه و حال اینکه آن از ما صدقه باشد یعنی در نیت خود آنرا صدقه
 حساب کنیم و بحسب ظاهر آن بعنوان دیگر آنرا با نذر بدیم پس فرمود
 آنحضرت علیه السلام که نه هرگاه بوده باشد آن چنین زکوة پس مرا و است
 اینکه قبول کند آنرا بر وجه زکوة پس اگر قبول نکند آنرا بر وجه زکوة پس او
 مده آنرا و سزا و انیت برای او اینکه چنانکه از آن خبر فرست و واجب
 که رسانیده است آنرا خدای عز و جل این زکوة نیست مگر فریضه خدا
 پس چنانکه کرده نمیشود از آن یا معنی این باشد که پس چنانکه میبایست
 یعنی بایست که چنانکه از آن روایت کرده است محمد بن یعقوب کلینی
 رضی الله عنه در کتاب کافی بچندین سند و محمد بن بابویه قمی رحمه الله
 در کتاب فقیه از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که بدسترس آنحضرت فرمود

که ترک کننده زکوة و حال اینکه واجب شده باشد برای او مثل منع کننده زکوة
و حال اینکه واجب شده باشد بر او یعنی آنکسی که زکوة گرفت بر او واجب بود
و نکیر و در گناه کاری مانند کسی که زکوة دادن بر او واجب شده
باشد و ندهد و ازین دو حدیث شریف معلوم میشود که حیا از قرآن
خدا کردن عین بیحیایی و شرساری از فضیله خدا داشتن ناشی
از بی پرواییست بلکه بنده مؤمن است که خواری درگاه الهی را عین
عزت و اعتبار داند و حکم خداوند بر او را ننگ و عار نخواند
و بسا باشد که طبیب دردهای بفان و دوا کننده بیماریها بندگان
بعثت مرض کشنده نخوت و استکبار از بنده را باین دایره می تلخ
ناکوار مدافعه بوده باشد تا ازان سر برهد و ازان هم که عیادت
بجهت پس علاج در تن در وادست نه در سر باز زدن و دوا در دوا
نوشید دست نه در دوا پوشیدن و سود در بجان و دل خردیدن
است نه در بزرگی فرختن دوان و همچنانکه درم کردگان مرض است
خلاصی از تلخی دوا جز بخوردن آن و هوار شدن و دم میسر نیست باد
کردگان علت نخوت و غرور را نجات از ناکواری اخلاص است نه
بگرفتن آنها و هوار شدن نفس سرکش مغرور و مقدور و همچنانکه
ان بیماری از همه زودتر میاد و زودتر میمیرد و او میکند تا ازان خلاصی
یابد ان در نزد خود بزرگوار و نیز از هر بهتر باید مبادرت بگرفتن آنها
کنند تا ازان نجات یابد و چنانکه بیماری را زودتر دوا با احتیاط

مرض او شدیدی شود و ای او تلخ نخواهد شد این دفعه المقدار نه
چند بلکه از گرفتن آنها استکفاف و امتناع سینا باید فقر و بیست
و وجهی که اخلاص را علاج خواهد گرفت ناکوار تر خواهد شد بلکه
ممکنست که بعقوبت این سرکشی و احتیال و بشامت این غیبت
و سلال محتاج بطلب کردن و سؤال نیز بشود قطع نظر از عفت
و نکال و معصیت و وبالی که در این حدیث نمیتوان اجمال اشاره
بان شده است و وجه جمع میان حدیث ابی بصیر و کدالت بر
استحباب دادن زکوة بصورت هدیه و صلوة و اعلام کردن
بگیرنده آن میکنند و علامه رحمه الله تعالی جنم مستحب بودند آن
میفرمایند که درین باب مخالفی از اصحاب غیلام و حدیث محمد
بن مسلم که نفی از دادن زکوة بچنین شخصی فرموده اند و لا اقل ایها
کواهد خواهد کرد بخوبی که بخاطر این فقیر میرسد میتوان این را
و الله تعالی اعلم که حدیث ابی بصیر مخصوص باشد بجماعتی که نه از
دهکده نخوت و استکبار و اباء سرکشی از فرمان خداوند جدا
بلکه از راه حیا و حفظ آبروی که از برای حق من ضرر و دردکار است
راضی بگرفتن آن برین وجه میشوند و حدیث محمد بن مسلم درباره
کسانی باشد که غرور و تکبر ایشان مانع از ان شود و علم رضا
و تسلیم بقدر داد خداوند و نیز بکیم عافیت ایشان ازان سرگرد
چنانکه از هر حدیث اشاره بان دارد و بسا آنکه معتبر است

کمتر از قوت یک شبانه رهاست پس نهایت احتیاط درین باب
 دهنده و گیرنده را ضرر است اما صدقات مستحبیه پس ظاهر
 خلاقی نباشد و اینکه جائز است برای بنی هاشم گرفتن آنها هر چند
 که دهنده هاشمی نباشد بلکه صدقات واجب غیر از زکوة مثل
 نذر و کفاره و رد مظالم را نیز میتوان گرفت و همچنین اجازت است
 برای ایشان گرفتن زکوة واجب از بنی هاشم چنانکه اشاره بان
 شد اینست حکم آنکه کسی که از جانب پادشاهی باشد و اما
 انفرادی که منسوب باشند به هاشم از جانب مادر و تنه اگر از ایشان
 بشریف تعبیر میکنند پس خلافت بعضی ایشان را بنی هاشمی میدانند
 و زکوة را بر ایشان حرام میدانند و بعضی دیگر ایشان را هاشمی میدانند
 و زکوة را برای ایشان حلال میدانند و باین سبب بعضی از متأخرین
 علماء ما در جملة تعالی فرموده است که احوط آنست که بایشان نه
 زکوة بدهند و نه خسی و گمان فقیر اینست که ایشان نیز زکوة
 واجب امثال خود را از شرفا و همچنین زکوة واجب سادات را نیز
 گرفت و همچنین آنچه را که هاشمی میتواند گرفت از صدقات واجب
 مستحبیه بلکه صدقات واجب غیر از زکوة را نیز ایشان میتواند
 گرفت **سیم** از مستحقین زکوة عاملا شند و آنها جماعتی
 بوده اند که امام علی علیه السلام ایشان را تعیین میفرموده است برای گرفتن
 و جمع کردن زکوة و ایشان زکوة را گرفته بخدمت امام علی علیه السلام
 میبردند و حضرت ائمه مستحقین میدادند و بایشان نیز حصه از آن

میدادند **چهارم** مؤلفانند و ایشان جماعتی بوده اند که امام علی علیه السلام
 ایشان را حصه از زکوة میداده اند که دلایل ایشان را ما نموده برای آنها
 مسلمانان بر جهاد و یا برای غیران و در خصوص همین طائفه از اصحاب
 مستحقین زکوة ایمان معتبر نیست چنانکه گذشت و چون این
 دو طائفه درین زمان نیستند و تعیین آنها بر امام است یا بر جمعه
 زمان که خود عارف با احکام است در هر کدام از آنها درین رساله
 که موضوع از برای عوام است فائده نیست **پنجم** از مستحقین
 زکوة رقابتند یعنی پندگان مثل غلام و کنیز بدانکه حق تعالی بیک
 حصه از زکوة مادر پندگان قرار داده است که صرف انا در گردن
 ایشان شود و ایشان بر سر قدمند اولا مکاتبانند و آنها بندگان
 که با اقایان خود مقتر کرده اند که مالی یا در عهده خاکی بایشان بدهند
 و آزاد شوند پس اگر آن بنده مکاتب چیزی نداشته باشد که بدهد
 و موعده دادن آن رسیده باشد و قدرت بر کسی هم نداشته
 باشد که بان تحصیل اتمال تواند کرد از زکوة یا میتواند داد که
 اتمال را بدهد و آزاد شود بدهن خلاقی و همچنین هرگاه موعده
 دادن آن گذشته باشد علی الاظهر و بعضی گفته اند که جائز نیست
 دادن آن پیش از رسیدن موعده و این قول را ضعیف شمرده اند
 و همچنین هرگاه چیزی نداشته باشد که بدهد بر کس کردن
 اتمال داشته باشد علی الاصح و شیخ شهید علیه السلام در کتاب

بیان فرموده است که سیایند که کسی که قدرت بران دارد و فایان
مال نکند و تمام آن مال از آن حاصل نشود یعنی اگر فایان میگوید
باشد و تمام اعمال از آن کسب حاصل میشود باشد از زکوة با و
نمی توان داد و ظاهر چنانکه سید جلیل صاحب مدارک رحمه الله
تفسیر آن فرموده اند این معنی شرط نباشد و در همه این صورتها
جائز است که زکوة را بخلام بدهند که بعضی مال کتابت باقی ماند
خواه اقا اذن بدهد یا نه و باقی می توان داد بخلاف مال کتابت
انخلام باذن او و در نهایت که بدون اذن غلام نیز باقی توان داد
و میباید که آنچه را که انخلام ازین حصته زکوة میگیرد و صرف مال
کتابت کند تا بسبب آن ازاد شود و در جای دیگر صرف نکند
و اگر از حصته فقرا چیزی را با و داده باشند در هر مصرفی که خواهد
صرف می تواند کرد و اگر انخلام کتابت مشروط باشد باید معنی
که اقا با او شرط کرده باشد که اگر تا فلان سوعد تمام مال را ادا
کند ازاد باشد و اگر چیزی از اعمال باقی ماند که سوعد منقوض
شود انخلام باز بربندگی بر گردد و آنچه را که داده است از اقا
باشد پس اگر ازین حصته زکوة با و دهند و او ازاد روی مصرف
داده باشد و بان سبب ازاد شود فیها و اگر آنچه را که گرفته است
باقا داده باشد و از باقی مال کتابت عاجز شود و بربندگی برگردد
شیخ طوسی علیه السلام و دیگران فرموده اند که آنچه از زکوة داده

اصحاب

بوده اند پس نمی گیرند و درین باب از علماء اسلام خلافت نقل
نکرده اند و الله تعالی اعلم **دوم** از اقسام دقاب بندگانند
که در زحمت و ازاد باشند از خدمتهای دشواری که اقایان
با ایشان میفرمایند می توانند که ایشان را از مال زکوة بخزند تا از
زحمت و ازاد فارغ و از بندگی ازاد شوند **سوم** هرگاه مستحق
زکوة یافت نشود از مال زکوة بنده میخرند و ازاد میکنند هر چند
آن بندگان در زحمت و ازاد نبوده باشند و بعضی از اعظم علماء
و می توان استر علیهم تجویز کرده اند مطلقا بنده خرید و ازاد کرد
از مال زکوة یعنی هر چند که مستحق یافت شود و این قول قویست
و در روایتی سرسلی قسم چهارمی از اینجی برای دقاب دارد بنده
و ان افت که بر کسی بنده ازاد کردن بسبب کفاره لازم شده
باشد و چیزی نداشتند باشند که کفاره را بدهد از زکوة با و
میدهند که بنده بخرد و برای کفاره ازاد کند و در عمل بان ایضا
ضعف و ارسال اشکال هست و شیخ طوسی علیه السلام فرموده
که انموله اشک که بچنان شخصی از سهم فصل بدهند و محقق
دیده اند تعالی فرموده اند که از سهم غارمین نیز با و می توان داد
که بنده بخرد و ازاد کند و کفاره خود و شرط است و درین بندگان
که مؤمن باشند چنانکه در بیعت فقره او مساکین گذشت و بعضی
از متأخرین علماء ما را می رسد تعالی فرموده است که اگر صالح باشند

و اگر چه
بسیار است

بهتر است و اگر بخواهد مکاتب واجب التفرقة از زکوة دهند و باشند
میتواند که ازین مستزکوة با و بدهد **ششم** از مستحقین زکوة
غاریمین اند یعنی قرض داران بدانکه خلا فی نیست در میان علی
اسلام که هر کس قرضی در غیر معصیت خدای تعالی کرده باشد و از
اداء آن عاجز باشد از زکوة با و میدهند که قرض خود را بان ادا کند
و اگر نتواند که بعضی از آنها ادا کند و از بعضی دیگر عاجز باشد انقدر
که عاجز است ادا و آن با و میدهند و اقرب است که مالک قرض
سالیانه بودن مانع از گرفتن زکوة برای اداء قرض نیست هرگاه
ممکن از اداء آن باشد و همچنین اگر چیزی داشته باشد که قرض
بقرض او تواند کرد هرگاه بختیستی بوده باشد که اگر از ابقرض خود
بدهد فقیر شود چنانکه علامه و صاحب مدارک علیهما الرحمة
فرموده اند و اگر کسی قرضی کرده باشد و در معصیت حق تعالی
انرا صرف کرده باشد و ادا و آن عاجز باشد از سهم غارمین
با و نمیتوان داد و اگر توبه کرده باشد باز مشهور است که ازین
سهم با و نمیدهند و از سهم فقراء با و میتوان داد و اگر فقیر باشد
و او میتواند قرض خود را ادا کند بان و بحقی رحمت تعالی در کار
معنیه و همچنین صاحب مدارک علیه الرحمة تجویز فرموده اند
که از سهم غارمین نیز با و داده شود و اگر معلوم افشخص نباشد که
در معصیت صرف کرده است یا در طاعت اکثر برانند که با و میتوان

و این صحیح است و بعضی گفته اند که نمیتوان داد و اگر چه این شخصی توبه
کرده باشد از معصیتهایی که احتمال میدهند که قرض را در اینها صرف
کرده باشد جواز دادن زکوة با و از سهم غارمین نهایت قوت دارد
و الله تعالی اعلم و بدانکه زکوة دهنده اگر قرضی بر ذمه شخصی داشته
باشد که از اداء آن عاجز باشد میتواند زکوة خود را بعبوض آن طلب
حساب کند و همچنین اگر قرضی دار نیست باشد قرض او را از زکوة
میتوان داد و این عنوان که زکوة را بصاحب طلب بدهد و اگر قرض
صاحب طلب باشد نیز از زکوة خود حساب میتواند کرد
و اگر واجب التفرقة کسی باشد پدر و مادر و زن و فرزند قرض دار
باشند میتواند که از زکوة خود قرض ایشانرا بدهد و واجب التفرقة
بودن ایشان مانع از زکوة گرفتن ایشان ازین سهم نیست و اگر آن
واجب التفرقة مرده باشد قرض او را از زکوة میتوان داد و همچنین اگر
خود از ایشان صاحب طلب باشد خواه زنانه باشند خواه مرده
طلب خود را از زکوة خود حساب میتواند کرد و درین احکام خلا فی
در میان اصحاب رضوان الله علیهم نیست و کویا اتفاق و اجماعی
ایشان بلکه بعضی از آنها اتفاق علیا اسلام است لیکن در باب
میت یکجذبت معتبوی دلال است میکند بر اینکه میباید ترک آن
میت و قرض او نمیکرده باشد و این چنینی و شیخ طوسی
در کتاب مبسوط تصریح بان فرموده اند و این اقوی و احوط

و علامه علیه الرحمه در کتاب مختلف این را شرط نمیداند و مطلقا
از آنجا بزرگ کرده است خواه ترک و فاکند و خواه نه و دلیل که برای آنست
فرموده است تمام نیت و بعضی از علماء که از شرط میدانند استثنای
کرده است صورتی را که صاحب طلب نتواند حق خود را از تو که نیت
بکند که از اثبات آن عاجز باشد یا مانع دیگر باشد پس فرموده
که جائز است در این صورت که از آن ذکوة خود حساب کند هر چند
که نیت غنی باشد و صاحب مدلوله علیه الرحمه درین باب تأمل اند
و الله تعالی اعلم و مخفی نماند که در جملة احادیثی که مستند این حکم است
حدیثی چند بود که مناسب می نمود ذکر ترجمه آنها در این مقام روایت
کرده است ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه از حبه
بن خالد که گفت داخل شدم من و علی و عثمان بن عمران بر حضرت
ابی عبدالله علیه السلام پس چون دید آنحضرت ما را فرمود در میان شما
دو یهائیت کرد و دست میدارند آنها یعنی صاحبان آنها اما
و دوست میداریم با آنها و اگر داند شما را خطای با ما در دنیا و
آخرت پس گفت عثمان با جناب گردانیده شوم من فدای تو پس
فرمود حضرت ابو عبدالله علیه السلام اری پس چه چیز است یعنی اری
چه مطلب داری یا معنی این باشد که اری پس مگو عرض کرد که
بدرستی که من مردمی مؤمن یعنی توانگر پس حضرت فرمود برکت
دهد خدای برای تو و دیار و توانگری تو عرض کرد که پس می آید

مردی پس سوال میکند از من چیز را و نیت الوقت وقت زکوة من پس
فرمود یا حضرت ابو عبدالله علیه السلام که عرض در نزد ما اینچنین است
و صدقه بآن یعنی اعتقاد ما اهل بیت است که اگر عرض را حق تعالی
همچو برابر میدهد و صدقه داده برابر و چه چیز است بر تو یعنی چه عرض
دارد بر تو هرگاه بوده باشی تو همچنانکه میگویی مؤمن توانگر که عطا کنی
او را پس هرگاه بوده باشد وقت زکوة تو حساب کن توان از آن ذکوة ای
توانی او را پس بدرستی که رد او در نزد خدای عظیم است ای عثمان بدرستی
که توانا کی بدانی که چه چیز است منزلت مؤمن نزد پروردگار و سستی خودی
کرد و هایت او و هر که داخل کند بر مؤمنی هر چه و خوشحال او پس تحقیق
که داخل کرده است بر رسول خدای علی الله علیه و آله و قضاء حاجت
مؤمن دفع میکند خوره و پیشوی و روایت کرده است از یونس بن
که گفت شنیدم از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که میفرمود که عرضی
غنیمتی و تحجیل اجر است اگر توانگر شود قضا میکند ترا یعنی دین
توان میدهد و اگر عجز پیش از آن احتساب میکند تو بان از ذکوة
و روایت کرده است بسند حسن از زبانه که گفت عرض کردم
من بخدمت حضرت ابی عبدالله علیه السلام که مردی طوطی گرفته است بر او
ذکوة یعنی زکوة بر او واجب شده و وقت زکوة دادن او رسیده
و مرده است پلدا و بر او یعنی بر او بدرستی هست آیا ادا میکند
ذکوة خود را در دین بدرستی و عالا یکنه بر آن پس است مال بسیاری

پس فرمود حضرت علیکم السلام که اگر بخواهد باشد پدر او که میراث گذاشته
باشد برای او مالی را پس ظاهر شود بر او دینی که غنایا داشته است
آنرا آن پدر و مادر و دیگر قضا کند آنرا از و قضا میکنند آن دین را از
جمع میراث و قضا میکنند آنرا از زکوة خود و اگر نبوده باشد که
میراث گذاشته باشد برای او مالی را غنیا باشد هیچ احدی بر او
زکوة او از دین پدرش پس هرگاه ادا کند آنرا در دین پدرش بر آنجا
عزیزیت آنرا و روایت کرده است بسندی موثق از سماعه از
حضرت ابی عبد الله علیه السلام که گفت سؤال کردم از حضرت از مردی که
غنیا شد و او دینی بر سر فقیری که میخواهد عطا کند آن فقیر
از زکوة پس فرمود که هرگاه بوده باشد آن فقیر و دوزدا و قایم یا نجح
بر اوست از دین از عرفی یعنی مالی از خانه یا متاعی از متاع خانه
یا سیر کرده باشد آن فقیر و عملی را که منقلب میشد باشد از انفا
بوجو خود یا بوجو دین یعنی والله اعلم که اگر آن فقیر چیزی از خانه
یا اسباب خانه یا کسی داشته باشد که وفای دین او تواند کرد
و انمود از انفا بحق خود تواند رسید پس او امید میدارد که بگوید
از آن فقیر آنچه را و دست دوزدان فقیر از دین خود پس باکی
نیست اینکه تقاضا کند آن فقیر را با آنچه ادا کرده است که
عطا کند او را از زکوة و احتساب کند بان یعنی درین صورت
میتواند که آنچه را که میخواهد از زکوة با و بدهد بعضی طلب خود بر او

و اگر نبوده باشد دوزدان فقیر و غایب یعنی چیزی که دین خود را بان
تواند داد و امید نداشتند باشد آن سره اینکه بگوید آنرا و چیزی را پس
باید که عطا کند او را از زکوة خود و تقاضا نکند او را چیزی از زکوة یا
یعنی این باشد که تقاضا نمیکند او را چیزی از زکوة و روایت کرده
بسندی صحیح از عبد الرحمن بن الحجاج که گفت سؤال کردم حضرت
ابو الحسن علیه السلام از دینی که مراست بر کسی که در آن شده است یعنی
بطول انجا سیده است پس آن دوزدانان که قادر نیستند
بر قضاء آن و ایشان مستوجبانند زکوة را یا مراست یعنی آن
برای من اینکه و اگر دارم از او چیزی و احتساب کنم بان بر ایشان از
زکوة فرمود از حضرت که آری و این را روایت کرده است بسندی
صحیح از عبد الرحمن بن الحجاج که گفت سؤال کردم حضرت ابو الحسن
علیه السلام را از مرد عارف فاضلی که متوفی شده است و گذاشته است
بر خود دینی را شود انقدر مقدسند و نه شرف و نه معرفت بسؤال کردن
ایا قضا کرده میشود از جانب او از زکوة بیک نفر از دوزدانان فقیر خود
آنحضرت که آری و بیک نفر از دوزدانان که در بختش شریف دارد و در
سر از آن بیک نفر از دوزدانان در هم است که در دوزدانان در هم است
این زمان از فقر و عیالی ده دانی در دوزدانان و دشمنان و غنایا
فقری می شود و فقر و عیالی جدید هفت و ثلث و بی شانزده
قویان و هشت هزار و سیصد و بیست و احتساب می شود که مراد

دو هزار دینار باشد یعنی دو هزار اشرافی و دوی وای بحساب این
 که غالب اینست که قیمت اشراف دوی یکی هزار و با فصد بیاد
 تاوی نیست سیصد تومان بهوی میشود و مراد خصوص
 دو هزار درهم و هزار دینار نیست بلکه متغای سائر است
 که قرض میت را آید ادا میتوان کرد هر چند قدر معتد به باشد
 و بعد آنکه انچه در بی مقام مذکور شد که قرض با حساب میکند
 از ذکوة و در حدیث وارد شده است که احتساب میکنی بان
 از ذکوة و اینکه نفاق کند فقیر را سر از اذافها است که ذکوة
 دهنده قصد کند اسقاط کردن انچه را که بفرستد فقیر از حق
 دارد و وجه ذکوة و مراد این نیست که ذکوة را اولاً بفقیر بدهد
 و بعد ازان ازاو بعنوان نفاق یا صحت بخواهد حساب بگیرد و بیاد
 بعضی بکار کرده اند و باید دانست که بعضی از علماء مانند شیخ
 قاضی غنیم فرموده اند که قرض دادن بر دو قسمند اول قرض
 که قرض کرده باشد از برای مصالح خود و حکم او اینست که بگوید
 شد و دوم قرضی که قرض او از برای اصلاح میانزد و
 شخص یا میانزد و طائفه باشد بسبب میانزد که میانزد ایشان
 واقع شده باشد برای خونی که قابل معلوم نباشد یا برای اصلاح
 مالی که متلف معلوم نباشد و فرموده است که جائز است دادن
 ذکوة بچنین شخصی که قرض کرده باشد از برای اصلاح این امور

خواه ان شخص غنی باشد و خواه فقیر و درین باب خلافت از کسی
 علماء نقل کرده اند و برین مطلب دلیل چندین آیه و روایت
 و استدلال صاحب مدارک در تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر
 با و دلیلهای ان نقل کرده اند متعرض رد و جوابی نشده ظاهر اینست
 که اگر اینست که اند و الله تعالی اعلم و بیاد نکند که این نیست بر قرض
 که انچه از سهم غار بین میکنید در غیر اداء قرض صرف کند و اگر
 از او در مصرف دیگر صرف کند از او پس میکنید علی الاظهر و بعضی
 گفته اند که پس میکنید و این قول ضعیفست و اگر کسی اذاعا کند
 که قرض دارد و عاقل باشد میتوان داد و همچنین اگر کواه عاقل
 بر قرض داری خود داشته باشد اما اگر عاقلش معلوم نباشد
 باشد پس تفصیل ان بخوبیست که در بحث فقر و مساکین در
 مسئله ادعای فقر گذشت و این خلاف در فقرند اریست که فقر
 او برای مصالح خود باشد اما فقرنداری که قرض او برای اصلاح
 میانزد و شخص یا در طائفه باشد پس خلافت نیست در اینکه نادر
 کواه عاقل بر قرض داری خود اقامت نکند بچنین ادعای تنها با ان میتوان
 چنانکه صاحب مدارک در تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر
 درین طائفه نیز مؤید بودن چنانکه گذشت و اینکه هاشمی نباشند
 مگر اینکه ذکوة دهنده نیز هاشمی باشد بهمان تفصیل که در بحث
 فقر و گذشت و در اینجا شرط نیست اینکه واجب التقیة او نباشند

نباشد و کواه نیز

چنانکه سابق برین در همین بحث اشاره بان شد **مقدمه** از صاحب
 زکوة سبیل است و اینست یعنی راه خدای بدانکه اجماع علماء
 اسلام است بر اینکه یکی از مضار فزکوة سبیل است و
 از برای آن سهمی و حصته از زکوة میباشد و خلافی که هست در
 معنی آنست بعضی گفته اند که آن جهاد است و پس و این قول
 مشایخ طوسی علیه السلام است در کتاب نهادیر و آن ضعیف است
 و بعضی دیگر از علماء فرموده اند که جهاد راههای خیر و طاعت الهی
 مثل اعانت حاجیان و فائزان و بناء مساجد و بلایا و فضا که در
 فرض مسلمانان از زکوة کاف و هر گاه و جمیع مصالح ایشان
 و آنچه وسیله ثواب خداوند متعالی تواند بود در آن داخل است
 و این قول شیخ طوسی علیه السلام است در کتاب مبسوط و کتاب
 خلافت و این ادوین و محقق و سایر متاخرین علیهم السلام و
 الرضوان و این قول بغایت قوی و معتد است و در زمان نبوت
 امام علیه السلام مثل این که جهاد ساقط است صرف آن در
 مضار و فضا که مذکور شد میکنند و هر گاه صرف حاجیان
 و فائزان آنکه معصومین علیهم السلام و فرض دادن ثوابان
 کنند ایضا محتاج بودن یا فقیر بودن ایشان معتبر است بعضی
 معتبر و شرط میدانند و دلیلی ندارد و بعضی معتبر میدانند و این
 اقویست و صاحب مدارک علیه السلام میفرماید که معتد است

در بیان جهاد

که

که جهاد است صرف کردن این حصته در هر قرب و طاعتی که ممکن
 نباشد فاعل آن از جهاد و چون آن بدون این حصته یعنی هر چند
 که آن فاعل فی نفسه غنی باشد همین که قدرت بر آن کار خیر ندارد
 از این حصته با و میتوان داد بعد از آن میفرمایند که این قیود که بوده
 که فاعل آن طاعت قادر بر کردن آن بدون زکوة نباشد محل تردد
 یعنی احتمال برود که با وجود قدرت بقی تواند و طریقی احتیاط
 و اتم است و اگر دایره زمان که امام علیه السلام غالب است جهاد
 واجب شود و آن در جمیع اوقات است که گفتار یا غلبه ایشان از دشمنان
 دین بر سر مسلمانان و شیعیان آیند و ازین و هکذا خوف بر
 شدن دین باشد ازین سهم بغایران میدهند که جنگ ایشان
 برودند هر چند که آن غایران فقیر و محتاج نباشند و بهر حال
 از ایشان بقدر کفایت این کار میدهند از خرج راه و قیمت
 اسب و اسباب جنگ بر حسب حال الشخص پس اگر ایشان
 بروند و جهاد کنند چیزی از آنها را از ایشان پس نمیکینند و
 که تمام از این خرج نکرده باشند و اگر بروند یا بروند و در آن
 راه بروند که جنگ نکنند از ایشان پس نمیکینند **مقدمه** از مستحقین
 زکوة این سبیل است یعنی مسافر و راه کند بدانکه اتفاق
 و اجماع است بر اینکه مسافری که سفر او در طاعت الهی بوده
 باشد و در آن سفر در مانده و مضطر شده باشد و دست و پای

در بیان جهاد

بمال و دیار خود نداشته باشد و قرض کردن و فروختن چیزی کرده
و کسایت خود دارد از برای او بیشتر نباشد از زکوة انفق باو بدهد
که بوطن خود بر حسب حال خود مراد است تواند کرد هر چند که انفس
در محل خود غنی و مالدار باشد و همچنین اجماع است بر اینکه انکسی
که سفر او در عصیت الهی باشد هر چند در مانده و مضطر باشد
باشد باو نمیتوان داد و خلافت در کسی که سفر او مباح باشد
یعنی طاعت و عصیت هیچکدام نبوده باشد اکثر بر آنند که باو
نیز میتوان داد و بعضی منع کرده اند و ظاهر اقرب جواز باشد و
همچنین ظاهر آنست که قادر بر قرض کردن باشد نیز میتواند داد
اما انکسی که قادر باشد بر فروختن چیزی که در وطن خود دارد
پس ظاهر آنست که باو نمیتوان داد و از بعضی تجویز انزال کرده اند
و ثابت نیست و بر هر تقدیر انفق با ایشان باید داد که بخانه خود برساند
پس اگر چیزی ازان فاضل آید پس میفرستند و بعضی گفته اند که
پس میفرستند و این قول ضعیف است و شرط در مطلق
نیز مؤمن بودن و همچنین اینکه هاشمی نباشند مگر اینکه زکوة
دهند نیز هاشمی باشد تفصیلی که گذشت و معتبر نیست اینکه
واجب التفقر زکوة دهند نباشند که ایشان نیز آنچه در راه
ضرر دارند از مرکب و اخراجات سفر که زیاده از نفقه حصر باشد
میتواند گرفت و بعضی از علماء تجویز فرموده اند بهائی کردن

که کسی

لغز

مسافر از اذن سهم اگر فقیر باشند یا بدان وقت محتاج بان
شده باشند هر چند در بای دیگر غنی و توانگر باشند و مخفی
نماند که این صورت نیز داخل شق اول است که مذکور شد و بعضی
مطلقاً تجویز کرده اند و مستند آن معلوم نیست و الله اعلم
و این جنید علیه الرحمة از جمله این التبیان شمرده است انکافی
که اذ آن سفر طاعت الهی از واجب یا مستحب باشد باشند و در
ایشان نباشد چیزی که کافی باشد ایشان را برای سفر کردن و بازگشت
ایشان بخانه های خود هر چه قصد ایشان ازان سفر بجای آوردن
قرض یا عجل آوردن سنت باشد و گفتار است که دلیل بر آن اینست
که انشا کنند سفر را این التبیان بگویند برای اینکه او اراده راه
دارد و دیگر اینکه اراده کرده است انشا کردن سفر را در غیر عصیت
پس جایز است که از سهم این التبیان بدهند چنانکه اگر مسافری
در مکان قصد اقامت کند که سفرش منقطع شود بعد از انکشاف
سفر میکند باو ازین سهم بدهند هر چند که انشا کنند است یعنی
همچنانکه این شخص که هنوز مسافر نشده است بمحض انشا کردن
و اراده کردن سفر زکوة میتواند گرفت انشائی که از نظر انشائی
مسافر شده است بمحض انشا کردن و اراده کردن سفر میتواند
گرفت و بطلان این بعضی بغایت واضح و روشن است چه معلوم است
که چنین شخصی که هنوز سفر نرفته باشد نه لغز و نه غرقا مسافر

و راهگذاشتن میکند و اقامت ده روز یا بیشتر که بحکم شرع اقامت قانع
سفر باشد یا نه معنی که موجب اتمام نماز و روزه شود آن شخص را از سفر
و راهگذاشتن بودن بحسب عرف و لغت بیرون خیزد پس قیاس این
بر آن در نهایت بی صورتی و بطلان است **نکته** بدانکه آنهایی
که متولی اخراج زکوة میتوانند شد و از آن بمصارف مقرر میشوند
بسانند چه اگر کنند اقول امام زمان علیه الصلوة والسلام دوم
عالمین که از برای کشف و جمع کردن زکوة مقرر میشوند لیکن کوفه
جواز دادن ایشان زکوة را بحسب تحقیق بر اذن امام و بدون اذن
نمی توانند داد مستقیم مالک و در حکم مالک است ولی لعل و چون
چهارم وکیل مالک و مستحق است برای مالک که زکوة خود را بخدمت
امام علیه السلام ببرد که آنحضرت از آن تقسیم فرماید و بمصرف رساند
و در زمان غیبت امام مستحق است که بخدمت مجتهد عادل
اسنی از علماء امام میرسد و شیخ مفید و ابوالصلاح از اوجب
میدانند و اظهره واضح است و برادران این کیفیت که
بجایهای شرعیه با عدم احتیاج کشف و تصرف کردن این حقوق
بر خود مطلق و سازد مثل اینکه مالک قوت سالیانه خود و عیال خود
باشد یا زیاده از این نیز نخواهد داشت و در آنوقت که زکوة را
ببزرگ او میبرد که بحسب تحقیق برساند تمام آنچه دارد بفرزندش
یا بر فرزند یا بفرزند یا بفرزند شود که تواند اخذ زکوة کند و افضل است

که زکوة را به هم اصناف تحقیق که در آنوقت موجود باشند برسانند
مثلا در زمان حضور امام علیه السلام که هم اصناف موجود میباشد
به هم آنها برسانند و درین زمانها که عاملان و مؤلفه و جهاد
از جمله سبیل الله میباشد و در بعضی اماکن صنف و کتاب و غیره
در همه آن اصناف باقیه تقسیم نمایند پس قدری از آنرا بکسانی
دهند که مالک قوت سالیانه نباشند و سؤال نیز نکنند و قدری
بکسانی دهند که بر دشمنان حال احتیاج سؤال باشند و بعضی
از آنرا بفرزندانشان دهند و برخی از آنرا صرف امور دیگر کنند و باری
از آنرا در وجه مسافران در مانده قرار دهند و اگر هر از این صنف
دهند جائز است و همچنین اگر از جمله یک صنف همه را بیک شخص
جائز است لیکن میباید که در غیر فقر و ساکین از اصناف دیگر
زیاده بر نقد احتیاج نباشد و مستحب است که اهل فضل و علماء
و اتقیا و صلحاء را مقدم دارند و اگر همه کس میدادند باشند
حقه ایشان را بیشتر بدهند و سزاوار است که آنهایی را که سؤال
و طلب نمیکند بر سؤال کنند کان مقدم دارند و اگر همه میدادند
باشند باید ایشان را بیشتر بدهند چه ایشان بعلت عدم سؤال
اغلب اوقات محروم میباشند پس احتیاج ایشان بیشتر
خواهد بود و سزاوار است که زکوة انعام را باهل تجمل که در وقت
ثروتی داشته اند و الحال بریشان شده اند بدهند و اگر از برای کسی

زکوة دو سبب بایش ترا از اسباب استحقاق زکوة جمع شود جائز است
 بسبب هر يك از آنها حقه باو بدهند مثل اینکه هم فقیر باشد و هم
 قرضدار از سهم فقرا و قاضی بین هر دو باو میتوان داد و همچنین اگر کسی
 دیگر نبرد باو باشد برای هر سببی علیحدہ نصیبی و حقه باو میدهند
 پس اگر یکی از آن سببها فقیر بودن او باشد هر قدر که خواهند داد
 میتوانند داد اما از برای سببهای دیگر غیر از فقر پس میباشد
 بقدر احتیاج او در آن باب باو بدهند و زیاده بر آن جائز نیست
 و چنانکه مکررا اشاره بان شد هرگاه زکوة را بسبب فقر میداده
 باشند حلی و قدری از برای آن در طرف زیاده نمیشاید بلکه
 هر قدر که خواهند داد میتوانند داد هر چند زیاده از خرج سالانہ
 او و عیال او باشد بشرط اینکه یک دفعه باو بدهند یا در وقتی که
 جائز باشد برای او گرفتن زکوة یعنی هنوز فقیر باشد و مالک تمام
 قوت سالانہ خود و عیال خود نشده باشد اما اگر بد ضاعت سالانہ
 باشند چون بحدی که مالک خرج سالانہ خود و عیال
 خود شود از حد فقر بیرون میرود و بعد از آن حرام میشود برای او
 گرفتن زکوة و در هدایات شریفه امر بغنی ساختن فقیر دارد
 شده است چنانکه روایت کرده است شیخ طوسی علیه الرحمۃ رضی
 صحیح از سعید بن غنوه ان حضرت ابی عبد الله علیه السلام گفت
 سؤال کردم آنحضرت را که چند وجه قله عطا کرده میشود مرد واحد

از سهم

از زکوة

از زکوة پس فرمود که عطا کن او را از زکوة تا اینکه غنی گردانی توانی
 و بسندی موثق از عمار بن موسی آنحضرت ابی عبد الله علیه السلام که
 بدرستی که بر سید اند از آنحضرت که چند یعنی چه قله عطا کرده
 میشود مردی از زکوة فرمود که فرموده است حضرت ابو جعفر
 علیه السلام یعنی والد بزرگوار آنجناب که هرگاه عطا کنی پس غنی گردانی
 ساز او را و بسندی موثق از اسحق بن عمار از حضرت ابی الحسن
 موسی بن جعفر علیه السلام که گفت عرض کردم بخدا آنحضرت
 که عطا میکند من یعنی یا عطا کنم من مردی را از زکوة هشتاد درهم
 فرموداری و زیاده کن او را عرض کردم که عطا کنم او را صد یعنی صد
 فرموداری و غنی گردان او را اگر قدرت داشته باشی بر اینکه غنی
 گردانی او را و در روایت صحیح ابن ابی عمیر از زیاد بن مردان از آن
 علیه السلام وارد شده است که فرمود عطا کن او را هزار درهم
 و بالجمله اجماع و اتفاق اصحاب است بر جواز زیاده غنی چنانکه فرموده است
 علامه رحمه الله تعالی در کتاب منتهی که جائز است اینکه بدهند
 فقیر را آنچه غنی گرداند او را و زیاده باشد بر غنی شدن او و این قول
 علماء ماست همگی و همچنین صاحب مدارک علیه الرحمۃ نیز فرموده است
 که این قول همگی علماء ماست پس آنچه بعضی از متأخرین علماء ما
 فرموده است که احوط آنست که زیاده از قوت یک ساله بفقیر
 ندهند و بعد از آن باین فقیر معلوم نیست اینست حکم طرف زیاد

و اما در جانب کمی وقت پس بعضی از فقهاء کرام رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین فرموده اند که هر فقیری را کمتر از آنچه در مصاب اول فقره
یا طلا واجب میشود نمیتوان داد و آن بجهت هم است یا در قیاس و بعضی
دیگر فرموده اند که اکتفا با آنچه واجب میشود در مصاب دوم فقره
یا طلا میشود و اگر بعضی کمتر از یک درهم یا دو قیاس نمیتواند و ظاهر حکم
ایشان بلکه صریح بعضی از آن دلالت میکند بر اینکه این تقدیرات
بر سبیل جودیت یعنی واجبست که هر فقیری را کمتر از آنچه مذکور
شد ندهند و علامه رحمه الله تعالی فرموده است که بر سبیل احتیاط
و اتمام اجماع نیز بر آن کرده است یعنی سنتی که کمتر نباشد و جمعی
دیگر از اصحاب فرموده اند که حدی از برای آن نیست هر چند که
میتوانند داده هر چند کمتر از مذکور است و این قول را اقریب میدانند
لیکن چون در روایت صحیح ابی و کذا از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
وارد شده است که گفت شنیدم از آنحضرت علیه السلام که میفرمود که
عطا کرده نمیشود هیچ احدی از ذکوة کمتر از پنجاه هم و آن اقل آنچه
که فرض کرده است خلای از ذکوة دو مالهای مسلمانان پس عطا
نکنید هیچ احدی را کمتر از پنجاه هم و بالاتر و روایت شده است از
معوی بن عمار و عبد الله بن بکر از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
که فرمود با آن نیست اینکه دفع کرده شود یعنی داده شود ذکوة کمتر
از پنجاه هم پس بدین معنی که آن اقل ذکوة است پس احتیاط در اینست

که ذکوة

که ذکوة فقره را کمتر از پنجاه هم هیچ فقیری ندهند و چون بعضی از علما
فرموده اند که سگست که مراد قیمت پنجاه هم باشد از ذکوة هر جمعی
که باشد نه مخصوص پنجاه هم از ذکوة فقره پنجاه هم پس احتیاط در اینست
باین دو وجه است اول آنست که ذکوة هر جمعی را میدهند از یک درهم و جود
آنکو در غیر اینها بر فقیری انقدر بدهند که قیمت آن در آنوقت
کمتر از پنجاه هم نباشد و چنانکه در بعضی ذکوة فقره در بعضی
مجموعه گذشت پنجاه هم بحساب این زمان و مواضع عیاضی بوده و اگر
سپسند و یا ترده و یا در تهریزی و مواضع عیاضی هفت دانگ
و یا بیست و چهار سله بپایند و یا بیست و دو و این تقدیرات
در صورت نیست که ذکوة شخصی انقدر یا زیاده از این بوده باشد
پس اگر ذکوة فقره شخصی کمتر از یک سله باشد مثل اینکه شخصی که
مالک دو دینار در هم است در میان سال چهل در هم دیگر بر آن مال
او افزوده شود چون سال دینار در هم تمام شود و پنجاه هم
بدهد بعد از آنکه سال چهل در هم تمام بشود ذکوة او زیاده بر
یک درهم نمیشود یا اینکه قیمت ذکوة اجناس دیگر شخصی در آنوقت
بر پنجاه هم نرسد مثل اینکه ذکوة او فخر باشد و یا ترده و یا
و پنجاه در هم و یا در چهل در هم و یا بیست و پنجاه هم آنکو که ترده
با ذل حد ذکوة آنها است و قیمت هر یک از اینها و یا در آن عمل که توان
پنجاه هم بوده باشد این اعتبارات و تقدیرات از آن ساقط است

و انچه در انجا بدیدید و اصل را باعتبار کثرت از یکدیگر هم بودن
در غرض که اهل حق یا شرعی در آن نیست و بدانکه خلافت
در نقل کردن مال از کوفه آنجلی که اطفال در آنجا است بجز دیگر
با وجود مستحق و یا نقل بعضی از احوام میدهند و علامه
در کتاب مذکور گفته اند اما جماع بر صحت آن کرده است و بعضی
از ارجا میگویند که علامه رحمه الله تعالی در کتاب مذکور
از اطفال و اطفال است و بعضی از ارجا میگویند که مکروه
طمان شرف مالک و طمان عیب مالک علیه الرحمه میفرماید که
معه بود و از آنست مطلقا یعنی خواه طمان شود و خواه نه
در هر تقدیر اتفاق علماء و ما است بر اینکه اگر نقل کند از او
بمستحق یا ببلد غیر نیست و او یعنی هر چند قائل بجهت آن
باشد و همچنین الجماع و اتفاق است بر اینکه اگر تلف شود
مال الله ضمانت است و میباید که عوض آنرا بمصارف معمره
ذکوة برسانند یعنی هر چند از ارجا نذر کنند و اتفاق
بر آنکه اگر جای آن باشد مکروه است پس احوط و اولی آنست
که آنرا از ارجا نقل بجای دیگر نکند و این در صورت نیست
که مستحق چنانکه مذکور شد را نجا موجود باشد اما اگر
در آنجا مستحق موجود نباشد پس یکی نیست در آنجا
کردن آنجا بجای که مستحق موجود باشد یا نجا بلکه واجب

در هر

و انچه در انجا بدیدید و اصل را باعتبار کثرت از یکدیگر هم بودن
در غرض که اهل حق یا شرعی در آن نیست و بدانکه خلافت
در نقل کردن مال از کوفه آنجلی که اطفال در آنجا است بجز دیگر
با وجود مستحق و یا نقل بعضی از احوام میدهند و علامه
در کتاب مذکور گفته اند اما جماع بر صحت آن کرده است و بعضی
از ارجا میگویند که علامه رحمه الله تعالی در کتاب مذکور
از اطفال و اطفال است و بعضی از ارجا میگویند که مکروه
طمان شرف مالک و طمان عیب مالک علیه الرحمه میفرماید که
معه بود و از آنست مطلقا یعنی خواه طمان شود و خواه نه
در هر تقدیر اتفاق علماء و ما است بر اینکه اگر نقل کند از او
بمستحق یا ببلد غیر نیست و او یعنی هر چند قائل بجهت آن
باشد و همچنین الجماع و اتفاق است بر اینکه اگر تلف شود
مال الله ضمانت است و میباید که عوض آنرا بمصارف معمره
ذکوة برسانند یعنی هر چند از ارجا نذر کنند و اتفاق
بر آنکه اگر جای آن باشد مکروه است پس احوط و اولی آنست
که آنرا از ارجا نقل بجای دیگر نکند و این در صورت نیست
که مستحق چنانکه مذکور شد را نجا موجود باشد اما اگر
در آنجا مستحق موجود نباشد پس یکی نیست در آنجا
کردن آنجا بجای که مستحق موجود باشد یا نجا بلکه واجب

نحو

و انچه در انجا بدیدید و اصل را باعتبار کثرت از یکدیگر هم بودن
در غرض که اهل حق یا شرعی در آن نیست و بدانکه خلافت
در نقل کردن مال از کوفه آنجلی که اطفال در آنجا است بجز دیگر
با وجود مستحق و یا نقل بعضی از احوام میدهند و علامه
در کتاب مذکور گفته اند اما جماع بر صحت آن کرده است و بعضی
از ارجا میگویند که علامه رحمه الله تعالی در کتاب مذکور
از اطفال و اطفال است و بعضی از ارجا میگویند که مکروه
طمان شرف مالک و طمان عیب مالک علیه الرحمه میفرماید که
معه بود و از آنست مطلقا یعنی خواه طمان شود و خواه نه
در هر تقدیر اتفاق علماء و ما است بر اینکه اگر نقل کند از او
بمستحق یا ببلد غیر نیست و او یعنی هر چند قائل بجهت آن
باشد و همچنین الجماع و اتفاق است بر اینکه اگر تلف شود
مال الله ضمانت است و میباید که عوض آنرا بمصارف معمره
ذکوة برسانند یعنی هر چند از ارجا نذر کنند و اتفاق
بر آنکه اگر جای آن باشد مکروه است پس احوط و اولی آنست
که آنرا از ارجا نقل بجای دیگر نکند و این در صورت نیست
که مستحق چنانکه مذکور شد را نجا موجود باشد اما اگر
در آنجا مستحق موجود نباشد پس یکی نیست در آنجا
کردن آنجا بجای که مستحق موجود باشد یا نجا بلکه واجب

و در هر

بر او که وصیت کند که زکوة او را بدهند و بیاید و وصیت او
باشد که بعد از او بشویش شرعی تواند رسید باین نحو کردی
عادل را یا جمع کثیر را بر آن وصیت گواه کند و بعضی از علماء
رحمة الله علیهم با وصیت کردن جدا کردن زکوة را از مال اندیز
بر او واجب میدانند و آن احوطست و بدانکه اکثر علماء
نصوان الله علیهم بر آنند که جائز نیست تا خیر کردن زکوة از
وقت وجوب اخراج آن مگر از جهت مانعی و بعضی فرموده اند
که اگر تا خیر او از جهت انتظار مستحق باشد غیر از آنها که
حاضرند کنایه بر او نیست لیکن اگر احوال تلف شود پیش
از رسیدن بآن مستحق ضامن خواهد بود و بعضی گفته اند
که اگر جل کرده باشد آنرا میتواند که در عرض یکماه یا دو ماه
بمسئولین برساند و زیاده از آن تاخیر نکند و
شیخ شهید علیه الرحمۃ در بعضی از کتابهای خود تجویز فرموده
تاخیر کردن را از برای انتظار کسی که دادن با و افضل باشد یا
از برای رسانیدن آن بهمه مصارف یا اکثر آنها یا از برای
انتظار کسی که عادت کرده باشد بکسر حق زکوة از و بحدی که
که مخیر با همال نشود یعنی زیاده طول نکشد و شهید ثانی
و صاحب مدارک علیهما الرحمۃ تجویز فرموده اند تاخیر کردن
یکماه یا دو ماه مخصوصا از برای آن بهمه مصارف یا از برای

مسئله

دادن آن بکسی که ترقی و فضیلتی داشته باشد چنانکه سابقا
اشاره بان شد و این اقریبست و بهر تقدیر خواه جائز باشد تاخیر
کردن و خواه جائز نباشد هرگاه مانعی از دادن آن در اول وقت
و وجوب اخراج آن نداشته باشد تاخیر کند و احوال تلف شود
ضامن خواهد بود و بدانکه اجماع و اتفاق اصحاب رضوان
است علیهم است بر اینکه مگر دست بر صاحب مال مالک شلک
و خریدن آنچه بعنوان صدقه اخراج کرده است خواه صدقه واجب
باشد و خواه مستحب و بدانکه سخت و افضل است که زکوة
و صدقات واجب را علانیه و اشکارا بدهند و صدقات شکی
مخفی و پنهان چنانکه روایت کرده است نفقه الاسلام محل
کلیفی و حق الله عند عبد الله بن سکان از ابی بصیر از حضرت
ابی عبد الله علیه السلام که در اخر حدیث میفرماید که پس هر آنچه را که
فرض کرده است خدای عزوجل بر تو پس اعلان و اشکارا کردن
آن افضل است از اسرار و پنهان نمودن آن و هر آنچه بوده باشد
قطع و سنت پس پنهان کردن و اسرار آن افضل است از اشکارا
نمودن و اعلان آن و اگر اینکه مرهی بر دارد زکوة سال خود را ببرد
خود پس قسم کند آنرا اشکارا و علانیه خواهد بود حسن جمیل و
روایت کرده است از اسحق بن عمار از ابی عبد الله علیه السلام در
قول خدای عزوجل که وَان تَخْفَوْهَا وَتُوْهُهَا الْفُقَرَاءُ فَهُوَ

آنکه اگر چه در توجیه آن نیست که اگر بجهان سازید آنها را یعنی صدقات را
 و بدهید آنها را بفقراء پس آن به ثواب برای شما پس فرمود ان حضرت
 علیه السلام که آن سوای زکوة نیست بدستی که زکوة علامه و اشکار است
 غیر پوشیده **مقصود پنجم** در زکوة فطره و کیفیت و وجوب
 و استحباب آن و آنچه متعلق است بان بدانکه اجماع علماء است
 مکررا در این اهل سنت بر واجب بودن زکوة فطره و کیفیت
 و نحو بشرطی که مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و خداوند عز و جل
 حمید در قرآن مجید فرموده است که قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى یعنی تحقیق که دستکاری یافت کسی که زکوة داد
 و یاد کرد اسم پروردگار خود و پس نماز کرد و بعد از آن زکوة درین ایام
 شریفه کنیز و البرکات زکوة فطره است چنانکه روایت کرده است
 شیخ صدوق محمد بن بابویه قمی رحمه الله تعالی پسندید صحیح از حماد
 بن عیسی از حماد بن ابی بصیر و زراره که گفتند ایشان که فرمود
 حضرت ابو عبد الله علیه السلام که بدستی که از تمام روزه است
 اعطاء زکوة یعنی فطره همچنانکه بدستی که صلوة بر پیغمبر صلی الله
 علیه و آله تمام نماز است از برای اینکه چنین است که هر که روزه
 بخورد و او را نگیرد زکوة را پس روزه از برای او نیست هرگاه ترک کند
 آنرا یعنی زکوة را در حالتی که تعدد کند باشد یعنی عبد الزکوة کرده
 باشد و نمازی برای او نیست هرگاه ترک کند صلوة بر پیغمبر و آل

آنکه بدستی که نماز بخورد و آنرا ترک کند عاقبت بان بدستی از نماز پس
 فرموده است قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى و ازین
 طریق شریف و از بسیاری از احوال است مستفاد میشود که
 قبل از شکر روزه و توفیق بر اداء زکوة فطره و نماز فطره و آنکه
 روزه ایشان بدستی قبول نخواهد رسید و این زکوة فطره و آنکه
 او نیست تا سال دیگر و اگر فطره کسی نماند خوف سرزد او خواهد
 بود چنانکه روایت کرده اند ثقة الاسلام محمد بن یعقوب طوسی
 و شیخ صدوق محمد بن بابویه قمی و شیخ عیسی بن عمار از
 معتب از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرمود بر این باب از عیال
 ما فطره را و بده از بندگان یعنی غلامان و کنیزان و جمع کن ایشان را
 و وامگذار از ایشان هیچیک را پس بدستی که تو اگر ترک کنی ازین
 افساسی را و یقیناً تو را یقیناً این باشد که میترسم من بر او فوت لا
 عرج من کرم من که وجوبت فوط فرمود که لَا تَزَكَّى و از روایت صحیح
 که شیخ صدوق محمد بن بابویه قمی در تفسیر انعام بن الحکم از حضرت
 ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت فرمود که باز نماند
 زکوة و نبود برای مردم مالها و نبود مگر فطره یا معنی این باشد که زکوة
 آن زکوة مگر فطره یعنی در توفیق که اگر زکوة نماند در مردم را چیزی
 نبود که زکوة بر ایشان واجب شود و آن چنین و از آن اثر شریفه
 منظور همین زکوة فطره بود معلوم میشود که اقل زکوة که بر مردم

فدای در
 در انزال

واجب شده است و حق تعالی از آن بزرگواران که زکوة فطره بوده است
و آنچه از فقهاء نقل شده است که در آیات کریمه و بعضی از احادیث
شریفه وارد شده است و برخی از آنها در مقصد اول گذشت شامل
زکوة فطره نیز هست پس بقول آن گفت که همچنانکه قبول شده است
موقوف بر اداء فطره است قبول شدن نماز نیز موقوف بر اداء
بود چنانکه روایت کرده است شیخ طوسی علیه الرحمۃ از اسحق بن
المبارک که گفت سؤالی کردم من از حضرت ابی ابراهیم علیه السلام از
صدقة فطره که چه چیز است ان ایما ان اذا چیزی نیست که فرمود
خدای اقیمو الصلوة و اتوا الزکوة پس فرمود اری و الله تعالی
و بیان شرایط وجوب و سایر احکام آن در سرفصل میشود ان شاء
فصل اول در شرایط وجوب آن و آنچه متعلق با آنست بدانکه
واجب میشود زکوة فطره بحد شرط اول تکلیف است اجماعاً یعنی
مکلف بودن پس واجب نیست بر طفل و بر دیوانه و بر کسی
که در تمام وقت واجب بودن آن بیهووش باشد جز ما و همچنین
واجب نیست بر کسی که از اول غروب افتاب شب عید بیهوش باشد
هر چند که بعد از آن تا پیش از فطره بیهوش آمده باشد علی الفطره
چنانکه اصحاب رهبران الله علیه هم فرموده اند لیکن صاحب
مطالع علیه الرحمۃ در این خصوص اشکال کرده اند یعنی در صورتی
که در تمام وقت وجوب آن بیهوش نباشد پس احوط برای آن

نقص

نقص است که زکوة فطره واجبیت احتیاطی باشد دوم حریت
یعنی از اد بودن با جماع هم اداء پس واجب نیست بر بنده اجماعاً
هر چند که مالک مال خود را داده و همچنین واجب نیست بر مکار
مشرط و آن مکانی است که با شرط کرده باشد که تا تمام مال
کتابت را در مدتی معین ندهد چیزی از او ادا نشود و اگر اداء
اداء آن مال عاجز شود باز ببندگی برگردد و نه بر مکار مطلق
که هنوز چیزی از او ادا نشده باشد و درین باب بعضی مطلق
مکاتب خواه مشروط باشد و خواه مطلق خلافی اذا احباب مذکور
نیست مگر از این باب و بر علیه السلام که در کتاب فقیر ظاهر نیست
که قابل این وجوب آن شده است چنانکه دلالت میکند بر آن
صحیح علی بن جعفر رضی الله تعالی عنه و اگر از مکاتب مطلق
چیزی از او نشده باشد بهمان نسبت بر او واجب میشود
اگر نصف او ادا شده باشد نصف فطره بر او واجب میشود
و اگر ربع او ادا شده باشد ربع آن و برین قیاس هر قدر که ادا شده
باشد و شیخ طوسی علیه الرحمۃ در کتاب مبسوط واجب بودن
فجره قوی را شمرده است و بنا بر مذهب ابن بابویه رضی الله تعالی
تمام فطره بر او واجب است و اینها در صورت نیست که عیال
اقای خود یا دیگری نباشند و خود متکفل از اجابت خود بوده
باشند و همچنین است حکم هر کسی که گفته میشود که زکوة بر او

واجب چنانکه بعد ازین دانسته خواهد شد انشاء الله تعالی
 قسم غنی بودنت بابر مشهور میان اصحاب بلکه علامه
 در کتاب منتهی فرموده است که اجماعی بر علماء ما است مگر آنچه
 که او واجب میدانند و کسی که فرموده بر قوت بکشتن با نه دفعه خود
 و عیال خود مالک یک صاع باشد که قدر فطره یک شخص است و این قول
 بغایت ضعیفست و صحیح آنست که غنی بودن شرط است و در مقام
 در معنی غنی بودن که باعث وجوب زکوة فطره است اختلافی
 هست اکثر علماء فرموده اند که آن مالک بودن قوت سالیا
 خود و عیالی خود است یا قادر بودن بر کسبی که عیال بآن کند
 چنانکه در بحث فطره و ساقین دانسته شد و از اینجاست
 بعضی همین مقدار را واجب میکنند زکوة فطره کافی میدانند
 و بعضی از ایشان مالک بودن قدر فطره را نیز زیاده بر قوت
 سالیان در کار میدانند و بوی تقدیر واجب نخواهد بود بر کسی
 که مالک قوت سالیان خود و عیال خود بالفعل یا بالقوه نباشد
 و این قول بمقتضای روایات معتبره و صحیحی قوی و معتقد
 و شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب خلاف فرموده است که
 واجبست زکوة فطره بر کسی که مالک باشد مضای یا که زکوة
 روان واجب میشود یا قیمت مضای را و این از دین مالک
 بودن عین مضای بر اعتبار کرده است نه قیمت آنرا پس باین

واجب خواهد بود مثلاً بر کسی که مالک یک صاع پنجاه و سه و نیم
 و بیست و چند هم جو باشد یا قیمت آن بوده باشد و چنین
 هرگاه مالک یکی از مضایهای دیگر بوده باشد مثل دویست درهم
 نقره یا قیمت دینار طلا هر چند که و یا با خراجات سالیان او و عیال
 او بکند و این قول در نظر این بی بضاعت از قول ابن جنید که غنی
 شرط نمیداند ضعیفتر است زیرا که دلیلی که دلالت کند بر این معنی
 که ایشان اعتبار کرده اند مخصوص از احادیث شریفه و تفویض
 مطلقاً موجود نیست و آنچه درین باب وارد شده است از
 اخبار از دو قسم خارج نیست بعضی از آنها که مستندهای آنها
 صحیح و معتبر و آنها را دلیل اشتراط نمیدانند دلالت نمیکند
 مگر بر اینکه آنکس که زکوة میتواند گرفت زکوة فطره بر او نیست
 و دانسته شد که هر که مالک قوت سالیان خود و عیال خود نباشد
 نباشد زکوة ترا میتواند گرفت پس فطره بر او واجب نخواهد بود
 خواه مالک فعلی باشد و خواه باشد و بعضی دیگر از آنها که
 خالی ازین اعتبار و مستندهای آنها نیز اکثر ضعیف و بی اعتبار
 دلالت میکنند بر مذهب ابن جنید بلکه بعضی از آنها دلالت
 نمیکند بر کفر از آنچه ابن جنید اعتبار کرده است و شیخ طوسی
 و همچنین مشهور طین فناء آنها را محمول بر استحباب میدانند
 پس تابع فسخ و نازل هواد هوس احوال احادیث را که ادلا

بالفعل یا بالقوه

مذکور شد متبع داند و باین سبب غنی بود ترا شرط دانند پس
که بعد اول انفاق عمل کنند و اگر باین احادیث که تا بنام مذکور شد عمل
نمیکنند هر چند که بمیسورت باشد پس باید که قبل قول این چند
قابل شود و اصلا غنی بود ترا شرط نداند و میانه روی در عیاش
که در این باشد و ثمران بدون محبت و برهان و بغایت بیسوی رفتن
و بطلان است و چون دانسته شد که غنی بودن شرط نیست
پس واجب نیست بر فقیر لیکن مستحبیت برای فقیر دادن
زکوة فطره و گفتند که کما قبل از پیروی که این سنت از آن بعمل آید
است که اگر آن فقیر و عیال او یک صاع را که قدر فطره یک شخص است
اگر زیاده از آن ندانسته باشند و قد بگردانند و بعد از آن از آن
تصدق کنند یعنی شخصی فقیر و اصاع را از آن بخواد فطره خود
بیک نفر از عیال خود بدهد و از آن بخواد فطره خود بیک نفر
همچنین تا به هر رسد و بعد از آن از آن بمسحقی بدهند و فرموده اند
که اگر آن شخصی آخر از آن شخص را بدهد و خود ترا صرف نمایند
کافی خواهد بود و استوفای علم و هرگاه شرائط و وجوب زکوة
فطره متحقق شود واجبست که اخراج کند از آن خود و از هر کس
عیال او شده باشد خواه واجب التصدق او باشند و خواه
نباشند از زن و فرزند و غلام و کنیز و نوکر و میهمان خواه
کوچک باشند و خواه بزرگ و خواه بنده باشند و خواه آزاد

و خواه مسلمان باشند و خواه کافر طایف حکم اجماعی همه اصحاب
بلکه اتفاق اکثر علماء اسلام است و شرطست در وجوب فطره
ایشان بر او که هیچیک از اینها که مذکور شد در آنوقت عیال دیگری
نداشته باشند بخوبی که واجب شود بر آن شخص بیک فطره ایشان
بعنوان ضیافت و غیر آن و خلافت در میان اصحاب فاضله
تعالی عنهم در ذلک ضیافتی که باعث وجوب زکوة فطره میشود
بر صاحبخانه بعضی گفته اند که سیاید تمام ماه مبارک رمضان
میهمان او بوده باشد و بعضی نصف اخر ماه را اعتبار کرده اند
و بعضی گفته اند که در روز شب از اخر ماه کافیت و بعضی یک شب
اخرا نیز کافی میدانند و دلیلی برای این اقوال مذکور نیست
و اکثر متأخرین علماء ما را اعتقاد اینست که همین قدر کافیت
که میهمان جزوی از اخر ماه مبارک و رمضان و در خانه صاحبخانه
در یابد باین عنوان که اندکی پیش از غروب افتاب از شب عید
در خانه او باشد و در آنجا افطار کنند و این قول اظهر و احوط
خصوصا هرگاه در آنجا بودن و افطار کردن او بحقیقی بوده باشد
که در عرف او را در آنوقت عیال او توان گفت یعنی مجدی باشد
که در شمار ذات بگویند که در آنوقت خرج از اوست و تکفل
مؤنت آن شخص در آنوقت اوست و بمحض دخول آن شخص در خانه
شدن و بیک لقمه طعام یا یک شربت آب افطار کردن آنها نباشد

آن شخص

که در چنین مواردی بمقتضای احادیث صحیحین ظاهر اجزای بچوب
توان کرد و اگر شخصی بعد از شام و آخر شود و افطار بکند یا نکند
زکوة فطره او بر صاحبخانه نیست و اگر پیش از شام وارد شود و
افطار نکند بعضی گفته اند که احوط آنست که هر دو بدهند و همچنین
بهرمانی که او را پیش از شام طلبیده باشد و او چیزی نخورده بعد
از شام وارد شود و از خانه او افطار کند و استدعا ای ایلم و بهرام
کسی که زکوة فطره بر او واجب میشود بهمان دیگری شود همچنین
که واجب شود بر صاحبخانه فطره او ساقط میشود از آن بهمان
فطره که او برای خود میبایست بدهد اگر بهمان نمیبود و اگر
بر او که فطره عیال خود را بدهد و اگر غنی بهمان فقیر شود
یا زن غنی باشد و شوهر فقیر از صاحبخانه و شوهر فطره بعلت
فقیر بودن ساقطست و خلافت در اینکه بر بهمان وزن
یا نه بعضی واجب میدانند و بعضی واجب نمیدانند و احوط
آنست که ایشان خود بدهند و این در باب زن در صورتیست
که نفقه او را آن شوهر فقیر میداده باشد اما اگر خود متکفل
اخراجات خود باشد پس واجبست بر او که فطره خود را بدهد
و نباید دانست که اگر پیش از غروب افتاب شب عید
شرائط وجوب فطره بر کسی حاصل شود یا در آنوقت عیال
واجب النفقه برای او بهر سبب مثل اینکه طفلی در آنوقت بالغ

شود یا دیوانه عاقل شود یا بنده آزاد شود یا فقیری غنی گردد یا
در آنوقت زنی بکیرد یا فرزندی از برای او متولد شود یا بنده را
مالک شود واجب میشود بر آنکه زکوة فطره اتفاقا و اگر اینها از
بعد از شام شب عید تا ظهر روز عید محقق شود مستحبست
بر او زکوة فطره و بنحویکه در محبت زکوة دانسته شد واجبست
در زکوة فطره نیت کردن بتفصیلی که گذشت و اگر باین نحو نیت
کند که زکوة فطره خود یا عیال خود را میدهم از بجهت که واجبست
یا استحبابست قریب الی الله احوط خواهد بود **فصل دوم**
در جنس فطره و قدر آن و آنچه متعلق است بان بدانکه اتفاق
اصحاب میتوانستند علیم اجمعین حاصل است بر اینکه زکوة
فطره را از گندم و جو و سویز و خرما میتوان داد و از کلام جمعی از
اعاظم قدما علماء ما رضی الله تعالی عنهم ظاهر میشود که واجبست
که یکی از این چهار جنس باشد و از احادیث صحیحین مستفاد میشود
که گندم نیز میتواند داد و سید جلیل صاحب مدارک علیه الرحمه
واجب میدانند که یکی از این پنج چیز باشد و شیخ طوسی علیه الرحمه
در کتاب خلاف برنج را و شیر را نیز مجوز فرموده و گفته است که
نیاید یکی از این هفت چیز باشد و جمعی دیگر فرموده اند بلکه شود
نیز اینست که از قوت غالب میتوان داد یعنی در هر جای هر چیزی را
که بیشتر مجزورده باشند از آنها که مذکور شد و از ذرات و آنرا

اینکه

ان نیز برگاه قوت غالب باشند میتواند و احوط است که از آن پنج چیز
یعنی کدوم و جو و سوز و خرم و کشتن که روایات صحیحی بر آنها دلالت
نمیکند تجاوز ننماید و اگر از غیر اینها میل داده باشد بقیعت یکی از اینها
بدهد باین عنوان که قیمت یکی از اینها را در آنوقت منظور داشته
ان جنس را که میدهد بآن قیمت بدهد هر قدر که بشود اگر چه ظاهر
است که بر پنج را نیز بالاخص میتوان داد خصوصاً در جایی که قوت غالب
ایشان آن بوده باشد مانند سازند ران و کیلان چنانکه بعضی از
علماء ادعای اجماع بر جواز آن کرده اند و حدیث معمول بر اینست
محمّد همدانی بر آن دلالت میکند و ما را در کدوم وارد جوفان آنها خلا
کرده اند بعضی تجویز کرده اند و بعضی منع فرموده اند و اولی و احوط
است که اگر آنها را بدهد بقیعت بدهد و افضل است که خرم بدهد
حق اینکه از روایقی استفاده میشود که یکصاع از خرم بهتر است
از یکصاع از طلا و بعضی مویر را بعد از خرم افضل میدانند و بعضی
از آن نیز در فضل با خرم مساوی میدانند و بعضی از روایات شاید
دلالت بر آن داشته باشد و بعد از آن از جناسی که مذکور شد
هر کدام که قوت غالب باشد افضل میدانند پس درین روایات کدوم
بعد از خرم و مویر افضل خواهد بود و بدانکه اتفاق دارند بر اینکه
جائز است برای او که بعوض اجناس مذکوره قیمت آنها را بدهد و
هر چه باشد خواه نقد بدهد و خواه جنس و فرموده اند که فرقی

سابق که

مرادی از حضرت ابی الحسن علیه السلام روایت کرده است که صاع حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله پنج مذ است و مذ دو بیت و هشتاد و نیم
 و در هم شش دانگ است و دانگ بوزن شش حبات و حبه بوزن
 دو دانگ جو معتدل است که نه کوچک باشد و نه بزرگ اثرات حاصل
 انحدیت و از آن لازم می آید که هر چه در همی بوزن هفتاد و دو دانگ
 جو باشد و بنا آنچه ما گفتیم که صاع شصت و چهار ده شقال در هم
 شقال صیروفیت بر اینست که شقال شرعی چهار دانگ و نیم شقال
 صیرفی و هر دو همی ساوی چهل و هشت دانگ جو و هر صاعی چهار دانگ
 بوده باشد و چون ایشان ملاحظه این دو را جدا جدا و با هم کرده اند
 این اختلافات بسیار و آن احتیاطات دوازده کار از آن بهتر است
 پس بنا بر آن نقل که شقال متغیر نشده است چون که صاعی که ما گفتیم
 هشتصد و نوزده شقال شرعیست از صیرفی حساب کرده اند
 و تقریباً باین بوزن سابق را قرار داده اند و بنا بر آن حدیث تنها که
 وزن در هم های صاع شهر را از قرار ساوی هفتاد و دو دانگ
 جو حساب کرده اند یک هزار و نود و دو شقال شرعی میشود و از آنکه
 شقال صیرفی حساب کنند باز هشتصد و نوزده شقال میشود
 و چون بنا بر اتحاد شقالها نیز بگذارند قریب بیکن شاه میشود
 و بنا بر مبنای که در انحدیث وارد شده است موافق در هم شهر که
 گذاشته اند بمشقال شرعی هر صاعی یک هزار و سیصد و شش شقال

چهار دانگ

و چهار دانگ مشقال شرعی میشود و مشقال صیرفی هشتاد و هشتاد و
 صیرفی میشود و چون بنا بر اتحاد شقال نیز بگذارند باینکه بیکن شاه
 و قریب بر پنجاه درم سابق میشود و مخفی نماید که از ملاحظه اخبار
 صحیحیه خبر حاصل میشود که مشقال شرعی بوزن دینار که عبارت از
 اشرافی و دینی بوده است همچنانکه در مصابط ملاکاهی مشقال و کاهی
 بدینار تغییر شده است و آن چهار دانگ و نیم مشقال صیرفیت و
 کان فقیر اینست که چون در احادیث شریفه و کلام علماء از اشرافی و دینار
 کاهی بلکه بسیار بمشقال تغییر شده است و علماء فرموده اند که دینار
 سابق و حال متغیر نشده است پس ممکنست که آن ناقصی که گفته است
 مشقال تغییر نیافت است در کلام بعضی از علماء دیده باشد که مشقال
 متغیر نشده است و مراد ایشان آن بوده باشد که دینار متغیر نشده
 کان کرده باشد که مراد مشقال شرعی و صیروفیت و باجمعه نخواهد بود
 بودن و بی اصلی این نقل از کلام علماء و احادیث شریفه زیاده از آنست
 که محل تا نقل و مقام احتیاط تواند بود و حدیث سلیمان بن حفص ماکو از
 چندین جهت شایسته عمل نیست از آنجمله اینکه راوی او مجهول
 و باین سبب سند آن ضعیفست و دیگر اینکه دلالت نمیکند بر
 اینکه صاع پنج مذ است و این مخالف احادیث صحیحیه بسیار و منافق
 اجماع علماء اخبار است و شیخ طوسی علیه الرحمه بعد از نقل این حدیث
 میفرماید که راوی در اینجا هم کرده است و دیگر اینکه در حدیث

نقل حدیث از امام رضا علیه السلام
 در فضیلت حضرت علی علیه السلام
 و در فضیلت حضرت فاطمه علیها السلام
 و در فضیلت حضرت زینب علیها السلام
 و در فضیلت حضرت سید الشهداء علیه السلام
 و در فضیلت حضرت یونس علیه السلام
 و در فضیلت حضرت عیسی علیه السلام
 و در فضیلت حضرت یحیی علیه السلام
 و در فضیلت حضرت یونس علیه السلام
 و در فضیلت حضرت یونس علیه السلام

مذنب و مخالفت با اخبار و قول اصحاب دارد و دیگر در وزن و دهم
مطابق مطلق بر اصحاب نیست و هر چند یکی از این خلافها در آن
باشد از درجه اعتبار ساقط میشود چه جای اینکه در آن جمع شده
باشند و اگر ملا حظ این امور بسیار رود کرده شود بسیار از
احکام ثابت و اجماع غیر هم میوزد مثل نصاب نقره و نصاب طلا
و نصاب غلات و مقدار کثرت و قریب و امانال آنها و امان از
عالم بر میخیزد و اشکالهای عظیم در ملت سهله است که اوسع
از مابین زمین و سماء است و بناء آن بر پیشروا سانی است بهم پیوسته
پس شاید باین سببها احتیاط در ترك این احتیاطات و نجات
در دفعی این اختلافات بوده باشد و الله تعالی اعلم و بر هر تقدیر آن
بر هر فری که زکوة فطره بر او یا از او واجب میشود میباید که یکصاع
تمام از یکی از آن اجناس مذکوره داده شود و کمتر از آن مجزی نیست
و آنچه در بعضی از احادیث معتبره وارد شده است که از کف دست نصف
صاع مجزیت محمول بر تقیه است چنانکه علماء تصریح بیان فرموده اند
و همچنین میباید که تمام هر صاعی که اخراج میکنند از برای یک شخص
یکجنس باشد علی الاظهر و قدی از آن از جنسی و قدی دیگر از
جنس دیگر نباشد مثلا نصف صاع خرما و نصف دیگر مویز یا
نصف آن گندم و نصف دیگر جو نباشد اما اگر یک شخص چند صاع
بر او واجب باشد میتواند که هر صاعی از جنسی علحده بدهد

فصل ششم در وقت اخراج فطره و بقیة احکام آن بدانکه خلافت
میان فقهاء کرام علیهم الرحمة در ابتداء وقت اخراج فطره و اظهر و اظهر
است که ابتداء آن اقل طلوع صبح صادق است از روز عید و بعضی گفته اند
که اقل غروب افتاب است از شب عید و احوط آنست که بعد از طلوع صبح
بدهد نه قبل از آن و تا خبر کردن آنرا تا پیش از نماز عید افضل میدانند
و همچنین خلافت در آخر وقت اداء آن بعضی گفته اند که آخر آن نماز
عید است و بعضی گفته اند که آخر آن ظهر روز عید است و بعضی فرموده اند
که وقت آن باقیست تا آخر روز و این قول را اظهر دانستند و گفته اند
که اگر آنرا در وقت از مال خود جدا کرده باشد و از وقت بگذرد و در وقت
آنرا میتواند بر بنیت و جوب یعنی واجبست که آنرا بدهد در هر وقت
که باشد و بعضی گفته اند که در هر وقت که بدهد بر بنیت اداء میدهد
و از کلام ایشان مستفاد میشود که در هر صورت فرقی نیست
میان اینکه مستحق در آن وقت موجود بوده باشد یا نه یعنی در آن وقتی
که آنرا از مال خود جدا میکرده است و وقت اخراج آن بوده است
خواه مستحق در آن وقت موجود باشد و خواه موجود نباشد که بعد
از آن هر وقت آنرا بر بنیت و جوب بلکه بر بنیت اداء میدهد و اگر
در وقت آنرا جدا نکرده باشد و از وقت بگذرد پس شکی در کراه
بودن و حرام بودن آن نیست و در این صورت خلاف کرده اند
بعضی گفته اند که قضاء آن واجبست یعنی میباید که آنرا بر بنیت

فصار وقت که باشد بدهد و بعضی فرموده اند که ساقط میشود و نمی باید بدهد
و این اظهر است و این ادوین همیشه انرا اداء میداند یعنی میباید که انرا
بر نیت اداء هر وقت که باشد بدهد پس از مجموع آنچه مذکور شد معلوم
میشود که احتیاط اینست که بعد از آنکه صبح طالع شده باشد در اول
روز انرا از مال خود جدا کند و اگر مستحق بهر سبب پیش از بیرون رفتن
بنماز عید انرا بمسحق دهد و اگر در آنوقت مستحق بهم نرسد بعد
از نماز عید پیش از ظهر بر نیت وجوب و اداء انرا بمسحق برساند
اگر در آنوقت هم میسر نشود پیش از غروب افتاب اگر مستحق موجود
باشد انرا بر نیت وجوب بدهد و ظاهر اینست ادا نیز تواند کرد و اگر
مستحق حاضر نباشد در هر وقت که بمرسد بر نیت وجوب میدهد
و در بنصورتها اگر پیش از بهر سبب مستحق بدون تقصیری ان
فطره تلف شود ضامن ان نخواهد بود و اگر مستحق موجود باشد
و نداده باشد چون جدا کرده است انرا از مال خود در هر وقت که بدهد
بر نیت وجوب میدهد اما اگر ان فطره تلف شود خواه تقصیر
در محافظت ان کرده باشد و خواه نکرده باشد ضامنست که عرض
از ان مال خود بدهد و همچنین احتیاط اینست که اگر در وقت انرا
از مال خود جدا نکرده باشد و ناظر انرا نداده باشد البته ناشام انرا
انرا بدهد و اظهر اینست که نیت وجوب بلکه ادا نیز تواند کرد و
اگر ناشام نیز انرا نداده باشد بعد از ان هر وقت که باشد انرا بقصد

احتیاط بدون قصد وجوب و ادا و قضا و بدون قصد فطره بلکه
بقصد تردید بدهد باین عنوان که اینرا میدهم قرینه الله که اگر فطره
در بنوقت بر من واجب باشد خواه ادا و خواه قضا این فطره واجب
من باشد و الا صدقه باشد و از ان گناه تاخیر کردن و ان فعل
حرام فطره را در وقت ندادن تو بید و طلب امر دشوار است و استغفار
بکند و همچنانکه در محبت زکوة دانسته شد هرگاه زکوة فطره یا
از مال خود جدا کرده باشد جائز نیست برای او که بدهد بلکه باید
انرا بر دارد و بدین نحو انرا بدهد و ان در دست او اما اینست
تا بمسحق برساند و مکروهست از برای او مالک شدن و خریدن
زکوة فطره خواه فطره واجب باشد و خواه مستحب و آنچه درین
اوقات دستور شده است که در روز عید جنس از متاع خانه
مانند ظرف و فرش و امثال انهارا از برای فطره جدا میکنند
بعد از مدتی که مستحق را انتخاب میکنند قلیلی با و میدهند
و باز ان جنس را متصرف میشوند و اکثر ایشان مرادشان از
جدا کردن این نیست که ان جنس را بعین عوض جناس فطره
و نخواه قیمت ان قرار داده باشند بلکه همچنانکه در تصریح
میکند ان جنس را در حق فطره قرار میدهند که هر وقت فطره را
تحصیل کنند بدهند و فطره ان باشد که بعد ازین خواهند داد و این
ببصورت و جائز نیست زیرا که همچنین کاری و چنین معامله

در شرع اقدس وارد نشده است و در شیخند و استهزائیت که بخود
میکنند و بخوبی که دانسته شد هرگاه فطره برایشان واجب باشد باید
در انوقت که از برای او مقرر شده است از ایا قیمت از ان مال خود
جدا و در همانوقت از آن مخصوص ادا کنند و اگر در انوقت بعد از جدا
کردن از ان داده باشند بعد از ان هر وقت که باشد از آن جدا کرده اند
بعینه بدهند و تغییر و تبدیل در آن قرار ندهند تفصیلی که قبل ازین
مذکور شد و این نحو باز بجهت و فروعها خدعه و ظواهر ابعث و صلوات
اتا اگر در انوقت که ان جنس جدا میکنند مرادشان ان باشد که ان
جنس قیمت فطره است پس میباید که بقیمت سوقی انوقت از ایت
کنند و ان فطره که برایشان واجبست نیز قیمت کنند و این هر دو
ساوی یکدیگر کنند و منظورشان این باشد که البته ان جنس را
خواهند داد و بنا برین نظر با آنچه فقهاء فرموده اند که هر چه باشد از نقد
و جنس بخواه اجناس فطره میتواند ان جنس بخواه فطره ایشان
میشود اگر از ان بعینه مستحق بدهند و مکرر خواهد بود که بعد
از ان مستحق داده باشند از بقیمت واقع بخرند لیکن ظاهر هیچ
از اینها که چنین میکنند منظورشان آنچه مذکور شد نبوده باشد
و مرادشان همان خدعه و فریبی است که اول مذکور شد و بعضی از
اعوان شیاطین و جنود ابلیس لعین که کارشان راهزنی درین دنیا
مفحصه در همین است که بجهت کوره سواد فارسی که از برای محض

ظلم و تخصیص از جهت توجیه و تخصیص وجه غیر مشروع بهم میرسانند
و عوام کثرت از انعام ایشان اطال علم و صالح میدانند و در هر محلی جمعی
یا یکی از ایشان بنیابت شیطان مردم بچانه نادانان گمراه میکنند و خودی
و بیکر اختراع و قانونی از اول بدین ابداع کرده اند که در روز عید با مردم
صیغه بخیر اند که زکوة فطره را خود تمامی منصرف شوند و فطره از ان
فرضی نرسد و آخر بدفعات و کم کم از ایشان میگیرند و با هم میسازند
و این وسیله دین خود را میبازارند و بسا باشد که ان زکوة دهته کفتم
نقیس که از برای نان و از برای فروختن انتخاب کرده است حاضر و
داشته باشد و با بگویند که انها را از برای مطالبی که ضبط کرده نگاه
و بدفعات هر چه بهم رسد ما قبول داریم تا رغبت ان شخص در دادن
بایشان و تخصیص اجتماع از میان سازد و در ایشان زیاده کرد
و اینها هر خود را با بازی دادن است مطاع کردن و در شیخند خود
کردنت مر واجب را ادا کردن و بنده مطیع است که بکسر موی از
قرار داد الهی تجاوز ننماید پس اگر از اجتماع غنی که غنی و زکوة فطره
برایشان واجبست هر چند دو انوقت حاضر نشده باشند باید بهر
عنوانی که تواند این قدر بسیار قلیل را تحصیل کند و اگر چه بعنوان
فروختن متاعی باشد همچنانکه اگر کار دینی با و دهد اعضا
مضاعف از این یک طرفه العین سر انجام میکنند و اگر از ان جماعتی
که فقیرند و فطره از ایشان ساقطست هر قدر که برای او متیر تواند

شد در آنوقت بعنوان استحقاق میدهد اگر خواهد که ازان ثواب
بی بهره بماند و اگر بجهت یک صاع جویند برای او بیشتر نیست
که در میان خود و عیال خود دست بکشد و بگوید چنانکه سابقا مذکور
شد پس هر چه بر او در دادن نیست و حاجتی باز نکاپ این خوب است
که مال آنها انشای چشم باشد نخواهد بود و بدانکه جائز نیست نقل
کردن زکوة فطره از محلی بمحلی دیگر با وجود مستحق و یا بمحلی دیگر و نقل
کند و تلف شود ضامن خواهد بود و اگر مستحق در آن محلی موجود
میتواند بلکه ضرر داند که آنرا بمحلی دیگر که مستحق در آن موجود باشد
نقل کند و میباید که هر محلی که نزدیکتر و مستحق در آن موجود باشد
نقل کند و ازان محلی نزدیکتر بدورتر تجاوز نکند و در اینصورت
اگر بدون تقصیری در محافظت آن تلف شود ضامن نخواهد
بود و بدانکه مشهور است که مصرف زکوة فطره همان مشرب
زکوة مالیت که سابقا مذکور شد و بنا برین از اهمیت اصناف محقق
میتواند داد و احوط و اولی آنست که از آن مخصوص فقرا و مساکین
بدهد زیرا که از بعضی احادیث شریفه و از کلام شیخ مفید علیه السلام
در کتاب مقننه شایسته که مخصوص بودن آن بفقرا و مساکین ظاهر
شود و در فقر و مساکین جمیع شرائطی که در مقصد چهارم
تفصیل مذکور شد معتبر است پس میباید که بغیر شعبه ثانی که
که مؤمن عبارت از آنست ندهند و بعضی در خصوص زکوة

فطره تجویز کرده اند که اگر مؤمن مستحق موجود نباشد بمستضعف
بدهند و اینقول ضعیف است و مستضعف را گفته اند که آن مخالف
مذهبیت از سایر فرقهای مسلمانان که با حق و اهل حق عنادی
و نسبت با ایشان عداوتی نداشته باشد و احوط آنست که بعد از
بدهند و از دادن بقاسق و مجاهر معصیت خصوصاً از دادن
بشارب الخمر احتراز کنند و باطفال مؤمنین میتوان داد
هر چند که بدان ایشان قاسق بوده باشند و باید بولی ایشان
یا ابعادلی بدهند که صرف ایشان کند و در نیست که اگر از حال
طفلی معلوم باشد که اگر خود بگیرد از آن صرف مؤنت ضرر دین
خود خواهد کرد یا و نیز تواند داد و همچنین بواجب التفقه میتوان
داد هر چند که عیال او نباشند و بهاشمی نمیتوان داد مگر آنیکه
خود نیز هاشمی باشد و چنانکه در بحث زکوة گذشت مستحب
و افضل آنست که خودشان و بعد از آن همسایگان و کسانی را
که مرتبی و فضیلتی بحسب علم و تقوی و صلاح و دین داری کمتر
باشند بود دیگران ترجیح دهند و مشهور است که جائز نیست
که هر فقیری را کمتر از یک صاع که فطره یک نفر است و بعضی اوقات
برین کرده اند مگر در صورتی که فطره که مستحق بسیار باشد که
اگر از ایشان قسمت کنند بهر فقیری کمتر از یک صاع میرسد
باشد که در اینصورت جائز است تقسیم کردن آن در میان

ایشان هر چند بزرگ کمتر رسد و بعضی کمتر از یک صاع نبودن را سخت
میدانند پس احوط آنست که کمتر از آن ندهند مگر در صورتی که کفایت
شد و جایز است که یک شخص را نقد بدهند که مستغنی شود و تحصیل
کردن بجهت زکوة دانسته شد و اولی آنست که در زمان غیبت
اما علیکم زکوة فطره را نیز بجهت مجتهد عادل امین بپردازند که
او بمحقق رساند و اگر آن میسر نشود اولی آنست که خود بپردازد
خود بدهند و وکیل نیز میتواند داد و میتوانست که زکوة بدهند
در هر جا که باشد زکوة فطره خود و عیال خود را در آنجا بدهد هر چند
که عیال او در جای دیگر باشند **خاتمه** در بیان فضیلت
صدقه و فوائد آن و باقی مستحبات در مال و آنچه متعلق بافت
مبدل آنکه از جمله علامتهای درستی ایمان و راستی و راستگویی
مؤمنان در ادعای آن و عمده نشانیهای برهبر کاران و متقیان
و عظیمترین دلائل بندگی بندگان تصدق کردن بر فقرا و درویشا
و صرف نمودن اموال است در راه خداوند منان زیرا که طاعات
بدنی تنها کار نیست بی مایه و آسان و متقی است مفت و رایگان
و موافق و منافق در کردن آن افعال یکسان و کاذب و صادق
در بجا آوردن آن اعمال رفیق و همعان میباشد و تا با عبادات
مالی علی الخصوص مستحبات آن قریب و منضم و با صرف کردن مال
عزیز تر از جان رفیق و مهمم نشود چندان دلالتی بر درستی اعتقاد

در هر جا که باشد

در هر جا که باشد

و راستگویی عباد در ادعای ایمان بخداوند جواد و احوال یقین بحقیقت
و ذقیامت و معاد نمیکند و نفس دیم و شیطان رجیم بسیار
کسان را بهمین جلد اکفای کردن عبادتهای بی نقصان فریفته و
مغرور و از طریق بندگی خداوند و هباب و ایمان صادق بروز
حساب باز مانده و دور میسازند و آن غفلت زدگان را باین تدبیر
در هر طریقه فتاری یوم الشور و در هر سرت نوبدی از ثوابهای رب
غفوری اعلا زند مبتین این احوال و مصدق این مقال است آنچه
گفته برون در سوره که هر چه بقره فرموده است که لیس البر ان تولوا
و جوهکم قبل المشرق و المغرب و لکن البر من امن بالله و الیوم
الاخیره الملائکه و الکتاب و النبین و انی المال علی خیر
ذوی القربی و النبی و المساکین و ابن السبیل و السائلین
و فی الزکات و اقامه الصلوة و انی الزکوة و المؤمنون بهمهم
اذا عاهدوا و الصابرين فی الیاس و الضراء و حین الیاس
اولئک الذین صدقوا و اولئک هم المتقون که ترجمه و حاصل آن
اینست که نیست نیکویی عظیم که از سایر ابواب خیر بران اکفای و اقفا
باید کرد اینکه بگردانید و بربهای خود را در نماز بسوی مشرق چون
نضاری و بطرف مغرب چون یهود یعنی همین اکفای بنماز کنند
همچنانکه ایشان میکنند و لیکن نیکویی تمام نیکویی آنکس است
یا صاحب نیکویی تمام آنکسی است که ایمان آورد و بگردانید و بروز

اذا نشت که یکبار و یک دفعه هم از او کنند زیرا که در بنصورت انحصار
هفتاد مرتبه در مقام بندگی و اطاعت الهی رانده و در هر مرتبه سزاوار
تفضل است عظیمه و انعامات جسمیه و خلایق و واسع العطیه کردیده
که در هنگام انعام و افضال نظر استحقاق عاملان و قدر اعمال بنظر آید
و در بنصورت هفت مرتبه بقرعه و عدد عشره رسید است که از
همین حدیث مستفاد میشود که در تمام شدن این عدد از درگاه احد
حمد با فضائی تازه و انعامی بی اندازه زیاد از آنچه در هر بار باقی
سرافراز میگردد و تکفل بیکجا نوازه شدن و اتفاق بیک اهل بقیان
مسلمانان کردن که بر شوهری و زنی و طفلی بلکه بر زنی و طفلی باشد
و زنی که دو نفر باشد یا سه نفر باشند صادق است بهتر و افضل است از
هفتاد حج بهمان دستور که هر مرتبه جدا و علیحد عزیمت ان و انعام
اسباب و مایحتاج ان و تودیع عیال و فرزندان و اختیار مفارقت از
وطن و دوستان برای ان میگردد باشند پس تکفل شدن ثواب
یک اهل بقی از مسلمانان و اتفاق کردن بر ایشان افضل است از
ازاد کردن چهار هزار و نه صد بنده که هر یکی جدا جدا یکی و یکی ازاد
کنند و در ثواب ازاد کردن بنده در کتاب فقیه از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله روایت که آنحضرت فرمود که هر که ازاد کند بنده مؤمنی
ازاد میکند خدای بهر عضوی از ان بنده عضوی را از ان بنده یعنی از اعضا
ازاد کند و در کتاب روضه الواعظین از آنحضرت صلی الله علیه و آله

مر و نیست که هر که ازاد کند بنده مؤمنی را بنا کند خدای تعالی از برای او
خاتم در بهشت پس تکفل شدن مؤمن اهل بقی از مسلمانان
لا اقل موثر ازاد شدن تمام بدن از ان بنده چنانچه چهار هزار و نه صد
مرتبه میشود و زیاده از ان و باعث بنا کردن چهار هزار و نه صد
خانه در بهشت میگردد و پیش از ان زیرا که درین حدیث شریف
وارد شده است که ان دوست تراست نزد من از هفتاد حج بدست
که دانسته شد هر حج دوست تراست نزد من از هفتاد بنده
ازاد کردن بهمان دستور پس میباید که ثواب ان بنده در جرات
ثواب ازاد کردن آن بندگان زیاده و افزون بوده باشد و ایضا روایت
کرده است در کتاب کافی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام در جمله
حدیثی که فرمود هر که اطعام کند مؤمن محتاجی را خواهد بود از برای
او معادل صد بنده از فرزندان حضرت اسمعیل که بر هاند ایشان را
از حج یعنی از گشت شدن بعنوان حج که در هنگام حج کردن
ایشان و هاند ایشان را از ان و در ثواب دهانین غنی
و احدی از قتل هر چند امتیازی نداشته باشند در قرآن مجید
و در احادیث شریفه وارد شده که برابر است ثواب ان با ثواب
ذبح کردن هر مردمان چنانکه فرموده است وَمَنْ أَحْيَاهَا
فَكَأَنَّمَا أَحْيَى النَّاسَ جَمِيعًا یعنی هر که ذبح کند و اند نفسی را یعنی
از گشت شدن بر هاند ان را پس گویا از ذبح کرده است مردمان را همگی

بیش ثواب اطعام يك مؤمن محتاجی برابر است با ثواب صدقه دادن
کردنیدن تمام مردمان از اولین و آخرین و زیاده از آن بقدر استیلا
فرزندان حضرت اسمعیل علیهم السلام از دیگران و روایت کرده است
ایضا از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرموده است حضرت رسول
خدا صلی الله علیه و آله که زمین قیامت اقل است بغیر از سایه مؤمن
پس بدینستی که صدقه او سایه میکند او را یعنی هر صحرای قیامت
و مردمان بر روی آن آتش می ایستند بغیر موضع که مؤمن در آنجا
ایستاده و صدقه او سایه بر او افکنده است و روایت کرده است
از سکونی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام از پندان بزرگوارش علیهم السلام
که فرمود حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که بدینستی که خدای
که نیست هیچ معبودی مگر او بر این و تحقیق که دفع میکند بصدقه
در در و دیکله و این طاعون را و سوخته شدن را و غرق شدن را
و هدم را یعنی مردن و آسیب را که بعلت خراب شدن بناها حادث
شود و دیوانگی را و شمره حضرت صلی الله علیه و آله هفتاد باب از دنیا
و روایت کرده است از هفتاد حضرت علیهم السلام که فرمود حضرت رسول
صلی الله علیه و آله که صدقه دفع میکند مردن بدو و روایت کرده است
از حضرت ابی جعفر علیهم السلام که فرمود معروف یعنی یکبها و صدقه
نفی میکند یعنی دفع می نمایند و میرانند فقر را و زیاده میکنند در عمر
و دفع میکنند نود قسم مردن بدو و مردن بدینست که از خوشی

ناکار و غیر متعارف نباشد مانند سوخته شدن و غرق شدن و افتادن
از بلندجها و پیاده کردن جانوران در راه و کزیدن حیوانات کشته
و بهر ضعیفای ناخوش مردن و امثال اینها و روایت کرده است از
عبد الله بن سنان که گفت فرمود حضرت ابی عبد الله علیه السلام که بدو
کنید بیمار را از خود را بصدقه و دفع کنید بدو را بوعاء و طلب کنید نازل
شدن بر او بصدقه پس بدینست که افضله خلاص کرده میشود از
سیانه و آزاره یعنی چانه و دهان هفتصد شیطان و نیست یعنی
تفیل تر و کران تر بر شیطان از صدقه بر مؤمن و آن واقع میشود در
دست بر و در کار تبارک و تعالی پیش از اینکه واقع شود در دست بدو
و ایضا روایت کرده است بسندی حسن بلکه صحیح از عبد الله
بن سنان که گفت شنیدم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرمود
صدقه که بدست خود بدهند نفی میکند یعنی رانده و دفع میکند مردن
بدو و دفع میکند هفتاد نوع از انواع بلا را و جلاورها میشود از در
آزاره هفتاد شیطان که هفتاد ایشان امر میکنند او را باینکه نکند
و نمکنت و الله تعالی اعلم که در وقت اراده صدقه بر مؤمن هفتصد
شیطان گفتگو کنند و مانع شوند و در ساز مواضع هفتاد شیطان
باشند چنانکه از حدیث سابق اشعاری بیان دارد پس منافاتی میان
این دو حدیث نخواهد بود روایت کرده است از ابی و لا که گفت شنیدم
از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرمود در صبح زود بدهید صدقه را

یا معنی این باشد که مبادرت کنید بصدقه و رغبت کنید بدان پس نیست هیچ
مؤمنی که تصدق کند بصدقه که اراده کند بان آنچه را که در دین و دنیا است تا
اینکه دفع کند خطا یا تصدق را از او ترا آنچه نازل میشود از آسمان بسوی زمین
در آن روز مگر این که حفظ کند نگاه دارد او را خدای از شر آنچه از آسمان
از آسمان در آن روز یعنی نگاه میدارد حق تعالی او را از شر همه فتنها و فتنه
و بلاهای که از آسمان در آن روز نازل میشود و رهایت کرده است از هر
بن عمر و مخفی که گفت شنیدم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که میفرمود که
فرموده است رسول خدای صلی الله علیه و آله که در صبح زود یا برعت میباشد
کنید بصدقه قرین بدین یعنی که مخفی نمیکند بلا را از اجفی در نمیکند در بلا از آن
صدقه و نجات نمیکند از آن و حاصل میشود صدقه در میان بلا و انشخص
که بلا با او تواند رسید و رهایت کرده است از سلب از حضرت ابی جعفر
علیه السلام که فرمود بدین معنی که صدقه تحقیق دفع میکند هفتاد بلایه را
از بلیهای دنیا با مردن بد بدین معنی که صاحب آن نمیدارد بمرگ بد بمرگ
با آنچه ذخیره میشود برای صاحب آن در آخرت یعنی خواند دنیوی آن
قطع نظر از ثوابهای عظیم که حق تعالی در آخرت از برای صاحب صدقه
ذخیره میفرماید اینست که هفتاد بلایه را از بلاهای دنیا از دفع میکند
و مردن بد را نیز دفع میکند که صاحب صدقه هرگز بمرگ بدی نمیرسد
و رهایت کرده است از محمد بن مسلم که گفت بودم من در خدمت حضرت
ابی جعفر علیه السلام در مسجد رسول صلی الله علیه و آله و آله پس ساقط و

شد که کفر از کفرهای مسجد و واقع شد آن کفر بر مردی و ضربه باد
نرسانید و حال اینکه رسیده بود بیای آن مرد پس فرمود حضرت
ابی جعفر علیه السلام که پرسید از او که چه چیز بعل او رده است امروز پس
پرسیدند از او گفت بیرون آمدم و در آستان من ضربهای چند بود
و گذشتم بمائلی و تصدق کردم بر او بیک ضربی پس فرمود حضرت
ابی جعفر علیه السلام که بان صدقه را بان ضربه دفع کرده است خدای از تو
و ابضا رهایت کرده است از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرمود که
هر که تصدق کند بصدقه در هنگامی که صبح میکند میبرد خدای از او
نخست از روز را و رهایت کرده است از محمد بن عمر بن یزید که گفت
عرض کردم و خبر دادم حضرت ابی الحسن علیه السلام را که من مصاب
شده ام ببدن پس یعنی مبتلا شده ام بمصیبت مرگ دو پسر و باقی مانده
برای من پسر کوچک فرمود تصدق کن از او پس فرمود در هنگامی
که وقت برخواستن من شد که اگر کن آن پسر که تصدق کند بدین
خود پیاده نانی یا بقضیه یعنی شقی و بخیر و اگر چه که باشد پس
که هر چیز که اراده میشود یا بخیر و خدای و اگر چه که باشد بعد از آنکه
صادق باشد نیت در آن عظیم است بدین معنی که خدای عز و جل بفرمان
من بعمل متعالی ذره خیر ابریه یعنی هر چه عمل کند همسنگ موی
کوهری یا همسنگ ذره های هوا نیکی را برپند جبرای از او تمام
بعد از آن مگر خواهد شد انشاء الله تعالی و ابضا رهایت کرده است

از آنحضرت علیه السلام حدیثی را که حاصل مضمون آن اینست که آنحضرت علیه السلام
 فرمود که میان من و میان شما هر دو قسمت نیست یعنی زمین بود و غیر آنست
 که میان من و شما نیست که من از او ان مرد منجم بود و ساعت سعدی از برای
 خود و ساعت نحسی از برای من پیدا کرده بود که در آن ساعت هر یک بیرون
 رانیم پس قسمت کردیم و حصه بهتر بمن رسید پس آن مرد دست برد
 زد و گفت هرگز چنین روزی ندیده ام گفتیم که من ایا اختیار را بخواهنگذاشته
 بودم و ترا درین باب اختیار نداشتیم بودیم یعنی با اختیار تو قسمت واقع
 شده است پس این چه اظهار اندوهست که میگفتی گفت من منجمم
 ترا در ساعت نحسی بیرون آورده و خود در ساعت سعدی بیرون آمده ام
 و قسمت کرده ام و حصه بهتر برای تو بیرون آمده است پس گفت حدیث
 میکنم برای تو یا میخواهی حدیث کنم برای تو حدیثی را که بدیدم علیه السلام برای
 من حدیث کرده است فرمود بدیدم که فرموده است حضرت رسول خدا
 صلی الله علیه و آله که هر که خوشحال و مسرور سازد او را اینکه دفع کند
 از او نخوست روزه او را پس باید که افتتاح کند روزه خود را بصدقه که
 میبرد خدای بسبب انقضای نخوست روزه او را و هر که دوست دارد
 این را که ببرد خدای از او نخوست شب او را پس باید که افتتاح کند شب
 خود را بصدقه که دفع میکند خدای از او نخوست شب او را پس گفت در آن
 که من افتتاح کردم بیرون آمدن خود را بصدقه پس این یعنی افتتاح
 کردن بصدقه یا شنیدن این حدیث بهتر است برای تو از علم نجوم و

ایضا روایت کرده است از حسن بن علی شاه که گفت شنیدم از حضرت
 ابی الحسن علیه السلام حدیثی را که حاصل آن اینست که مردی بود از بنی اسرائیل که
 فرزندش را از برای او بنود پس دیگری از برای او بنود شد و گفتند با او که
 این پس در شب زفاف خواهد مرد پس چون شب زفاف آن پسر شد
 نظرش بر مرد بسیار بی وضعی افتاد و ترجمه بحال او کرده او را طلبید
 و طعانی با او خوانید پس آن مرد به پسران گفت زنم کز دی سرانده کند
 ترا خدای فرمود آنحضرت علیه السلام که در خواب شخصی با من گفت که پسر
 از پسر خود که بکر کرده است پس برسد از و آن پسر حکایت آن مرد را
 از برای پدر خود گفت پس مرتبه دیگر آن شخص را در خواب دید که با او
 گفت که حق تعالی زنم گذاشت برای تو پس ترا بان نیکی که بان مرد پسر
 کرد و ایضا پسند دیگر نزد یک با نیکوکاری را از آنحضرت علیه السلام
 روایت کرده است که آنجناب از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت
 فرموده اند و روایت کرده است شیخ صدوق محمد بن بابویه قمی رضی الله
 تعالی عنده در کتاب مجالس با اسناد صحیح از ابی بصیر که گفت شنیدم
 از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد صادق علیه السلام که میفرمود که
 که حاصل آن اینست که گذشت حضرت عیسی روح الله علیه نبیا و الد
 علی المقبول و السلام جماعتی که مشغول فریاد و شادی بودند رسیدند
 که ایشان را چه میشود گفتند که عیسی فلاش در خوشنودان است که از شب
 او را بخانه فلان میبرند فرمود که اسرار مشغول عیسی و شادید

و فرمود اگر بخواهند که شخصی سبب از ازان بر آید استغفار نموده فرمود
که امشب عرض ایشان خواهد بود پس مؤمنان گفتند که راست و سادست
انچه خدا و رسول او میفرمایند و منافقان گفتند که چه بسیار نزدیک
فرمایید بزدی دروغ این سخن ظاهر خواهد شد پس چون صبح شد آن
وان عرض را بسلامت یافتند که هیچ سادتر باور و نداده بودند گفتند
ای رسول خدای تو برو ما را خبر دادی که او خواهد مرد و تیره است
پس حضرت عیسی علیه السلام فرمود که میکند خدای انچه را که میخواهد
ما را بسوی آن عرض پس جمعی بر یکدیگر پیشی گرفتند و خانه عرض را
گوشیدند شوهر او بیرون حضرت عیسی علیه السلام باو فرمود که اذن بگیر
برای من اذن خود پس امر به نزد عرض آمده گفت که حضرت ملازم
و کلمه خدا با چند نفر بد خانه تشریف دارند و رخصت داخل شد
میخواهند پس از آن مجابی بر خود قرار داد و حضرت تشریف آورد
فرمودند که چه کار کرده امشب از آن عرض کرد که هیچ کاری نکردم
مگر انچه را که همیشه میکردم در ایام گذشته بدین معنی که سالی بود
که هر شب جمعه بد خانه می آمدم و ما انقدر با و می آمدم که تا شب جمعه
دیگر بماند می کند و ایند و امشب آن سال آمد و من مشغول
بامر خود بودم و اهل من هم مشغول بمن بودند پس چند مرتبه صدا زد
و اواز داد و کسی بی جواب او نماند من چون صدای او را شنیدم
بر خواستم بخوابم که مرا نشناختند و انچه میبایست با و دادم آن سال

گفت که صرف کند و بگوید خدای از شما بندگان را پس حضرت عیسی
باو فرمود که در شوازی جای خود پس از آن بیک کنار رفت تا گاه
در زیر پنجه ای او اضعی بسیار و غلظتی مانند ساق درختی ظاهر شد که
هم خود را بدندان گرفته بود و میگریه پس حضرت عیسی علیه السلام بان زن
فرمود که بسبب انچه کردی صرف کرده و گریه نکرده است خدای
از تو و انصار و ایت کرده است در کتاب کافی باستان در حدیث
ابی عبد الله علیه السلام حدیثی را که مضمون آن اینست که آنحضرت فرمود
که گذشت یهودی بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله گفت التاء
علیک یعنی سرک بر تو باد حضرت در جواب او فرمود که علیات یعنی
بر تو باد پس احباب بخت انجناب عرض کردند که این بی سعادت
تا بکار منظورش ازین گفتار مجز نقرین شود و گفت الموت علیک
حضرت فرمود که من نیز چنین رد کردم پس حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و اله فرمود ما غلظتی پشت کردن این یهودی را میگذرد و او را
میگذرد پس حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمود که پس یهودی رفت
و همیشه بسیار جمع کرده بودند شب جمعه آن درنگی واقع نشد
که بر پشت پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمودند که بر زمین
گذا ر این پشت را چون همیشه را بر زمین گذاشت تا گاه ما غلظتی
در میان انهم ظاهر شد که چوبی را بدندان گرفته بود و انرا میگریه پس
فرمود که ای یهودی چه کاری کرده ام روز گفت هیچ کاری نکردم

مکرانیکدان همیدار داشته او دم و با من دو قرص نان ریختی بود
پس یکی را خوردیم و دیگری را تصدق کردم بر سکنی پس حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که بسبب آن دفع کرده است خدای از و نه
که بدستی که صدقه دفع میکند مردن بلا از انسان و مستور نماید
کردن چنان رحمت شریف مطابق ترجمه با تمام عبارت باشد
نشده و حاصل مضمون انفا ایراد شده است و ازین دو حدیث شریف
خصوصاً حدیث آخر معلوم میشود که جناب اقدس الهی جلالت الاله
چقدر رفیع و چه مقدار فائده در تصدق فقره فرموده است زیرا
که یهودی نابکاری که بسبب کفر و یهودیت مغضوب درگاه
الهی بوده باشد و در اقول کار نفرین بحضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله کرده باشد و همین عمل بدتنهایی برای هلاک و بوار او کافی
و زیاده از کفایت بوده باشد و با وجود آن حضرت رسول خدای
صلی الله علیه و آله در هنگام جواب او طلب مرگ او را از خداوند
عالمیان کرده و به همین نیز اکتفا نموده و به مقتضای آیه کریمه
وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ که ترجمه آن اینست
که و سخن نمگوید صاحب شما یعنی محمد صلی الله علیه و آله از خواهش
ایرادی نفس خود نیست آنچه میگوید مکر و حی می که فرموده است و نه
بوی انحضرت صلی الله علیه و آله بموجب وحی الهی خبر مردن او را در
محضر دوست و دشمن و مؤمن و منافق فرموده باشند بگناه بعض

نقد

تصدق کردن یکقرص نان کوچک بخسی که از او بسکنی داده باشد
از حال آن تصدق کننده و عداوتی که با جناب حضرت رسول خدای
صلی الله علیه و آله داشته است معلوم است که آن مسکین نیز از سلام
نموده و مثل او کسی بوده است و ظاهراً است که آن تصدق نیز بخوبی
شوده که مقبول درگاه الهی تواند شد چنان بدون نیت قربت و طلب
رضای الهی صورت پذیر نیست و نیت قربت با کفر و یهودیت
متحقق نمیشود حق تعالی ببرکت تصدق همچنین بلا ی مبری را از او
دفع و صرف نماید و همچنین ملعونی از آن بلا جلاست نماید پس
چگونه خواهد بود و چه قدر اثر خواهد داشت تصدق کفری الحمله
مالی و قدری داشته باشد و از بنده مؤمنی که سخی فضیلت
الهی و در عرض گرامنهای نامتناهی ببرکت ایمان تا بحدی بوده
باشد که در حدیث قدسی وارد شده است که ما ترودت فی سبی
أَنَا عَلَيْهِ كَتَرْتُ دِي فِي قَبْضِ رُوحِ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ بِكَرَةِ الْوَيْتِ
وَأَنَا الْوَهْ سَلَوْتُ كَرَهُ حَاصِل ترجمه آن اینست که اراده من در
هیچ کاری که من کننده آن باشم شباهت با اراده تو در داری بندگان
ندارد مانند اراده که در قبض روح بنده خود میکنم که او کراهت
مرگ را و من کراهت دارم دلگیری او را که این اراده من بسیار
شبیه است با ارادهای کسانی که در کفر و نکره در امری تو در
داشته باشند و قدر عزت ازین بالاتر نمیتواند بود و آن تصدق

برای محض رضای حضرت افریدگار و از جهت تقرب بدوگاه کبرای
صادق شده و بقی من فقیری داده شود که کرامت و عزت او بسبب فقر
و در پیشی و در نزد خداوند عالمان انقدر باشد که او را نائب خود خوانده باشد
و گاهی بجای او ذات اقدس خود را ذکر فرموده باشند چنانکه سابقا گذشت
که حق تعالی بجنرت و او دعلی نبینا و اله و علیکم خطاب فرمود که اید و اگر
اگر هر که بر در خانه خود بیانی نسبت بمن خواهد کرد و در قرآن مجید فرموده
که مَنْ ذَا الَّذِي يَفْرِضُ اللَّهُ قَرْنًا حَسَنًا وَبِئْرٍ كَرِيمًا و داده شود اول
سرشته از حق تعالی بگیرد و بعد از آن بدست او برسد چنانکه تفاسیل
هم در تضا عیاف این رساله مذکور شده است پس البته که دفع هر
بلاها و دفع هر ناخوشیها از بندة مؤمن ببرکت ان خواهد شد ان شاء الله
و باجملا آثار و فوائد تصدق خصوصا تصدق بر مؤمن محتاج زیاده
از آنست که احصا و ان تواند شد و با وجود این هر کمال باعث خوبی
احوال و منشا زیادتی مال نیز میگردد چنانکه مالک ارض و سماورد
سوره که هر سبب فرموده است که قُلْ اِنْ رَّبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ
لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ و مَا انْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَعْرِفُ
يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ یعنی بگوای محمد که بدرستی که بر درگاه
من گشاده میگردد روزی برای هر که بخواهد از بندگان خود و نیک
میگرداند برای هر که بخواهد و آنچه نفقه کنید شما از چیزی که شما دارید
در راه خدای پس خدای عوض میدهد از در دنیا و او بهترین روزی

در این

و روایت کرده است و در کافی از حسین بن امین از حضرت ابی جعفر علیه السلام
که فرمود ای حسین اتفاق کن و نفقه بدو و بقیین داشته باش بعضی
از اصحاب خدای پس بدرستی که چنین است که بخیل بودیده است هیچ
سودی و نه هیچ ذنی در آنچه را خدای میسازد خدای عز و جل را مگر اینکه اتفاق
کرده و صرف نموده است اصناف افراد را بجهت غضب او و در خطای
بعضی هر کس اساک کند چیزی را در راه خدای که سبب خوشنودی خدای
تعالی میشده باشد البته چندین برابر از در عصیت خدای تعالی شر
خواهد کرد که مورت غضب و خشم حق تعالی شود و ان شخص و این
روایت کرده است از صفوان بن یحیی از حضرت ابی الحسن علیه السلام
گفت که آمد بخدمت آنحضرت غلای از آنحضرت پرسید و ما که ما
اتفاق کرده نوار و چیز را عرض کرده که در آنست پس از حضرت
ابو الحسن علیه السلام که پس از کجا عوض میدهد خدای و ما اتفاق کن و اگر
چه بکنیم را و ایضا روایت کرده است از عیاض بن ابرهیم از حضرت
ابی عبد الله علیه السلام که فرمود که بدرستی که صدقه فضا میکند در دنیا
و بعضی من نخواه خود میگذارد ببرکت را یعنی منشا ادا و دین و باعث
حصول برکت میشود و روایت کرده است از سکونی از حضرت
ابی عبد الله علیه السلام که فرمود که صدقه و سوره خدای صلی الله
علیه و آله که نصف کنید پس بدرستی که صدقه زیاده میگرداند مال
از روی کثرت و بسیاری و تصدق کنید رحمت کند شما را خدای

در روایت کرده است از هر بن عیسی گفت که حضرت ابو عبد الله علیه السلام
 بحدیث خود فرمود که ای پسر من چند وجهی دارد زبانه مانده است
 با تو از آن نفقه گفت چهل دینار یعنی چهل شرفی فرمود که بیرون رود
 کن آنها را گفت بدرستی که چنین است که باقی مانده است با من هیچ
 غیور از آنها فرمود و تصدق کن آنها را پس بدرستی که خدای عز و جل
 اختلاف میکند آنها را یعنی عوض و تقوا آنها را امید دهد ایانداشته
 تو این را که برای هر چیزی کفایت و کلید روزی صد قرآن است پس
 تصدق کن آنها را پس تصدق کرد پس در یک نفر فرمود حضرت ابو عبد الله
 علیه السلام مکرر روز تا اینکه آمد انحضرت از موضع چهارم از دنیا رفت
 و این بی بضاعت را قریب به بیست سال قبل ازین که در اصفهان تولد
 داشتم در اول زیستانی احتیاجی رهی داد و زری ضرورت شد که هیچ
 عنوانی بیشتر نمیشد روزی بیار از رقم و برای ضعیفه صاحب احتیاجی
 جامه خریدم بمبلغ با فضل دینار بزرگی کرده شاه بود و زیاده
 از دوسه روزی برین نگذاشت که از جای که هرگز کان نمیکردم بمبلغ
 ده تومان بزرگی بهم رسید و برکت و بختی آن هنوز که حال بحر بر این
 رسالت باقی موجود است و الحمد لله علی جمیع نعماته از خواست
 صدقه اینست که باعث خوش احوال باز ماندگان و فرزندان بعد از او
 میشود چنانکه روایت کرده است از سکونی از حضرت ابی عبد الله
 علیه السلام فرمود که نیکو بپل نیاید و ده است هیچ بنده صدقه را در دنیا

مکرر

مکرر نیکو بپل آورده است خدای تبارک و تعالی را بر فرزندان او از بعد او
 و فرمود که نیکو بی صدقه رضا میکنند و این را و باعث حصول برکت
 میشود و باید دانست که صدقات مستحبیه و پنهان داشتن
 و در شب دادن افضل است چنانکه در قرآن مجید فرموده است
 ان تبدوا الصدقات فنعنا هی و ان تخفوها فؤادها فلا نقضها
 فهو خیر لکم یعنی اگر ظاهر را آشکار کنید صدقاتها را پس نیکو میرسد
 ان و اگر اخفا کنید و پنهان دارید آنها را و بدهید آنها را بفقراء
 پس این بهتر است برای شما و روایت کرده است در کافی از محمد
 باطنی گفت که فرمود بن حضرت ابو عبد الله علیه السلام که ای محمد
 بخدا قسم در ستر پنهان افضل است از صدقه در ظاهر و آشکار و همچنین
 بخدا قسم که عبادت در پنهان افضل است از عبادت در آشکار و
 در احادیث شریفه وارد شده است که صدقه ستر و پنهان فرمیشاند
 غضب پروردگار را و انا نتمنای ما یرین عالمهم ان و التلم نقول است
 که در شبهای تابنده های گوناگون از نقد و گوشت و نان پرورش بپار
 خود برداشتن بخلاف اسکن در دیشان میبردند و بایشان قسمت
 میکردند و انعامات میدادند که ایشان کیستند تا اینکه
 بعد از رحلت ایشان که آن قطع میشد برای بعضی معلوم میشد
 که ایشان بوده اند و روایت کرده است در کافی از معلى بن خنيس
 که گفت بیرون رفت حضرت ابو عبد الله علیه السلام در شبی که باران بارید

بود و آنحضرت ابراهه که ظلمت بی ساعده را که موضعی بوده است مانند
صفحه در میدان پس من از بی آنحضرت رفتم تاگاه چیزی از آنحضرت
افتاد پس فرمود بسم الله خداوند را در کن بر ما معنی گفت من ایدم
و سلام کردم بر آنحضرت فرمود که معنی است یعنی تو معنایی گفتی
اری که دانیله شوم فدای تو فرمود طلب کن بدست خود یعنی دست
بمال و آنچه را بیایی از چیزی بدی از این پس نان بر آگهی بسیاری
دیدم و شروع کردم میدادم با آنحضرت آنچه را یافته ام که ناگاه انبانی را
دیدم که حاضر بود من از برداشتن آن از نان گفتم که دانیله شوم
من فدای تو بر میدارم من از او سر خود فرمود که من سر او را تو بر آن
از تو و لیکن بیا با من معنی گفت پس ایدم بظلمت بی ساعده دیدم
کره خفته در آنجا بودند پس شروع کردم و آنحضرت پنهان میکرد یک
نان و دو نان را در نزد ایشان تا اینکه آمد بر آخر ایشان یعنی همه ایشان
با بن عنوان رسانید پس برگشتیم من گفتم که دانیله شوم فدای تو
میدانم اینجا حق را یعنی عارف بدین حق و مؤمن هستند فرمود
که اگر میدانستند حق را هر آینه مواساة میکردیم ما با ایشان بدقت
و دقت نمکت یعنی حق اینکه نمک کویده را نیز با ایشان قسمت میکرد
بدستی که خدای تبارک و تعالی خلق نموده است هیچ چیز را مگر
مگر که از برای آن خازن و ضابطی هست که ضبط و حفظ میکنند
مگر صدق پس بدستی که بر ورده کار خود بذات اقدس خود ضبط میکند

از او بود بدست علیکم که چون تصدق میفرمود چیزی میکردانست او را در دست
سائل پس بعد از آن باز پس میگرفت از او و پس میبوسید از او و میبوسید
از او پس میفرمود از او در دست سائل بدستی که صدقه شب فرمود
غضب بود و کارها را میگرداند عظیم را و اسان میکند حساب را
و صدقه روز شمره را میشود یعنی باعث هر سال یک روز و دو روز
میکند و عمر بدستی که عیسی بن مریم علیکم السلام آن هنگام که فرمود
برگشاد را از آنحضرت فرمودی از قوت خود داد را پس گفتند بخداست او
بعضی موافقان که ای روح الله و کلمه فدای از برای چه کردید این را و آن
شود مگر از قوت شما فرمود که کردیم از برای جانوری که بخورد از آن
جانوران آب و ثواب آن در نزد خدای عظیم است و از بندگان شریف
چندین چیز مستغفار میشوند و از آنجمله اینست که تصدق بر حیوانات
نیز مورت اجر و ثواب عظیم میکند دیگر اینکه تصدق کردن بر غنای
مؤمنان از سایر فقرهای مسلمانان نیز بالاتر و مستجاب است و هر چند سائل
از یکس نباشند و اما تصدق بر غیر مسلمانان و از برای کردن ایشان
معلوم نباشد که آیا مسلمانند یا نه پس در کتاب مستطاب کافی درین
باب چند قسم حدیث روایت شده است از آنجمله روایت کرده است
بسنی حسن بلکه صحیح از سید صیری که گفت عرض کردم بحديث
حضرت ابی عبد الله علیه السلام که آیا اطعام کردن من سائلی که نمیدانم او را مسلم
یعنی عارف با اسلام او نیست پس فرمود که اری عطا کن و بدی کسی را که نمیدانم

اوزالمولایت و دوستدشمنی و شریعت و دشمن بودنی مرحق را
 بدرستی که خدای عزوجل میفرماید و قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا و اطعام میکن
 کسی را که دشمنی کند هر چیزی از حق را یا دعوت کند و بخواند بسوی چیزی
 از باطل و ترجمه آیه که میفرماید آنست که بگویند از برای هرمان نیکی را یعنی
 گفتار بر که بسیار نیکی باشد و غرض از آن شاید این باشد که تا بدی و
 بطلان مذهب او را ندانیم باید که او را دین دار و نیکی کار دانیم و بدین
 محبتی او را بی دین و مذهب نگوییم و این حدیث شریف دلالت میکند بر آنکه
 صدقه را بکسانی که طای ایشان معلوم نباشد میتوان داد و بدشمنان
 حق و صاحبان بدعت و باطل نباید داد و روایت کرده است از فضل
 نوفلی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که پرسیدند انا حضرت علیه السلام
 از سائلی که سوال میکند و نمیداند باید یا نبایدیم که حبیبت او یعنی مذهب
 او معلوم نیست فرمود بده و عطا کن کسی را که واقع شود برای او رحمت
 در دل تو یعنی در دل تو برای او توحی بهم رسد و فرمود که عطا کن و بده کمتر
 از درهم عرخر که مردم که اکثر آنچه داده میشود چه قدر است فرمود چهار دانگ
 درهم و درهم حساب این زمان شصت و سه دینار بزرگ است که چهار دانگ
 آن چهل دینار بزرگی و چیزی کم میشود و در روایت منهال قصاب و روایت
 عمر بن یزید انا حضرت علیه السلام وارد شده است که تصدق بر اطفال و زنان
 و زمین گیران و ضعیفان و پیران و کسانی که در دل برای ایشان رحمت
 حاصل شود از اهل ادریا و دهها که مذهب ایشان معلوم نباشد میتوان کرد

اگر چه این دو احتمال اختلافی بعید است و الله تعالی اعلم و باید داشت
که ذکر کردن سائل و محرم کردن دانیدن او مطلقا مذموم و غالبا نامبارک و
میشوم است خصوصا در صورتی که باندی و در شقی بوده باشد
و هر چند که سائل درشت و ناهوار و عجب ظاهر و عکس و اینها نماید
چنانکه خداوند کرم در کتاب حکیم میفرماید وَأَمَّا السَّائِلُ فَلَا تَنْهَوْهُ
یعنی و اما سائل را پس بانگ نهی و محرم ساز و رهایت کرده است در
کافی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرموده است حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و آله که قطع نکنید بر سائل سوال او را پس اگر نه این بود
که ساکن دروغ میگوید دستکار نمیشد کسی که دروغ میگوید اینها
یعنی والله تعالی اعلم اگر دشمن بود از سائلی که در مقام سوال و اظهار
اختلال احوال دروغ گوید قطع سخن او نکنید و دروغ او را ظاهر
سازید و اینقدر از اذیت را با او مرسانید که آن دروغ گوئی ایشانست
که بفرماید رد کنندگان میروند و اگر نه ایشان هیچیک دستکار نمیشد
و رهایت کرده است از محمد بن مسلم که فرمود حضرت ابو جعفر علیه السلام
که عطا کن سائل را و اگر چه بوده باشد بر پشت اسبی یعنی مالک اسبی
بودن و سواری او را مانع صدقه دادن ساز و باید که کسی قدر صدقه را
علت رد سائل نشانند و هر چه که حاضر باشد و توانند و در چند کلام
باشد سائلان را بنوازند چنانکه سابقا در روایت محمد بن عمر بن زیاد
از حضرت امام رضا علیه السلام گذشت که آنحضرت علیه السلام با فرمود که اگر

پس کویک خود را نماند صدق کند بدست خود یا رجزانی یا قیسه و چیزی
و اگر چه که باشد و تمام انجلیت شریف اینست که بعد از آن فرمود
که پس بدستی که هر چیزی که از او کرده میشود بان چیز خطای و اگر چه
کم باشد بعد از اینکه صادق باشد نیت در آن عظیم است بدستی که
خداوند عزوجل میفرماید فَنِعْمَلْ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ یعنی پس هر
عمل کند هشتاد مویچه کوچک یا هشتاد ذره های هوا نیکوتر باشد
جزای آنرا فرموده است فَلَا تَحْزَمِ الْعُقْبَةَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعُقْبَةُ
فَكَ رَقِيقَةٍ أَوْ أَطْعَامٍ فِي يَوْمٍ ذِي سَعْيٍ يَنْتَظِرُهَا و آنست که در حدیثی
مستحکم است از آنست که دانسته است خداوند عزوجل که هر کس در حدیثی
نیت بر شک و قبه پس کرده باشد است اطعام نیم و سکنین را مثل آن
تصدق کن از و یعنی از برای آن پس که کوچک خود اینست تمام آن حدیث
و ترجمه آنست که هر کس اینست که در مقام سر زدنش بعضی از کفار فرموده که
پس نکذشت از عقبه بعد از آن خطاب بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
میفرماید که چه دانی تو که جیت عقبه یعنی سبب گذشتن از آن عقبه
و همانند کردن نیست از قید بندگی یا خوراندن طعام است در روزی
که صاحب کس سنگی باشد یعنی در وقتی که طعام بدش واری به هر چه
نیستی را که صاحب قرابت و خویشی باشد یا سکنی را که صاحب خاک باشد
یعنی بهر که بر خاک مینهد و حاصل این آنست که هر کس با انجلیت
شریف اینست که تصدیق نمودن هر چند بچیز بسیار کمی بوده باشد که

باینست خالص بود مانند از او کردن بنده سبب گذاشتن از عقبه میکرد
 و اصل حدیث دلالت میکند بر این که تصدق کردن بیک بار چندان بایک
 مشت خرما و امثال آن سبب بقاء فردی نداشت در روایت کرده است
 از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرمود حضرت رسول خدا صلی الله علیه
 و آله که تصدق کنید و اگر چه بصرای از خرما باشد و اگر چه بصرای باشد
 و هر چند که بفضله یعنی شتی باشد و هر چند که بعضی فضا باشد و اگر چه بیک
 خرما باشد و اگر چه نصف خرما بی بوده باشد پس هر که نیاید و نداشته
 باشد پس جمله نوی یعنی اگر آنجا که مذکور شد نداشته باشد بکفتار
 خوش و بیزی و ملائت سائل را ادا کند پس بدین معنی که احدی از شما
 ملاقات کننده خواهد بود سر خدا بر این خدای تعالی با و خواهد فرمود
 که ای آنکه درم توانا آنکه دانید ترا شنوا و مینا ایا قرار ندادم برای تو مال غنیمت
 پس میگوید بلی پس میگوید خدای تبارک و تعالی که نظر کن و ببین که چه
 پیش فرستاده برای نفس خود فرمود پس نظر میکند بر پیش روی خود
 پشت سر خود و از جانب راست خود و از جانب چپ خود پس نمی یابد هیچ
 چیزی که نگاه دارد پس سبب آن روی خود را از افش جهنم و در خصوص
 سائل مرد در شب وار شده است که رد میکند او را و در کتاب جامع
 از حضرت سید ابرار صلی الله علیه و آله روایت کرده است که از جمله اموری
 که مورث فقر و دروغی است رد کردن سائل مراد است در شب و روایت
 کرده است در کافی از حضرت ابی جعفر علیه السلام که فرمود که بود در جمله آنچه

در روایت کرده است از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرمود
 حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که رد کردن سائل را با و
 اگر چه بیک خرما باشد و ملائت سائل را ادا کند
 هم را که بدین سبب سبب فقر و کسالت

ساجات فرموده است خدای عز و جل بان موسی علیه السلام را که فرمود ای
 کرامی دار سائل را بختی اندک و قلیل یا رد کردن و جوابی نگو و جمل
 از برای اینکه چنین است که می آید ترا کسی که خدا افاض است و بچون که فرشتگان
 از فرشتگان رحمن سوال میکنند ترا و آنچه انعام کرده ام من ترا و تو
 میکنی از تو و آنچه عطا فرموده ام من ترا پس نظر کن و ببین که چگونه کنی
 یا چون تو اسان کنی ای موسی بن عمران و از حدیث شریف و از امامان
 دیگر معلوم میشود که ملائکه خداوند رحمن جهت امتحان بندگان بهشت
 فقر و درویشان بد خانها و نیز در مردمان یابند و از ایشان سوال میکنند
 تا کیفیت سلوک و برخورد و شکرگزاری و فرماینداری ایشان معلوم
 و بسا باشد که رد کردن فرشته از آن فرشتگان اخیری حجتی بوده باشد
 که بعد از آن بی فاصله و بدین سبب نعمت الهی از آن شخص رد کننده را مل
 کرده و تدارک بیشتر شود و بسیار کم است که چون نفی از کسی را مل شود
 دیگر باره با و رجوع کند چنانکه روایت کرده است در کتاب کافی از زید
 شحام که گفت شنیدم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که میفرمود نگو و جمل
 آورید عجا و رت نعمتها را و حد رد کنید از آنیکه منتقل شوند آن نعمتها از
 شما بسوی غیر شما بدانید و آگاه باشید که بدین معنی که از آنها منتقل نشدند
 از هیچکس هرگز پس نزدیک باشند که رجوع کنند بسوی او و هیچکس علی
 علیه السلام میفرمود که کم است آنیکه پشت کند چیزی پس اقبال کند و در آورده
 و همچنین رد کردن سائلان از غیر ملائکه نیز موث و اوالفت میکرد و چنانکه در

از احادیث شریفه وارد شده است از آنجمله روایت کرده است از حسیب بن حکیم
 از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرمود که هر که عظیم کرد نعمت خدای را و شایسته
 و سخت میشود و او مؤمن و رحمت مردمان پس طلب کند دوام نعمت را
 بود داشتن مؤمن و کشیدن رحمت و در هر وقت زوان در پایداری نعمت را
 پس گشت کسی که زائل گردد از نعمت پس نزدیک باشد که عود کند و برگردد
 بسوی او و این به جنایت از یکی از معتمدین و ثقات شنیدم که آنقدر
 و معتمد دیگر نام او را میدانست روایت میکرد که در دار السلطنة اصفهان
 مرد پیر بسیار پریشان بسیار بد حالی بود که ذنبیل گشوده در دست
 و بد و دکانها میکرد و بزبان حال از مردمان سؤال میکرد و همیشه
 بزبان آخه بود و هر چه نمیزد میکرد آنکه گاهی همین را میگفت که بیک
 کلمه پیش نگفتم آن شخص میگفت که روزی در کار و انشای زرگران بود
 دکان یکی از آشنایان نشسته بودم که این مرد پیآمد صاحب دکان بمن
 گفت میخواهی حکایت این مرد را بشنوی و او را طلبیده گفت سر گذشت
 خود را بگوی این مرد بسیار گریست و گفت من در زمان شاه صفی
 و اوایل جلوس شاه عباس ثانی انار استه تعالی بها نهاد و کار و انشای
 مقصود عصاره حججه داشتم و با سر تجارت مشغول بودم و در آن اوان
 تاجری بفرود و سامان من شود روزی جمعی از تجار در ترویس بمجلس
 مشغول بودند و در بسیاری از طلا و نقره و دیان حججه من جمع شد
 بود که ناگاه سائلی بدید حججه آمد و از من مبلغ یکصد دینار بپزید

من و او را نزد مردم دیگر باره الحاح کرد من گفتم برو چیزی حاضریت گفت
 ازین زرها که در اینجا بر سر هم ریخته اند به من با او رفتی کرد و گفتم هست
 و نمیدهم گفت چنانکه نعمت الهی را نمیکنی و ازین اندیشه می نمانی که
 مثل من باید حال ترا من شوی در غضب شده گفتم که استغفر الله که گو
 خدا خواست باشد که سراجی تو کنند باید فکر کنند آن در پیش کمان را
 شنید بر اشفت و گفت خدا قادر است و را غر شد هنوز از در حججه
 من چندان دور نشده بود که یکی از آن اسراء عظام که حسب الامر از علی
 چند نفر ایشان را در یکروز بقتل رسانیدند با زینتی تمام و اضطرابی
 تمام در حججه من دود و بزر بصدقه های متاع بپنهان کردند و در
 اوبی فاسله جمعی از ملازمان پادشاهی رسیده اول درها را بقتل
 رسانیدند و سر گرفته و تمام ما یعرف سر بتاراج بودند و معتز شده بود
 که هر يك از ایشان را در هر جای بیا بند و در خانه هر که باشند مال صاحب بزرگ
 تاراج و صاحبخانه را نیز بقتل رسانند و باین سبب در قتل من نیز بسیار
 تمام میشود و نه چون سر از آمدن آن امیر خبری نبود جمعی تجمعی بجان من
 کرده زحمتهای بسیار کشیدند و مکرر بعرض رسانیدند تا مرا از
 قتل رها نمایند و از آن زمان تا حال باین صورت و بدین منوال میگردم و سؤال
 میکنم و هرگز ازین فلاکت و اذیت خلاصی نیجات میشود بپس
 ده آن سائل و بشأت آن کلمه باطل و نظائر این حکایت در آثار سابقه
 مسطور و از ام با حسیه منقول و مذکور است لیکن چون شیطان بدین

راه قریب بی پایان و شلیت شهر و کمره و خوات اما برای
 وغالب مردم مانور ذهن در آمده است که امثال این امور درام ساده
 بوده است و اختصاص بایشان داشته و خود را از نظر افراد ایمان
 پنداشته اند و در این نحو حکایات که درین از منتهی تحقق شده باشند
 انبیا داشت و با تامل باید داشت که ائمه طاهرن و پیشوایان دین
 علیهم الصلوٰۃ والسلام شغل از آن بیشتر و اوقات از آن شریفتر بوده
 که از برای ما بپسرد و بایان قصه ام سابقه را میخواند باشند یا ملا
 بعضیت داشتن با مانی و تبکان میگذاشته باشند بلکه عرض
 ایشان بیدار کردن ما خفتگان و راه نمودن بکراهان بوده
 پس زهی خفتگی و بی کراهی و غفلت زدگی که بشنیدن تنها و همین
 بدانتن اوقات گفتا کنیم و همچنانکه سابقا دانسته شد که سالانرا
 ذکر کردن نامبارک و میسوم است و ممکنست که از ملائکه باشند
 و البته ذکر کردن ایشان موجب زوال لغت میشود همچنین احسا
 نمودن بایشان و تصدیق کردن بدهدیشان چنانکه گذشت باعث
 حصول لغت میشود و محتملست که از ملائکه باشند و البته احسان
 بایشان منشاء و ام نعمت و حصول برکت میگردد چنانکه روایت
 کرده است و کافی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرمود که ما مدیری
 بخدایت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و گفت بدستیکه من
 هستم بر عیال ضعیف الرکن کم چیز پس ایا هیچ چیزی هست که

یاری جویم بان بر زکا و خود پس نظر کرد حضرت رسول خلی صلی الله علیه و آله
 بسوی اصحاب خود و نظر کردند اصحاب بسوی آنجناب و فرمود
 که تحقیق که شنواید بجا این گفتار را و شنواید شمارا پس و خوا
 بسوی او مدی و گفت که بودم من مثل تو در روز و بود او را بمنزل
 خود و عطا کرد با و و شرفی را از تیر و بودند ایشان که خرید و
 فروخت میکردند و نیز و آن طلا و نقره است یعنی داد و ستد ایشان
 و از زمان بیاد چهای طلا و نقره بی میکرد بود و ائمه یکسفره از نبوت
 که معلق بود از پارچهای طلا و نقره بان سائل داد پس گفت آن مرد
 سر این هر را یعنی این هر را بمن میدی گفت اری پس گفت آن بیک قبول
 کن طلا و نقره خود را پس بدستیکه نیست من از جنیان و نه از آدمیان
 ولیکن من رسول و فرستاده شده ام از جانب خدای تا اینکه بیاورم
 ترا پس یافت ترا شکر کنند پس جزا دهد ترا خدای خیری عظیم و بگو
 که دعاء ملائکه مخصوصا در وقتیکه بامر الهی با امتحان بندگان آمده باشند
 و ایشانرا شکر گزار و فرمایند و بافت باشند البته مستجاب خواهد بود
 و از حضرت رسول خلی صلی الله علیه و آله و آله روایت کرد که خبر داد مرا جبرئیل
 از خداوند عالمیان که میفرماید که من اسم نمیکم ملائکه خود را بدانکه درین
 از برای کسی مگر آنکه دعاء ملائکه را در حق آنکس مستجاب میکنم و در کتاب
 کافی روایت کرده است که خداوند عالمیانرا ملکی چند هست که هر روز
 و در اسمان ناله میکنند که اللهم اعط کل متفق خلفا اللهم اعط

و از حضرت رسول خلی صلی الله علیه و آله و آله روایت کرد که خبر داد مرا جبرئیل
 از خداوند عالمیان که میفرماید که من اسم نمیکم ملائکه خود را بدانکه درین
 از برای کسی مگر آنکه دعاء ملائکه را در حق آنکس مستجاب میکنم و در کتاب
 کافی روایت کرده است که خداوند عالمیانرا ملکی چند هست که هر روز
 و در اسمان ناله میکنند که اللهم اعط کل متفق خلفا اللهم اعط

و از حضرت رسول خلی صلی الله علیه و آله و آله روایت کرد که خبر داد مرا جبرئیل
 از خداوند عالمیان که میفرماید که من اسم نمیکم ملائکه خود را بدانکه درین
 از برای کسی مگر آنکه دعاء ملائکه را در حق آنکس مستجاب میکنم و در کتاب
 کافی روایت کرده است که خداوند عالمیانرا ملکی چند هست که هر روز
 و در اسمان ناله میکنند که اللهم اعط کل متفق خلفا اللهم اعط

كُلُّ عَمَلٍ تَلْفَافٌ يَعْنِي خُذْ وَتِلْكَ عَطَاكَ نَبْرَافُاقُ كُنْتُمْ رَا عَظِيمٌ وَخُذْ وَتِلْكَ
 هِرَاسَاكُ كُنْتُمْ رَا تَلْفَافٌ جَسِيمٌ وَبِلَا نَكْرَ دَرَا حَادِثِ شَرِّهِ وَارَهْ شَدَهْ اسْت
 كَرِهَ كَاهْ دَرِ هِرَ وَرُوزِ سِرْفَرِ اَزْ سَالَا نَا صَدَقَهْ دَا دَهْ بَاشَنْدَ بَعْدَ اَزْ اَنْ رَدَّ
 كَرْدَنْ دِيكَرَ اِنْ قَصُورِي نَدَا رَدَّ چنانكه رَ اَيَاتِ كَرِهَهْ اسْتِ دَرَكَا نِ اَزْ عِلْمِي
 بِنِ اِي حَزَهْ كَرِهَتْ شَنِيدِم اَزْ حَضْرَتِ اَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَرِهِي مَرُودَ
 دَرْ سَوَالِ كُنْدَكَا نِ بَعْنِي دَرِ بَارَهْ اَيْشَانِ مِي فَرُودَ كَمَا طَعَامُ كُنْدِي سَبَا
 اَكْرَ خَوَاهِيْدَ كَرِ يَادَهْ كُنْدِي بِيْنِ يَادَهْ كُنْدِي وَاَكْرَ نَبْرَافُاقُ حَقِيقِي كَرَا كَرِهَهْ اَللهُ
 حَقِي اَنْزُو زِ خُودَرَا وَچنانكه مَكْرَهْ دَا فُسْتَهْ شَدَهْ اَكْرَ سَالِي رَا كَرِهَنْدَ بَا يَدِ
 كَرِهَدَرِ شَقِي وَنَا خُوشِي نَبُودَهْ بَاشَدَ بَلَكَمَ مِي بَا يَدِ كَرِهَ هَوَا رِي وَبَحْثَانِ نَكْرِي
 وَجَمِيلِ وَكَلِمَاتِ نَرَمِ اَيْشَا نَا خُوشَنُودَ سَا زَنْدَ بَجُورِي كَرِهَدَلِ شَكْسْتَهْ وَبَكْرِ
 خُسْتَهْ نِيَا شَنْدَ چِهْ رَدَّ جَمِيلِ وَكَلِمَاتِ نَرَمِ خُصُوصَا اَزْ كَسَا نِي كَرِهِي
 نِيَا يَنْدَ كَرِهَدَلْ دَهَنْدَ يَا سِرْفَرِ دَا دَهْ بَاشَنْدَ جَارِي بَجَرَا يِ صَدَقَهْ دَا دَهْت
 بَلَكَمَ هِجَانِ نَكْرَهْ دَرِ فَرَا نِ عَجِيدَ وَارَهْ شَدَهْ اسْتِ بَهْتَرَا نِ صَدَقَهْ دَا دَهْت
 بَا اَذِيْتِ رَسَا يَنْدَنْ وَدَرِ شَقِي كَرِهَنْ بَاشَدَ چنانكه فَرُودَهْ اسْتِ قَوْلُ مَعْنِي
 وَتَقْوَمُ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعُهَا اَذَى كَرِهَ رَجُلٌ اِنْ اِيْنِسْتِ كَرِهَتَا رِي
 نِيَكُو وِدَرِ كَزْ شَتَفِي اَزْ دَرِ شَقِي بَحْثَانِ مَحَالِ وَغُفُو كَرْدَنْ اَزْ اَلْحَاجِ وَابْرَامِ
 اَوْ بَهْتَرَا اسْتِ اَزْ صَدَقَهْ كَرِهَتَا بَعْدِ اَنْ كَرْدَدَ وَاَذِي دَرَا يَدِ اَزْ اَذِيْتِي دَسَا بَقَا
 دَا فُسْتَهْ شَدَهْ كَرِهَتَا شَتَفِي وَاَذِيْتِ رَسَا يَنْدَنْ صَدَقَهْ رَا بَا طَلِ سِي كُنْدَ
 وَبَا يَدِ دَا دَهْت كَرِهَدَرَا حَادِثِ شَرِّهِ وَارَهْ شَدَهْ اسْتِ كَرِهَ كَاهْ عَطَا كُنْدِي

سَالَا نَا بِيْنِ تَلْفَافٌ كُنْدِي اَيْشَا نَا دَا عَا كَرْدَنْ بَعْنِي طَلَبِ دَعَا اَزْ اَيْشَا
 بَكُنْدِي وَبَكْرِيْدَ بَا اَيْشَانِ كَرِهَا يِ طَلَابِ شَادَا عَا كُنْدِي بِيْنِ بَدَرِ شَتِي كَهْ
 سَتَجَابِ مِي شُودَ دَعَا يِ اَيْشَانِ دَرِ بَارَهْ شَمَا وَسَتَجَابِ نَمِي شُودَ
 بَرَا يِ اَيْشَانِ دَرِ حَقِيقِي خُودِ شَانِ وَدَرِ دَوَابَقِي وَارَهْ شَدَهْ اسْتِ كَرِهَقِي
 خَوَارِ شَادَا يَدِ عَا كَرْدَنْ هِجَانِ كَرِهِي بِيْنِ بَدَرِ شَتِي كَرِهِي سَتَجَابِ مِي شُودَ بَرَا
 مِي شُودِي وَفَرَا نِي دَرِ بَارَهْ شَمَا وَسَتَجَابِ نَمِي شُودَ بَرَا يِ اَيْشَانِ وَدَرِ
 نَقْصَا يِ اَيْشَانِ وَبِلَا نَكْرَهْ چنانكه دَرِ دَا دَهْنِ صَدَقَهْ رَوَابِ عَظِيمِ وَنَا
 بِيَا رِي بَاشَدَ دَرِ سَا يَنْدَنْ اَنْ بَدَرِ اَيْشَانِ نَبْرَافُاقُ وَنِيَا يَنْدَ
 اَنْ هِرَ چِنْدَ بَوَاسِطَهْ بِيَا رِي بَاشَدَ وَهِجَانِ دَرِ كَرِهَقِي اَنْ اَزْ بَا يِ
 اَيْشَانِ هَمَا نِ قَوَابِ وَنَمَرَهْ مِي بَاشَدَ چنانكه رَ اَيَاتِ كَرِهَهْ اسْتِ دَرِ كَفِي
 اَزْ حَضْرَتِ اَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَرِهِي مَرُودَ اَكْرَ جَارِي شُودَ مَعْرُوفِ وَحَا
 وَهَشْتَا وَكَفِ هِرَا يَنْدَ مَرُودَ بَا يَشَدَهْ اَيْشَانِ اَزْ غَيْرِ اِيْنَكِهْ كَرِهَدَلْ صَا حَا بَا نِ
 اَنْزُو اَوْ چِيْزِي دَا بِيْضَا رَا يَتِ كَرِهَهْ اسْتِ اَزْ جَمِيلِ بِنِ دَرَا جِ اَزْ اَخْبَرِ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ دَرِ رَهِي كَرِهِي دَهَنْدَ رَهْمَا رَا بَا رَا اِيْنَكِهْ تَقْسِيْمِ كُنْدَا بَقَا رَا
 فَرُودَ جَارِي مِي شُودَ بَرَا يِ دَا چِهْ جَارِي مِي شُودَ بَرَا يِ عَطَا كُنْدَهْ وَكَمِ كَرِهِي
 عَطَا كُنْدَهْ اَزْ سَرِ دَا وَهِيْجِ چِيْزِ وَبَا يَدِ دَا دَهْت كَرِهِي بَرِيْنِ صَدَقَهْ صَدَقَهْ
 كَرِهِي اَزْ سَوَالِ كَرْدَنْ مَحْتَا جَا نِ دَا دَهْ شُودَ بِيْنِ تَا وَفَا دَا يَدِ كَرِهَقِي وَدَرِ
 وَحَا جَمْعَانِ اَزْ مَضْطَرِّ سَوَالِ كَرْدَنْ وَطَلَبِيْدَنْ حَا جَتِ خُودِ نَسَا زَدَ چنانكه
 رَ اَيَاتِ كَرِهَهْ اسْتِ دَرِ كَفِي اَزْ حَضْرَتِ اَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَرِهِي مَرُودَ

و یکی ابتدا کردنت و آن کسی که عطا کرده تواند بعد از سوال کردن
مکافات نگرفته تواند مگر با نچه بد کرده است سر تا از روی خود
در بایت کرده است از حضرت ابی عبد الله علیه السلام در جمله حدیثی که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام و التسلیم بفرمایند که هرگاه من عطا کنم
که امیدوارم از من مگر بعد از سوال کردن و بعد از آن عطا کنم
او را پس عطا نگرفته ام من او را قیمت آنچه اخذ کرده و گرفته ام از او
آن از بجهت است که بد رستنی که من در عرض این در آورده ام
او را که بدهد و بد کند سر روی خود را که می آید از او در خاک از برای
پروردگار خود و پروردگار من در نزد بندگی کردن او سر پروردگار را
و طلب کردن حاجت های خود بسوی او پس هر که بکند این کار را
برادر مسلم خود و حال اینکه دانسته باشند که آن برادر مسلم خود
صله و معرفت او هست پس راست نگفته است با خدای در دعای
که از برای برادر مسلم میکند آنجا که آرزو میکند برای او بهشت را
پس زبان خود و بخل میورزد بر او بحطام از مال خود و حطام بمعنی خود
و شکسته شده و بریزه چیزهاست یعنی بجز یک قدری از مال خود
و آن بجهت اینست که بنده گاهی میگوید در دعاء خود اللهم
اغفر للمؤمنین و المؤمنات یعنی خداوند ما را و مؤمنان و مؤمنات را
پس هرگاه دعا کند برای ایشان با مرشدش پس تحقیق که طلب کرده است
برای ایشان بهشت را پس ایضا ف نگرفته است هر که بکند این کار را

و ثابت و محقق نگردد از او بگردار و حاصل آنچه شریف اینست که
اگر وی بنده مؤمن را نقد و قیمت زیاده از آنست که حطام فانی دنیا
نمون آن تواند شد و رعایت حق ایمان اینست که قیمت نگرفته دفع
حاجت برادر خود میکرده باشند و اگر چنانکه ناری او را گرفته
و قیمت آن بجهت است که قابلیت سجده کردن و برخاستن مال دنیا بر درگاه
پروردگار عالمیان در هنگام عبادت و در مقام طلب حاجت دارد
و ازین عظمت قدری و جسیم تر قیمت می خوانند و بهای حطام
بیشتر دنیا از دیگرند از آنجا و ندهند پس بخل در زیاده خواهند بود
بر او بجهت چیزی قدری و حق ایمان از آنقدر قیمت برای او قرار
نداده خواهند بود که بهای آن تواند شد پس دفع خواهد بود که
قیمت ایمان از آنقدر میداند که طلب بهشت از برای او میکند
بسیب ایمان و حال اینکه بهشت را نقد بغایت عظیم است
پس آن دعا کنند یاد در طلب بهشت برای او در دفع کوه و کاذب
یاد را اعتقاد کردن بعظمت قدر بهشت یاد را اعتقاد داشتن
بعظمت قدر ایمان و بر هر قدر بر با خداوند عالمیان در دفع گفته است
در یکی ازین سبب یاد در همین آن و از اینجا استفاده میشود که چگونه
خواهد بود حال کسی که با وجود سوال و تحقیق آبرو برادر مؤمن خود
رود کند و بعد از آن چگونه خواهد بود حال آن کسی که آن را بدست می
و سخنان بد کند و حال اینکه رعایت کرده است در کافی بجهت نمودن

از حضرت ابی عبد الله علیه السلام از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که
 یا علی بدینست که خدای کریم باینده است فقر و درویشی را امانتی در نزد
 خلق خود پس هر که بپوشاند از اعطای خدای شایسته ثواب و اجر
 صائم و قائم یعنی کسی که روزه ها روزه گیرد و شبها و بختها روزه دارد
 و بر که افشا و اظهار کند از اجسوی کسی که قادر باشد بر قضا کردن حاجت
 او پس نکند پس تحقیق که گشته است او را بداند و آگاه باشد که بگوید
 که او گشته است او را بداند و بداند و بداند و بداند و بداند و بداند و بداند و بداند
 او را با آنچه بخرج کرده است اندک و کم حاجت او را بر نواورده است
 و روایت کرده است در اصول کافی از معتمد بن خنیس از حضرت
 ابی عبد الله علیه السلام که گفت عرض کردم بخدمت آنحضرت که چیست
 حق مسلمان بر مسلمان فرمود که برای او هفت حق واجب میباشد
 که نیست از آنها حق میگوید که آن بر او واجبست که اگر ضایع کند آنرا
 چیزی را و در بعضی نسخها حق را بیرون میرود از ولایت و دوستی
 خدای و طاعت او و نمیباشد مرخصی را در او یعنی در آن ضایع کننده
 حق مسلمان هیچ غصبی عرض کردم من بخدمت آنحضرت که بفرماید
 شوم من فدای تو چیست آن حقوق فرمودای علی بدستی که شرفست
 و از نه ام میفرم از یک ضایع کنی و حفظ کنی و بدانی و عمل بناوری که
 که هر که در خدمت آنحضرت که لا قوه الا بالله یعنی هیچ توفیق نیست
 مگر باری خدای پس تفصیل حقوق را بر میزاید و در بطی حق هفتم

فرموده است که چون بدانی تو که مرا و حاجتی است مبارک کنی پس
 بر آوردن آن و بجا سازی او را باینکه درخواست کند از تو از او بکن
 مبارک کنی مبارک کنی و همچنانکه سابقا مکرر مذکور شد پس
 صدقه ها صدقه بخودشان محتاج و بر ایشانست چه در ویش ایشان
 از همگان در پیش و اهتمام در باره ایشان بیش از پیش است و محتاج
 ایشان سهام صدقه و احسان را آساج و کشیدن کارهای سخت است
 و سختیهای ایشان لابد و کلا علاج است و تا ایشان باشند بیکران
 دادن بجا و بیوقع و بمنزله وضع شی در غیر موضع است و از علیه
 فضیلت و کمال بلکه شاید تا نکفت که از زبور قبول درگاه حضرت
 عاری خواهد بود و همچنانکه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 که لا صدقه و ذوق حرم محتاج یعنی صدقه کامله یا صدقه مقبوله میباشد
 و حال اینکه صاحب دینی یعنی خویشی محتاج بوده باشد و روایت کرده است
 در کافی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرمود پس سید الله از حضرت رسول
 خدای صلی الله علیه و آله که کدام صدقه افضل است فرمود بر صاحب
 کا شیخ یعنی بر خویشی که در باطن علالت داشته باشد یا بسبب دشمنی
 اعراض از یکس میگوید باشد و روایت کرده است از همانحضرت
 که فرمود که فرموده است رسول خدای صلی الله علیه و آله که صدقه بده است
 و قرین بخدمه و صله برادران و من به بیت و صلوات بر بیت و بیت
 یعنی ثواب و اجر هر یک باشد و بدانی که گویا و ثواب جلال

بن علی فتال بنشای بوری علیه السلام در کتاب روضه الواعظین از حضرت
 صلی الله علیه و آله فرمود که هر که خواست باشد توسل را یعنی وسیله
 بسوی من و این را کرده باشد برای او در نزد من نفی و احسان که شفا
 کنم من از برای او بسبب آن نعمت و احسان در روز قیامت پس باید
 که صله نماید یعنی احسان کند اهل بیت سرا و داخل کند سر و در خوشحال
 برایشان یعنی خوشحال گرداند ایشان را بر یکی و احسان و ایضا روایت
 کرده است در همان کتاب از همان جناب صلی الله علیه و آله فرمود
 هر کس صله و احسان کند احدی از اهل بیت سرا در سرای این دنیا بقبر
 مکافات دهم من او را در روز قیامت بقضای و جنانکه سابقا
 دانسته شد قیراط حساب از زمان مبلغ سی و یکصد و نیم نوبت
 و در تفسیر قطار در نزد اهل تفسیر و لغت اختلاف بسیار است
 بعضی گفته اند که هزار و دویست اوقیه است و بعضی از اصحاب بیت
 و بعضی مقدار پر شده بسویست کازری از طلا و بعضی چهار هزار شرفی
 میدانند و در حدیث وارد شده است که قطاری بازده هزار شقال است
 از طلا و شقالی بیست و چهار قیراط است که کوچک ترین آن قیراطها
 مثل کوه احد و بزرگترین آنها ما بین آسمان و زمین است و در کتاب
 معانی الاخبار روایت شده است که هر قطاری از سنات هزار و
 دویست اوقیه و هر اوقیه عظیمتر از کوه احد است و روایت کرده اند
 شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه در کافی و مختصر بابیه
 در فضیلت اهل بیت و در فضیلت اهل بیت و در فضیلت اهل بیت و در فضیلت اهل بیت

بن علی فتال بنشای بوری علیه السلام در کتاب روضه الواعظین از حضرت
 صلی الله علیه و آله فرمود که هر که خواست باشد توسل را یعنی وسیله
 بسوی من و این را کرده باشد برای او در نزد من نفی و احسان که شفا
 کنم من از برای او بسبب آن نعمت و احسان در روز قیامت پس باید
 که صله نماید یعنی احسان کند اهل بیت سرا و داخل کند سر و در خوشحال
 برایشان یعنی خوشحال گرداند ایشان را بر یکی و احسان و ایضا روایت
 کرده است در همان کتاب از همان جناب صلی الله علیه و آله فرمود
 هر کس صله و احسان کند احدی از اهل بیت سرا در سرای این دنیا بقبر
 مکافات دهم من او را در روز قیامت بقضای و جنانکه سابقا
 دانسته شد قیراط حساب از زمان مبلغ سی و یکصد و نیم نوبت
 و در تفسیر قطار در نزد اهل تفسیر و لغت اختلاف بسیار است
 بعضی گفته اند که هزار و دویست اوقیه است و بعضی از اصحاب بیت
 و بعضی مقدار پر شده بسویست کازری از طلا و بعضی چهار هزار شرفی
 میدانند و در حدیث وارد شده است که قطاری بازده هزار شقال است
 از طلا و شقالی بیست و چهار قیراط است که کوچک ترین آن قیراطها
 مثل کوه احد و بزرگترین آنها ما بین آسمان و زمین است و در کتاب
 معانی الاخبار روایت شده است که هر قطاری از سنات هزار و
 دویست اوقیه و هر اوقیه عظیمتر از کوه احد است و روایت کرده اند
 شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه در کافی و مختصر بابیه
 در فضیلت اهل بیت و در فضیلت اهل بیت و در فضیلت اهل بیت و در فضیلت اهل بیت

در فضیلت اهل بیت است حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله که هر که احسان کند
 بسوی یکی از اهل بیت من یعنی یا مکافات دهم من او را یا احسان در روز
 قیامت و ایضا روایت کرده اند از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرموده
 رسول خدای صلی الله علیه و آله که هر که من شفاعت کند ام در روز قیامت
 هر چهار صنف را که چهار آورده باشند که کنایه از اهل بیت است یا یعنی این باشد
 که او اگر چهار صنف باشد یا چهار کنایه از اهل بیت است که باری کرده باشد
 ذریت سرا و هر که بداند که کرده باشد مال خود را بذرت من در روز قیامت
 و هر که کرده است داشته باشد ذریت سرا بزرگان و دل و سر و هر که کرده
 باشد در حاجت های ذریت من هرگاه دانه شده باشند یا دانه شده
 باشند ایشان و در کتاب فقیه گفته است که هر که حضرت صادق
 علیه السلام چون روز قیامت شود ندانم کند منادی که ای خلافت خاموش
 شوید پس بدین معنی که محمد صلی الله علیه و آله میفرماید که شما سخن گوید
 پس خاموش میشوید خلافتی پس بر میخیزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و میفرماید ای کرم خلافتی هر کس را بوده باشد در نزد من نفی یا شقی
 یا احسانی باید که بر خیزد تا مکافات دهم من او را پس میگوید خلافتی
 که بدان و مادران مافذای تو یا کلام نعمت و کلام ست و کلام احسان
 ما را میتوانی بدی یعنی بر تو بلکه در نعمتها و منتها و احسانها مر خدا را
 و رسول او را ست بر جمیع خلافتی پس میفرماید بایشان که بدی چنین است
 که میگوید هر کس جای داده باشد یکی از اهل بیت سرا یا یکی که کرده باشد

بن علی فتال بنشای بوری علیه السلام در کتاب روضه الواعظین از حضرت
 صلی الله علیه و آله فرمود که هر که خواست باشد توسل را یعنی وسیله
 بسوی من و این را کرده باشد برای او در نزد من نفی و احسان که شفا
 کنم من از برای او بسبب آن نعمت و احسان در روز قیامت پس باید
 که صله نماید یعنی احسان کند اهل بیت سرا و داخل کند سر و در خوشحال
 برایشان یعنی خوشحال گرداند ایشان را بر یکی و احسان و ایضا روایت
 کرده است در همان کتاب از همان جناب صلی الله علیه و آله فرمود
 هر کس صله و احسان کند احدی از اهل بیت سرا در سرای این دنیا بقبر
 مکافات دهم من او را در روز قیامت بقضای و جنانکه سابقا
 دانسته شد قیراط حساب از زمان مبلغ سی و یکصد و نیم نوبت
 و در تفسیر قطار در نزد اهل تفسیر و لغت اختلاف بسیار است
 بعضی گفته اند که هزار و دویست اوقیه است و بعضی از اصحاب بیت
 و بعضی مقدار پر شده بسویست کازری از طلا و بعضی چهار هزار شرفی
 میدانند و در حدیث وارد شده است که قطاری بازده هزار شقال است
 از طلا و شقالی بیست و چهار قیراط است که کوچک ترین آن قیراطها
 مثل کوه احد و بزرگترین آنها ما بین آسمان و زمین است و در کتاب
 معانی الاخبار روایت شده است که هر قطاری از سنات هزار و
 دویست اوقیه و هر اوقیه عظیمتر از کوه احد است و روایت کرده اند
 شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه در کافی و مختصر بابیه
 در فضیلت اهل بیت و در فضیلت اهل بیت و در فضیلت اهل بیت و در فضیلت اهل بیت

بایشان یا پوشانیده باشد ایشانرا از برهنگی یا سیر کرده باشد که سنه
ایشانرا پس باید بر خیزد تا مکافات دهم من او را پس بر خیزد و بمائی
که کرده اند آنها را پس می آید خدا از نزد خدای تعالی که ای محمد ای حبیب
تحقیق که کردیم من مکافات ایشانرا بسوی تو یعنی اختیار دارا بر
گذاشتم پس ساکن کردن تو ایشانرا از بهشت در هر پایی که خواهی فرست
که پس ساکن میسازد آنحضرت صلی الله علیه و آله ایشانرا در وسیله
در جایی که محبوب غیب باشد ایشان از محمد صلی الله علیه و آله و اهل
او صلوات الله علیهم اجمعین یعنی در جایی که همیشه ایشانرا صلوات
علیهم اجمعین ترانند دید و بخت با سعادت ایشان ترانند رسید
و وسیله بالاترین درجات بهشت و مردیست که از برای وسیله
هر از پله میباشد که مابین هر پله تا پله دیگر مقدار دویدن است نجابت
صد سال و آن پله بعضی جوهر بعضی باقوت و بعضی طلا و بعضی
نقره است پس می آورند و وسیله را در روز قیامت و نصب میکنند
از اباد رجهای پیغمبران و آن مانند مامات در میان ستانگان
پس باقی نمی ماند در آن روز هیچ پیغمبری و نه هیچ صدیقی و نه هیچ پیغمبری
مگر اینکه خواهد گفت خوشا آن کسی که ایند رجه درجه اوست و آن
درجه حضرت پیغمبر و ائمه طاهرين علیهم السلام است و در احادیث شریفه
وارد شده است که عظیمترین لذتهای اهل بهشت رسیدن بخت
و دیدن روی مبارک حضرت پیغمبر و اهل بیت ایشانست صلوات الله

علیهم اجمعین و ازین حدیث شریف مستفاد میشود که هیچ علی فضیلت
اعانت و رعایت ذریت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نمیتواند رسید
و هیچ طاعتی از آن بهتر نتواند بود و اگر تفاوت مراتب طاعات و فضیلت
انها از یکدیگر بسبب زیادتی و تفاوت در ثواب میباشد و هر عملی که
ثواب آن بیشتر است و اجر آن عظیمتر است از عملهای دیگر بهتر
و فاضلتر است و معلوم است که هیچ عملی نیست که ثواب آن رسیدن
بدرجه و مرتبه بهترین خلق خدا صلی الله علیه و آله و آله بوده باشد هر چند عمل
همه پیغمبران علیهم السلام باشد زیرا که ایشانرا نیز رسیدن بدرجه آنحضرت
میشتر است و اندر جبهه عالی مخصوص مرتبه و فیض آنجناب است و
دیگر بر آن مرتبه نتواند بود هر چند پیغمبر مرسل یا ملک مفرست بوده باشد
واعانت و رعایت ذریت آنحضرت مورث چنین سعادت و شرف چنین
کرامتی نمیکرد و دانسته شد که بهترین لذتهای اهل بهشت دیدن آنجناب
و اهل بیت اطیاب ایشان است و هر یک از اهل بهشت را آن لذت
بقدره عمل بیشتر میتواند شد و همیشه از برای هر کس بیشتر نیست و رعایت
ذریت آنحضرت صلی الله علیه و آله باعث این میشود که همیشه آن لذت
بیشتر باشد پس هر عملی ازین فاضلتر و جبرطاعتی ازین کاملتر نمیتواند بود
و قطع نظر از بزرگبخت داشتن بذریت آنحضرت و مودت نمودن
با ایشان که عاشقانها و رعایتها با تمام کلام و تابعی است نزد رسالت
و پیغمبری آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم است چنانکه خداوند عالم

نمیتواند

243

شبهه ای این عمل ناشی باشد هر چند تفاوت میان آن و این
بقدر تفاوت میان پیغمبری دیگران و پیغمبری حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله را جمیع بوده باشد نیز نبوده و اگر بدان نیز نه رسالت
یکی از ایشان میگردید و در کتاب جامع الاشیاء از حضرت سید
ابراهم صلی الله علیه و آله روایت که آنحضرت فرموده گرامی دارید
همه اولاد و فرزندان مرا صالحان و شایسته تگزارا برای خدا و
طاعتان و بدکاران را برای من و از خصمیت شریف نیز بلند می گردید
این سلسله و رفعت در همه این طایفه مجیدی که زیاده ازان نتواند
و بیش ازان تصور نتوان نمود معلوم و مستفاد میگردد زیرا که
فرزندی بواسطه آدم و نوح با آنهمه قدر و شان مورث اکرام و
موقر قایل و کفایان نمیتواند و انتساب بجناب سید
ابراهم با واسطه بسیار موجب محبت و اکرام سید بزرگوار
میگردد پس چه مرتبه ازین رفعت و چه قدرتی ازین منبعث نشود
میتوان نمود و این همه از بلندگی قدران بزرگوار و رفعت درجه
ان عالی بقدر است صلی الله علیه و آله و سلم و با باشد که در انوقت
ان سیدی که بوسیله اکرام و رعایت او دیگران بدرجه شفاعت
و برتبه وسیله که افضای مراتب کرامت میرسند خود سیدی
کردار مستحق نام و مستوجب تحسین که کار بوده باشد و با
ان در اکرام و رعایت ایشان اینهمه نتائج و ثمرات باشد و چگونه

[illegible]

چنین نباشند و حال اینکه صلاح و خوبی پدری مورث رعایت
فرزندان تا بجای میگرد که خداوند حکیم و بیغیر و بیخیر
محافظت کنج آن دو تیمم کرده و مبارکه که کفایت کند کویاست
که دیوار خراب ایشان را بسبب صلاح پدر ایشان تجدید و ترمیم
کنند و در تمام سیر مذکور است که در میان آن دو تیمم و آن مرد صالح
هفت بد فاصله بوده است و در طی راه باقی از حضرت ابراهیم
علیه السلام مذکور است که آنحضرت فرمود که میان آن دو پسر و آن بد
صالح هفتاد بد فاصله بود و خدای حفظ حرمت آن دو پسر کرد
برای صالح بودن آن بد و در طی راه باقی از آنحضرت علیه السلام
مذکور است که میان دو طفل تیمم که حضرت برای ایشان دیوار ساخت
و میان آن پدری که برای صلاح او خدای حضرت را مامور ساخت که دیوار
برای ایشان بسازد هفتصد سال فاصله بود و سادات کرام از
زمان حضرت آدم علیه السلام تا آخرین پدر بزرگوار ایشان از ائمه
اطهار همیشه پدران ایشان با پیغمبر یا وصی پیغمبر بوده اند و نطفه
ایشان همواره از اصلاط طاهره بارها طیبه منتقل میشده و از
زمان آدم تا این دم پنجاست کفری یا اتفاقی آلوده نگشته و بلوث
و سفاحی ملوث نگردیده و در حین مجرای ملائکه در صلب آمده
و در کشتی بانوح هفتین و هجده و در آتش نمرود با ابرهیم خلیل
رفیق و ندیم و در فراگاه خداوند و در دود با اسمعیل در جحر قدس انقیاد

و تسلیم و در شب معراج با محمد مصطفی و در روز اخواب رفیق
علی مرتضی علیه السلام بوده اند و ایشانند اقا زادگان این امت و ایشان
سادات این ملت و ایشانند سلاله نبوت و امامت و ایشانند
خانواده شرف و بزرگی و عزت و ایشانند معادن علم و حکمت
و ادب و خلت و وجود خداوند و در دود بطفیل این طائفه همه عالم
پوشیده و شناسایی حضرت معبود همین این سلسله معبود
بنی آدم رسیده بحران حضرت فاطمه زهرا ایشان و بزرگان
خدا بزرگوری ایشانند شیوگان تحفه مصطفی ایشان و فرزندان
علی مرتضی ایشانند چه شرف و بزرگی در عالم تصور توان نمود
که در ایشان بوده و کدام عزت و بزرگوار و رفیع آدم فرزند توان
نمود که ناشی از ایشان نگردیده است نظر در روی نیکان ایشان
عبادت و موقت و دوستی بدان ایشان طاعت است در عین
اخبار الرضا و رضا الواعظین از حضرت علی بن موسی علیه السلام
مردیست که آنحضرت فرمود که نظر کردن بسوی ذریت ما عباد
پسر عرس کردند با حضرت که یابن رسول الله یا نظر کردن بسوی
اما ما ان شاء الله عبادت با نظر کردن بسوی جمیع ذریت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمود بکمر نظر کردن بسوی جمیع ذریت پیغمبر صلی الله
علیه و آله عبادت ما دام که مفارقت نگردیده باشند منهاج و در
او را و ملوث نشده باشند بمعصیتها و در کتاب امامی ایشان

ابو عبد الله جعفر بن محمد
صاحب

و روضه الواعظین از حضرت اهل بیت موسی علیه السلام مرویست که
چون روز قیامت شود جمع کند خدای تعالی اولین و آخرین را در
یک زمین پس فرموده میگردد ایشان را تا یکی وظلت شدیدی که هر
بفریاد و فغانی آیند بدگاه پروردگار خود و میگویند کرای
پروردگار ما بکش و زائل گردان از ما این ظلمت و تاریکی را فرمود
که پس روی بخشرد و درند که هر چه راه میرود نور از پیش روی ایشان
و روشن کنند آن نور زمین قیامت را پس میگویند اهل بخشش که
ایشان بنحیران خطایند از جانب حق تعالی رسد که ایشان بفرمود
نیستند پس گویند که ایشان ملک اند اندازند از نور خدای تعالی
که ایشان ملائکه نیستند پس گویند که ایشان شهیدانند ملائکه
خدای تعالی رسد که ایشان شهیدان نیستند پس گویند که ایشان
ایشان پس ندانند با ایشان کرای اهل بخشش پس رسید از ایشان
که کیستند شما پس همه اهل بخشش گویند که بستیید شما کیستند ما را
ما در تبت محمد رسول خدا ایم ما اولاد علی ولی خدا ایم ما مخصوصان
بکرامت خدا ایم ما ایمان و مطمئن ایم پس ندانند با ایشان رسد از نزد
خدای تعالی که شفاعت کنید در محبان خود و اهل وقت خود و شفاعت
خود پس شفاعت کنند ایشان و شفاعت ایشان قبول کرد
و از یحیی شریف کرامت و عزت اخیرت ایشان نیز معلوم
کردید پس جامع کرامت و عزت دنیا و آخرت ایشانند ^{و کما فی}

که ایشان شهیدان نیستند معلوم میشود که مراد از علی بن ابی طالب
و ائمه است غیر ائمه ظاهرین علیهم السلام اند از سایر اوقات زیرا که
همه ائمه ظاهرین علیهم السلام شهیدان بوده اند و باجماع و جامع الانبیا
از حضرت سید ابی اهل بیت علیه السلام مرویست که واجب و ثابت
شده است شفاعت من سر کسی که گناهات کرده است در تبت را
بدست خود و زبان خود و مال خود و همین حدیث بقضای از برای
اسید و از ان شفاعت از حضرت صلی الله علیه و آله کافیت در
اعتقاد داشتن بوجوب و لزوم اعانت و رعایت ذریت انجمن
بر همت این است چه هر را در روز قیامت نهایت احتیاج بشفاعت
انجناب حاصل است و هیچکس از ان مستغنی نتواند بود و این
معنی باعث لزوم و وجوب شفاعت میگردد پس چه چیز از ان
ضرورتی نتواند بود و باید دانست که چند نکته در نصرت و رعایت
ایشان و موافقت داشتن با ایشان این همه ثواب و ثمرات میباشد
در خدایان و اهانت ایشان و عداوت کردن با ایشان که عرض
عام این روزگار و خاصه اهل این دیار است مقابل انفا از عقاب
و وبال خواهد بود در کتاب روضه الواعظین از حضرت سید
المرسلین صلی الله علیه و آله مرویست که هر که دوست داشته باشد
حق تعالی را پس کسی که از سر بر است با منافق است و با از نا بهر سید است
و با هریت که عمل بهر سید است با و با و در غیر این در حق و در انکار

صلی الله علیه و آله مرید است که فرمود که چون بایستیم من در مقام محو از این
شفاعت کنم در باره صاحبان کناهان کبیره از امت خود پس قبول
فرماید شفاعت مرا خدای تعالی در باره ایشان و بجزا قسم که قبول
شفاعت من نمیکند در باره کسی که ایذاء کرده و آزار رسانیده
باشد ذریت مرا یعنی که من در باره ایشان شفاعت نخواهم کرد
چون نگذا اهل شفاعت نیستند نه اینکه شفاعت میکنم و قبول
نمیشود و از این حدیث شریف و همچنین از حدیثی که از آنحضرت
علیه و آله مرید است که فرموده است که در خبر کرده ام من شفاعت خود
از برای اهل کباب از امت خود ظاهر و مستفاد میشود که ایذاء و آزار
ذریت آن بزرگوار از کناهان کبیره بالاتر و از همه آنها عظیمتر بلکه
از جمله کناهان داخل در نوع دیگر است بحدی که صاحب آن از استحقاق
و قابلیت شفاعت و از داخل بودن در امت بیرون میرود چنانکه
در تفسیر آیه کریمه و کسوف یعطیک ربک فترجی که ترجمه آن اینست
که و البته بزودی عطا کند ترا پروردگار تو پس تو خوشنود شوی یعنی
مرتب شفاعت را در باره کینه کاران امت بخوی بنوع عطا فرماید
که گوی بیست سال و من را حق شنم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
مرید است که آنحضرت صلی الله علیه و آله را حق نشود که احدی از امت
او در دروغ باشد و حق تعالی در قرآن مجید فرموده است و لا
تشفعون الا لمن ارتضى یعنی و شفاعت نمیکند شفاعت کنندگان

مگر هر کسی که پسندیده است او را خدای تعالی پسندیده است
او را چنانکه از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده است یا پسند
او را از برای شفاعت چنانکه در تفاسیر مذکور میشود پس معلوم
میشود که آزار رسانندگان ذریت آنحضرت از پسندیدگان برای
شفاعت و دین ایشان پسندیده خلأ وند عالمیان و خود داخل
در ذریت امت افعالیشان بخوانند بوجه در کتاب روایت شده است
از حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله مرید است که فرمود که هر که
ایذاء و آزار کند بگویی از مرا پس تحقیق که ایذاء و آزار کرده است
مرا و هر که ایذاء و آزار کند مرا پس تحقیق که ایذاء و آزار کرده است
خدای را و هر که ایذاء و آزار کند خدای را لعنت کند او را خدای بقدر
بر شدن آسمان و زمین و در همان کتاب از جابر بن عبد الله
که خطبه خواند برای ما رسول خدای صلی الله علیه و آله مرید است که فرمود ای مردمان
هر که دشمن داشته باشد ما خانواده را برانگیزاند او را خدای در روز
قیامت یهودی گفت که عرض کردم من که با رسول الله و اگر چه روزه
گیرم و نماز گزارم و کان کند که او سلمان است فرمود و هر چند
روزه گیرم و نماز گزارم و کان کند که او سلمان است و در همان کتاب
از همان جناب صلی الله علیه و آله مرید است که هر که دوست دارد ما
خانواده را پس باید که حد کند خدای را و اول نعمتها گفتند که او نعمتها
چیت فرمود که پاک و دوت دوست نمیدارد ما را مگر کسی که پاک و

باشد ولادت او و همین مضمون از حضرت امام محمد باقر علیه السلام است
و باجماع مضرت عدالت در تئیت انحضرت و ترک رعایت ایشان
بنایت عظیم است و چنانکه دانسته شده انکس از شفاعت محرم
سبک دارند و از امت بودن انحضرت بیرون میبرد و بعد از این
عظیم تر میتوان بود و چگونه چنین نباشد و حال اینکه در قرآن داد
الهی در میان عباد اینست که تا کسی نزد علی نهدد او را از آن عمل
بهره نباشد و بدون اجر نزد از اعمال است پاره دوز و کتاس
بهره و نصیبی از برای ناس نیست پس چگونه توقع توان داشت
که آن عمل بهترین خلق خدا که بهترین عملهاست بدون اجر نزد
نصیبی از برای مردم بوده باشد و دانسته شد که موقت ذی القربی
و سادات مزه رسالت و پیغمبری انحضرت صلی الله علیه و آله
پس کسی که موقت ذی القربی نباشد نصیبی از رسالت و پیغمبری
انحضرت نخواهد بود و بی نصیب از پیغمبری داخل رامت و
مستحق شفاعت نیست و عدالت دانسته یکبار دیگر چنان
در که آن کسی که موقت ندارد نیست تراست زیرا که موقت نداشته
همین است که ترک دوستی و اعانت و یاری ایشان که از لوازم
دوستی است کرده شود و بهیچ با ایشان نباشد پس با اذیت
دسانیدن و ایذاء کردن و عداوت با ایشان داشتن چگونه داخل
در امت و در ظل حمایت و شفاعت انحضرت میتواند بود و در تهاقی

دارنده و آزار

این سخنان و جهت اصلی این ماده امتحان آنست که طبیعت همگان
و طبیعت بی نوع انسان بلکه اصل جنس حیوان حتی سباع و درندگان
مخلوق و مفضل و بر اینست که تعظیم منعم و کسائی که توقع نفی از ایشان
داشته باشند و اگر چه بعضی نفی در حق نباشد میبایند و همچنین
تعظیم بزرگان هر چند عمرها بعد از ایشان بوده باشد میکنند
و منسوبان و متعلقان ایشان از نهایت مراعات و اگر چه ایشان
نمانند و بایشان نرسد میکنند حتی حیوانات بلکه جماداتی که متعلق
بایشان باشند نهایت تعظیم بجان و دل نسبت بانها بعملی آورند
چندی که گفتش که من و جامه پاره پادشاهان را بعد از زدن و پوسیده
شدن ایشان میپوسند و بر سر میگذارند قطع نظر از منسوبان و خویشا
و چه جای اولاد و فرزندان ایشان و هنوز اولاد چنانکه بنی الانبیا
که کافری جبار و ظالمی ستمکار بوده و اسلام و مسلمین را از وجود
ناسود و اضرهای بسیار رسیده و میرسد در بخود و دیگران
دارا لایمان و از ولایات شیعیانست نهایت مراعات و تعظیم میکنند
و بقدر مقدور بدیها و بی رحمیهای ایشانرا میکنند و ایشانرا
قابل هر چه بد و بدتر هر چه بدتر میدانند و در خلا و ملاجای ایشانرا
از همه بالاتر قرار میدهند و انتساب بایشانرا خضره میباشند
و تفاسیل بغایت که هر چه نسبت با مثال انجامت میکنند محتاج
ببیان نیست و در هر ملتی از ملل سابقه مراعات جانب پیغمبران

و تعظیم بنسب و با ایشان از زیاده از این که مذکور شد که درباره اکابر
پادشاهان میکنند میکره اند و هنوز نیز میکنند و قصه جزیره الحما
و تعظیم و رعایتی که نصاری نسبت بهم نویسیده خری میکنند و هم
اینکه شاید هم خری بوده باشد که حضرت عیسی علی نبینا و المرسلین
و السلام کاهی بران سوار میشدند اند شهور و در السند و کتب ملکی
مسلوب است بلکه درباره انتساب پادشاهان و بزرگان بخیر
امور موهوم و خیالیه بلکه معلوم از انتفاء و اصفیة الکتاب و الاثر
ضبط خود نمیکند و نهایت جد و کوشش در رعایت بعمل می آورند
مثل اینکه هندوی قلند در تبر و سیاهی که نذر ویش می توان
و نذر با نثر می توان فهمید اگر دعا کند که من منسوب به پادشاه
هستم هر نحو تعظیم و رعایتی که تواند با و میکنند و کمال ادب درباره
اوسراعات می نمایند و هیچ بی ترکی و بدی و بیگاری و بی دینی و بدی
و سیاه روی او را مانع این تعظیمات و رعایات نمیدانند بلکه
در بنکاب ساییدن نیز اعانت او می نمایند و خوشنودی او را و اگر چه
در معصیت خداوند معبود بوده باشد طلب می نمایند بلکه زیاده از این
نیز گاه هست که اگر بقلند دی بر خورند که اندکی بزرگان را نکند نماید
و قدری صاحب همت بنماید هر چند مطلقا ادعای بزرگی و بزرگی را نکند
بلکه تصریح بدم آنها نکند بخیال اینکه این صفت غالباً در بزرگان
می باشد تقصیر و کوتاهی در رعایت و تعظیم او نمیکند و اگر قبول کنند

درباره
انچه ما بنده صرف او می نمایند پس هرگاه کسی ترک کند تعظیم و اجلال
و عزت ندان بهترین بزرگنمایان حضرت ذی الجلال را که نعمت و جود و جود
و نوازع انفا و هدایت و خلاشناسی و لوازم انفا و رسیدن به سعادت
و خلاصی از عذاب و دوزخ و انچه در انفاست بزرگ ایشان بودیم
و میرسد باشد و پادشاهی دنیا و آخرت از ایشان باشد و شنیده
و دانسته باشد که بزودی در ارض از زمان پادشاهی تمام زمین
خواهند شد و از دشمنان خرد هم استقامت را خواهند کشید و در همه
حال از گفتار و کردار مردم مطلع و خبردار می باشند و از برای اتمام
و قطع مادی بهائیه و هول و غفلت حضرت عزت در قرآن مجید از
نزد رسالت گردانیده باشد و در احادیث شریفه حضرت پیغمبر صلی
علیه و آله و ان همه تاکید و شدت از ایشان طلبیده باشد و با وجود
اینها باز رعایت جانب ایشان نکنند بلکه اذیت و آزار بایشان برسانند
و بنظر حقارت و خواری در ایشان نگردد و پوره عزت ایشان را ببردند
مذلت ببرد و اصلاً بر روی آنها را نداشته باشد معلوم میشود که اصلاً
ان امور را اعتقاد نکرده و با آنها مطلقاً ایمان نیاورده است هر چند
بزیان می گفتند باشد زیرا که اعتقاد با آنها داشتن لازم دارد که عقیده
انها عمل کنند همچنانکه درباره بزرگان و پادشاهان دنیا میکنند پس معلوم
میشود که اصلاً نفی از ایشان نمیدانند و اصلاً توقع نفی از ایشان
ندارد و مطلقاً بزرگی و بزرگواری را در ایشان نمیدانند و اصلاً بر روی

و فرزند آن بحدوث قَتْلُ نَفْسٍ قَاتِلَتِ نَفْسًا مبادت بنماید و بر هیچ نفسی از
نزدیک و دور پوشیده و مستودع نیست که از قرار او جناب اقدس اله تعالی
کفرینه و جعل بیک موده و لا حشر یعنی و گردانند یعنی پدر او و روحی که او را
شما و از واج شاد و مستی و هر مایه را اینست که علاقه زنی و شوهری غالب از
علاقه فرزندی افزونتر و از محبت خویشی و قرابت بیشتر میباشد تا بعدی که
برای خاطر یکدیگر فرزندان صلبی و بطنی را گاه هست که جدا و نمیکند و
پرواندارند و با وجود این معنی جزا دهنده روزگار در سوره شریفه اخلاص
فرموده است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَؤُلَاءِ
ضَعُفَيْنِ و کان ذلک علی الله لیسر یعنی ای زنان پیغمبر مگر بیاورید از شما
کارنا پسندیده واضح و روشن کرده شده یا ظاهراً و هویدای را که نافه ای
رسول خداست یعنی بکنند اثر را ضاعف شود صراحتاً عذاب و بر او است
آن یعنی و چندان کردن عذاب ایشان بر خدای یسیران پس بنشیند ارند
و ضال کنند که عظمت قدر و بزرگواری آن بزرگوار در درگاه حضرت ائمه
عذاب کردن زنان و و چندان کردن ایشان را بر خداوند و تبار عیسوی
دشوار خواهد ساخت بلکه چنین نیست زیرا که آن علاقهای بشری و دلباختگی
نیست آنحضرت نیز با پدر خدای عزوجل میگذرد و نیست پس هرگاه بخواند
و نه آنحضرت صلوات الله علیه و اله را که از این نافع و سودمند نتواند
بود بلکه منشأ زیاده و افزونی عذاب کرد و فرزندی دور و نسبت دور
در روز نشود چه فائده میتواند داشت و باید بداند که چندان که نعمت

الهم

الهم بر بنده بیشتر است تکلیف الهی در شکر گزار بر عین بنده افزونتر است و در ترک
شکر بر نفی عذاب شدیدتر است و بر او ازین سبب عذاب زنان انجانبند و در
ترک امانت و نعمهای خداوند علیان بر او از و فرزندان سید مسلمانان
همه عالم بیشتر است پس شکر الهی بر ایشان از همه کس واجب تر و لازم تر است و شکر
گزارای عبادت از اطاعت کردن و فرموده است و همین نسبت عذاب بزرگوار
ایشان از دیگران بیشتر و افزون تر خواهد بود و دیگر باید بداند که حضرت
سید ابرار و اهل بیت و خویشان آن بزرگوار از نعمهای بسیار و محتاجیهای بسیار
از برای هدایت بچراگان امت کشیده اند و چنانهای شریف خود را درین راه بخشید
و خود و فرزندان و عزیزان خود را بکشتن داده اند تا مردم هدایت یابند و
مستحق بهشت شوند و تفاسیل نعمتهای ایشان و اختصار از آنست که احتیاج بیان
داشته باشد و دانسته شد که این امت را در ترک مروت و محبت و اعانت
و نصرت ذی القربی چه مضرت های عظیم و چه عذابهای الیم خواهد بود پس
هرگاه امثال ما فرزندان و وسایه از بدی کرد این امت نادان را در لخته
و خاطر امید کرده باشیم و باین سبب ترک رعایت و مروت ما کنند بلکه
عداوت بهمرسانند ما ایشان را کراه و ستم آن بزرگواران نابود و تباه کرده
خواهیم بود هر چند که درین باب معدود و غفوا میمند بود و خداوند اللیل
و الاکرام در سوره مبارکه انعام فرماید وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ
اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ یعنی دشنام مدهید آنانی را که
بپرستند بخدای و قبل از ایشان را بدینند از روی نادانی تا بسبب این

را در

پس ایشان در مقابل ناسزا گویند خدا را از روی ظلم و تجاوز از حق و بعد
 یعنی این عمل میکنند از روی نادانی تا بسبب این عمل تمام معصیتی عظیم که است
 خداوند عز و جلیم است حاصل نشود پس از اینجا معلوم میشود که کار خود
 و سزاوار هرگاه مستلزم عمل زشت و ناپاک شود ترک آن باید کرد پس چگونه
 خواهد بود بحال عمل که اصل آن معصیت بروردگار و نشت اخلاقی جمعی در نادر
 میشود باشد و دیگر باید بدانند که از جمله کائنات کیره ماق شدن فزونی است
 نسبت به ددان و ملایان هر چند که ایشان بی رتبه و ناشایسته باشند
 و عقوبت نیز تا حدیست که در کتاب روضه الواعظین از حضرت سید
 المرسلین صلی الله علیه و آله مرویست که حق تعالی عاقب میفرماید که بکن
 آنچه را که خواسته باشی پس بدو ستر که من نمر آنم ترا بر عیشتی است عقوق
 از سعادت امر زشت من محروم گردیده و تجمل که دیگر هیچ عبادت خود و هیچ
 طاعت من عجز بر یافتن خواهد رسید و هیچ کاری شایسته و هیچ عملی بایسته
 فایده نبخشاید و بخشد و باز در همان کتاب از مملکت صلی الله علیه و آله
 مرویست که بدو ستر که بوی بهشت شنیده و دریافته میشود از سادات پادشاه
 و بوی بهشت را نخواهد شنید و از آن در عفو اهد عیادت هیچ عاق و نه
 هیچ دریغ و در کافی از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست که حضرت رسول
 خدا صلی الله علیه و آله فرمود در جمله کلام که خدا کند ان عقوق
 والدین پس بدو ستر که بوی بهشت یافته میشود از هزار ساله راه و نمی باید
 آنرا عاق و چند کن دیگر را فرمودند پس هرگاه عقوق یک پدر یا یک مادر

بی رتبه باعث این شود که آن شخص از دیده نشود و بوی بهشت را از پانصد ساله
 یا هزار ساله راه در نیابد یعنی آنقدر او را از بهشت دور کرد و است که بوی او را
 نیز در نتواند یافت و اینقدر از خوشی و سرای آخرت با و نتواند رسیدن
 وای بر حال افرندان و دوسیه که در هر معصیتی عاق پدران بسیار از امان
 بزرگوار و پنهان علی مقداری که از جمله ایشان حضرت امیرالمؤمنین و حضرت
 حیدر زکریا و سید ابرار و اسمعیل و یحیی و ابراهیم خلیل و نوح و آدم صفر
 علیهم صلوات الله الملك الوفی بوده باشند و همچنین عاق مادر نیز بشمارد که
 از جمله ایشان حضرت ناطقه زهرا و خدیجه کبری و فاطمه بنت اسد و آنته
 و سیم و حجر و حوا و یحیی باشند و میباید با شیم و ارواح مقدسه و طهارت ایشان
 میرغایند با شیم و از این تقوی و جهات دوباره سادات بسیار میباشد که اکثر آنها
 در دیگران نیست و بهجتی و بلر بر ملتزانی از عقوق نیز تازه و سختی و شدت
 بی اندازه میباشد و با پکار کان از همه آنها غافل و ذامل و بجز حصول
 این نعمت عظمی که موجب شکوای پیمبر است و هیچ یک از آنها را بعمل نیاورده ایم
 خرم و خوشدل نشسته ایم و قطع نظر از آنها همداگر میکنیم و فرض کنیم که هر قدر
 کناه کرده باشیم ما را با بوی آن بزرگواران خواهند آمد و فریاد اگر اندکی
 در و غیرت داشته باشیم همین معنی کا نیست که در بحر ای بحر و فریاد ای غی
 اگر که همداق این و آخری حاضر باشند اولاد که بری بود و نصاری و فرزندان
 کفار و یهودی و هر که برکت سلسله علییه مابعدت ایمان و تقوی فائز شده
 باشند در بحر ای قیامت با نهایت عزت و کرامت در کار شفاعت کردن دیگران

و اما اگر از فرزندان اوصیاء و بنجرانیم در کار خود فرومانده و چنان باشیم
 ز حال و شرای و بیایا بیدار و بیعاری عاقلان الله جعفر بن النعمان
 و انقدنا بفضل من العار انما ندعیم کفار و کونیم ستاد و اندک علی کل شی
 تدیر و درین باب کلام بغایت بطول انجامید و فی الجمله از وضع این
 نیز حاج کردید لیکن چون دانستن این امور برای هر فرد یکدیگر و در نهایت
 ضرورت بود و سخن بنجران شده بود خود را معذور دانست و الله الموفق
 و العین و باید دانست که جناب اندیس ذوالجلال هرگز انعت ثروت
 و مال و ضو و خوشی احوال از زانی داشته است حقوق بسیار بر او
 قرار داده است از واجب و سنت که نمی رسد آنها باید و از آن حقوق
 آید در آید تا از آن سود دنیا و آخرت را بر هیچ کمال دید باید و ان نعمت
 و مال برای خدمت و وبال نکرد و برود و در معرض زوال و انتقال در دنیا
 چنانکه روایت کرده است ثقة الاسلام محمد بن یحیی رضی الله تعالی عنه
 با سند خود از احمد بن محمد بن ابی نصر که گفت عرض کردم خدمت حضرت
 امام رضا علیه السلام چیزی را پس فرمود که صبر کن پس بدستی که من امید
 دارم این را که وضع خود را خدای برای تو جعل آورد ان شاء الله پس فرمود
 که بخدا قسم آنچه را که تاخیر کرده است ای و پس انداخته است و در بعض
 نسخ آنچه را که ذخیره کرده است خدای و بان گرفتار است از مؤمن از این دنیا
 بهتر است مرا و از آنچه بغیر فرموده است برای او و در آن پس نصیحت فرمود
 دنیا را یعنی صیغ و خود و حق و شمر از او فرمود و چیزی است آن پس فرمود بدستی

و اما اگر از فرزندان اوصیاء و بنجرانیم در کار خود فرومانده و چنان باشیم
 ز حال و شرای و بیایا بیدار و بیعاری عاقلان الله جعفر بن النعمان
 و انقدنا بفضل من العار انما ندعیم کفار و کونیم ستاد و اندک علی کل شی
 تدیر و درین باب کلام بغایت بطول انجامید و فی الجمله از وضع این
 نیز حاج کردید لیکن چون دانستن این امور برای هر فرد یکدیگر و در نهایت
 ضرورت بود و سخن بنجران شده بود خود را معذور دانست و الله الموفق
 و العین و باید دانست که جناب اندیس ذوالجلال هرگز انعت ثروت
 و مال و ضو و خوشی احوال از زانی داشته است حقوق بسیار بر او
 قرار داده است از واجب و سنت که نمی رسد آنها باید و از آن حقوق
 آید در آید تا از آن سود دنیا و آخرت را بر هیچ کمال دید باید و ان نعمت
 و مال برای خدمت و وبال نکرد و برود و در معرض زوال و انتقال در دنیا
 چنانکه روایت کرده است ثقة الاسلام محمد بن یحیی رضی الله تعالی عنه
 با سند خود از احمد بن محمد بن ابی نصر که گفت عرض کردم خدمت حضرت
 امام رضا علیه السلام چیزی را پس فرمود که صبر کن پس بدستی که من امید
 دارم این را که وضع خود را خدای برای تو جعل آورد ان شاء الله پس فرمود
 که بخدا قسم آنچه را که تاخیر کرده است ای و پس انداخته است و در بعض
 نسخ آنچه را که ذخیره کرده است خدای و بان گرفتار است از مؤمن از این دنیا
 بهتر است مرا و از آنچه بغیر فرموده است برای او و در آن پس نصیحت فرمود
 دنیا را یعنی صیغ و خود و حق و شمر از او فرمود و چیزی است آن پس فرمود بدستی

محمد بن یعقوب

که صاحب نعمت بر خطریست عظیم بدستی که چنین است که واجب میشود
 بر حقوق خدای در آن نعمت و بخدا قسم که چنین است که گمراهی میباشد
 و حاصل میشود برین نعمت از جانب خدای عز و جل پس همیشه من از یکدیگر آنها
 برتر سرستم و حرکت داد دست مبارک خود را که ایشان بشدت ترسیدند تا اینکه
 بیرون آیم از آن حقیقی که واجب میشود از برای خدای برین بدان نعمی پس
 گفتم من که گویانده شوم من فدای تو فرمود خود برتر من این را یعنی
 تو با انقدر دوس من ترس کرد و در رکاه الهی از امانت و عصمت و بزرگواری
 ازین معنی برتر من این را یعنی تو بود آری پس چون بگویم بزرگواری خود را بر آنچه
 منت گذاشته است بان برین یعنی از عصمت و طهارت با از انال و بعت با این
 خوف و خشیت و الله تعالی اعلم و ایضا روایت کرده است حضرت ابی عبد
 علیه السلام که فرمود و بقرابا باقی که ای عمار تو صاحب مال بسیاری هستی گفت آری
 گویانده شوم من فدای تو فرمود پس او میگوید آنچه را که فرموده است خدای
 بر تو از زکوة پس گفت آری فرمود پس بیرون میکنی حق معلوم را از مال خود
 گفت آری فرمود پس صل و احسان میکنی خویشان خود را گفت آری فرمود
 پس صل و احسان میکنی برادران خود را گفت آری پس فرمود ای عمار بدستی که
 مال فانی میشود و بدن بپوشد و عمل باقی میماند و خداوند دنیا را جز از خدا
 زنده است که هرگز تغییر دای عمار بدستی که چنین است که آنچه پیش فرستادی
 تو پس هرگز بر تو سبقت نمیگیرد یعنی از دست تو بدست خدا و دردت و آنچه
 پس انداختی و تاخیر کردی پس هرگز تو تغییر میدی یعنی از این بتو عطا مید رسید

و اما اگر از فرزندان اوصیاء و بنجرانیم در کار خود فرومانده و چنان باشیم
 ز حال و شرای و بیایا بیدار و بیعاری عاقلان الله جعفر بن النعمان
 و انقدنا بفضل من العار انما ندعیم کفار و کونیم ستاد و اندک علی کل شی
 تدیر و درین باب کلام بغایت بطول انجامید و فی الجمله از وضع این
 نیز حاج کردید لیکن چون دانستن این امور برای هر فرد یکدیگر و در نهایت
 ضرورت بود و سخن بنجران شده بود خود را معذور دانست و الله الموفق
 و العین و باید دانست که جناب اندیس ذوالجلال هرگز انعت ثروت
 و مال و ضو و خوشی احوال از زانی داشته است حقوق بسیار بر او
 قرار داده است از واجب و سنت که نمی رسد آنها باید و از آن حقوق
 آید در آید تا از آن سود دنیا و آخرت را بر هیچ کمال دید باید و ان نعمت
 و مال برای خدمت و وبال نکرد و برود و در معرض زوال و انتقال در دنیا
 چنانکه روایت کرده است ثقة الاسلام محمد بن یحیی رضی الله تعالی عنه
 با سند خود از احمد بن محمد بن ابی نصر که گفت عرض کردم خدمت حضرت
 امام رضا علیه السلام چیزی را پس فرمود که صبر کن پس بدستی که من امید
 دارم این را که وضع خود را خدای برای تو جعل آورد ان شاء الله پس فرمود
 که بخدا قسم آنچه را که تاخیر کرده است ای و پس انداخته است و در بعض
 نسخ آنچه را که ذخیره کرده است خدای و بان گرفتار است از مؤمن از این دنیا
 بهتر است مرا و از آنچه بغیر فرموده است برای او و در آن پس نصیحت فرمود
 دنیا را یعنی صیغ و خود و حق و شمر از او فرمود و چیزی است آن پس فرمود بدستی

و روایت کرده است از سعد بن صدقه از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
 که فرمود هر که عظیم کرد بر او وقت شدیدی میشود و مؤنت مردمان بر او پس اگر
 او تمام ناید بمؤنت ایشان و بکشد باری بکمال و ایشان را بکشد میکند و میکند
 نیاده شدن نعت بار خرد از جانب خدا و اگر نکند پس بقیه نعت که بعضی
 کرده است آن نعت را بر او نازل شد آن یعنی در عرض نازل شدن در او نعت
 آن نعت را پس باید دانست که بعد از زکوة واجب که تفصیل دانسته شد و
 بعد از خلیجی که در آیات کریمه و احادیث شریفه وارد شده است
 حقوق الهی بر بندگان خصوصاً بر والدان و بیار است و در این موضع از جمله
 آنکه اکتفا به حق که اتمام بانها بیشتر بود میباشد اول حق اکتفا و حق
 اکتفا از حق الصلوات است یعنی حق در کردن زراعت و حق چیدن میوه
 بدانکه شریک و میانه صاحب خصوصاً متاخرین ایشان علیهم الرحمة و الوفاء
 اینست که در مال حق واجب غیر از زکوة خمس نمیباشد و شیخ طوسی علیه الرحمة
 در کتاب خلاف فرموده است که واجب میباشد در مال حق غیر از زکوة
 واجب و آن اخیریت که اخیر است میکنند آنرا در روز و در کردن از دست
 بعد از رسته و مقدار بر شدن دست و مقدار همان مقدار در روز میوه چیدن
 یعنی واجب بر صاحب زراعت که در روز درویدن آن هر یک از سالکان
 را یکدست یعنی بقدری که از آن کشتان یکدست توان برداشت ایشان
 بدهد و همچنین واجب بر صاحب خرما و انگور که هر سال از مقدار پر شده
 کوفت آنرا عطا کند و و اطعمه است و میباشد که هر سال از آن زیاد از آن بدهد

تعبیاتی

و صحیح

المختار

مذکور

که مذکور شد و نهند چنانکه روایت کرده است نعم الاسلام محمد بن یوسف
 کلینی رضی الله عنه و یسندی صحیح از احمد بن محمد بن ابی نصر از حضرت
 از حضرت ابی الحسن علیه السلام که گفت پرسیدم انا حضرت از قول خدا عز و جل
 و اقول نعمه یوم حصاره و لا تفسدوا کما فی القرآن است که و بدهد حق از
 در روز دیدن آن و اسراف میکنند و میگویند که بدارم علیه السلام میفرمود که از
 اسراف کردن است و در رویدن آن و میوه چیدن اینکه تصدق کند و
 هر دو گفت و جوابم همیشه بدارم چون حاضر میشد چیزی از این را پس میدید
 یکی از ملازمان خود را که تصدق میکند هر دو گفت خود و صدایزد با و که عطا کن
 بیکدست قبضه را بعد از قبضه و رسته از خوشه و عملت و است و بعد از
 که عملت منع از زیاد کردن یکدست و یکدست دادن این باشد که چون مال را بکشد
 و بچیدن میباید و آن حق اصناف است که تفصیل آن مذکور شد و شریفی
 نظر چند که تفصیل دانسته شد پس زیاد دادن از مقدار با ائلاف که
 ممکن است از آن اصناف نباشد متاخرین بایشان میشود و چون بدایه کریمه
 اسرمان وارد شده است و شیخ طوسی علیه الرحمة فائز بوجوب آن بوده
 و ادعای اجماع بر آن نموده است اصل آنست که ترک آن نکند و باعتبار
 اینکه نه از اسراف وارد شده و در احادیث شریفه آنرا تفسیر زیاد از یکدست
 و یکدست دادن فرموده اند میباید که زیاده از آن ندهند و در مقام تنگ
 و اطاعت الهی طالب است و سبب نباید بود و در هر حال بخواه و بخواه
 کم باشد و بخواه و بخواه از حد فرموده حق تعالی تجاوز نباید نمود

و بعد از آنکه

دوم حق معلوم است که چنانکه حق تعالی در قرآن مجید میفرماید و الذین
 ذابوا الهم حق معلوم للتأكل والحریم و انکساف کدرها لهما الشان
 حقیقت دانسته شده برای درویش سؤال کننده و محتاجی که سؤال نکند
 و بلین سبب اغلیک فانت محروم ماند و در احادیث شریفه وارد شده است
 که محروم آنکس است که روزی تا او نمک شده باشد و هر گاه که در دست زدن
 از آن باو ماند شود و همچنین کسی را در اصطلاح بخت برکش و فک کرده
 مینامند و حق معلوم عبارتست از قدری مقین که اینکس بحسب حال و وقت
 وسعت مال خود بر خود قرار دهد که در روزی یا هر هفته یا هر ماه یا
 و مستحقان رساند و آنرا ^{بهر روز} ^{بهر هفته} ^{بهر ماه} ^{بهر سال} و همیشه از او میداد باید خواهم که باشد
 و خواه زیاد و اما میباید که فک آن معلوم بویه باشد چنانکه در کتاب
 مستطاب کافی در چندین حدیث وارد شده است و در همان کتاب طایت
 شده است از قاسم بن عبد الله بن انصاری که گفت شنیدم از حضرت
 ابی جعفر علیه السلام که میفرمود که بدین معنی که روزی یا هر هفته یا هر ماه یا
 علی بن الحسین علیه السلام پس عرض کرد با این جناب که خبری در عمل از قول خدای
 عز و جل و فی أموالهم حق معلوم للتأكل والحریم که چیست این حق معلوم
 پس فرمودند و حضرت علی بن الحسین علیه السلام که حق معلوم اینچنینست
 که اخراج میکند از مال خود که نیست از زکوة و نذر الصدقة که
 واجبند آنرا گشت پس هرگاه که بنده باشد از زکوة و نذر الصدقة پس
 چیست آن فرمود اینچنینست که اخراج میکند مرد از مال خود اگر

خواهد

خواهد پس از قرار دهد و اگر نخواهد کم قرار دهد بر قدری که مالک میباید
 پس عرض کرد از آن که چه میکند بان فرمود که صلح میکند بان و هرگاه و تقویت
 میکند بان خضی و او عمل میکند بان و بر میدارد بان با و کرایه را یا صلح
 میکند بان بر او بی را که در در اخذی دارد یا از برای نایب و جانشین که
 با و برسد پس انهم گفت که امتناع نیست بجهل رسالت یا بی خدای و نا
 تر است از حق که قرار میدهد سالتیهای خود را بر او است که خدای عز و جل
 بفرماید آنکه به غیر خود را چه کار دهد و از شاد احکام دین را بچهر
 جماعت حواله نماید منهم سیم ما عونت و ان در مقام مبارکت از متاع
 خانه که مردمان بدان یکدیگر یا معونت کنند چون و یکدیگر و سیر و بیرون
 و نکو قایب و جریح و اشالی اینها از هر چیزی که عادت جاری شده باشد
 بعباده دادن آن و در کافی در طی روایت ساعته بن مهمل از حضرت
 ابی عبد الله علیه السلام مرویست که و لیکن خدای عز و جل قرض کرده است
 در مال انبیا و محقق را که فی الزکوة و ان با غلبه ما عون را فرموده و
 میفرماید که قرض است که قرض دهد از متاع است که بعبادت دهد از مال
 و معنی ^{بهر روز} ^{بهر هفته} ^{بهر ماه} ^{بهر سال} است که بعمل آورد از او روایت ابی بصیر از امام حضرت
 علیه السلام مرویست که و بدینتر که شماست در مالهای شما غیر از زکوة و از غلبه
 ما عون را شمرده اند و من و نه که ان قرض است که قرض میدهد از مال و
 معروف و نیکو است احسان کند از او متاع خانه است که بعبادت میدهد
 از او و از انست زکوة راوی میکند که پس عرض کردم من که بدین معنی که مال

من فرمود که نه خشت و نه گاه ایستد
من کشید و باز آید از ایشان

مساجد گشت که چون بعاریت در بیم بایشان متاعی را میشتند از او ناسد
و نهاه میسازند از این پس بر مکانهای مستعد را این که منع کنیم و باز عاریم
از ایشان هرگاه بوده باشند ایشان همچون و ترک ماعون و منع آن
بسیار عظیم است چنانکه خداوند عالمان در شان منافقان میفرماید
که **يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ** یعنی و باز میدارند وضع میکند ماعون را
و باید دانست که حق تعالی دارد دنیا را هر چه را که از بنده کان خود بمان
میگرد و بایشان نمیدهد از آفتاب ایشان نیست و هر چه را که بدیدگان
میدهد از جهت کرامت ایشان نداده است بلکه هر چه را با غنی داده
در آن باب ایشان را **الْإِنْفَاقَ** فرموده و از برای هر کدام از آنها شکر می
قرار داده است از جمله و شکر می که از برای این اسباب و متاعی مقرر فرمود
کارگذاری هم یکان و عاریت دادن آنها بمؤمنان است چنانکه در قرآن
دادنست بمؤمنان و ثواب آن بغایت عظیم و از ثواب صدقه بیشتر است
چنانکه روایت کرده است در کافی از اسحق بن عمار از حضرت ابی عبد الله
علیه السلام که فرمود نوشته شده است بر در بهشت که صدقه بیده و قرض بخند
یعنی ثواب آن مجده برابر است و باینهمه احادیث متعدده وار شده
و بعضی از آنها گذشت و اینها روایت کرده است از فضیل بن یسار که گفت
فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلام که هیچ مؤمن نیست که قرض دهد و مؤمنی
که طلب کند بان ذات خدا را یعنی ثواب الهی را مگر اینکه حساب کند خدا را
از برای او اجر و مزد و از جهت صدقه یا معنی این باشد که حساب کند خدا را

از برای او اجر و ثواب از اعجاب صدقه تا بر کرد و بسوی او مال او یعنی مال
ثواب صدقه از برای قرض دهنده بقدر آن مال می نویسد تا انزال باور کرد
و اینها روایت کرده است از برای هم بن عبد الله از حضرت عبد الله
و فرمود خداوند عزوجل که **لَا تُقْبَلُ مِنْكُمْ صَدَقَةٌ إِلَّا بِمَنْعٍ** الا ان امر بصدقه
موقوف که ترجمان اینست که نیست بیک نفر در بسیاری از از گفتن ایشان
مگر کسی که اسیر کند بصدقه را معرفی فرمود که میخواهد بقرض و قرض را
یعنی مراد از معرفت درین ایه که قرض است و در تفاسیر ماعون را
بعضی بقرض فقیر کرده اند و در احادیث شریفه چنانکه گذشت قرض نیز از
جمله ماعون شمرده شده است و اینها روایت کرده است از عقبه بن خالد
که گفت داخل شدم من و معی عثمان بن عمر بن عبد الله حضرت ابی عبد الله
علیه السلام پر چون دید اغضت ما را فرمود و محبت ایشان رو بهایت کرد و دست
میدارند ما را و دوست میداریم ما آنها را بگردانند شمار اندای با ما و دنیا
و آخرت پس عرض کرد عثمان بن عبد الله حضرت که من نمی توانم پس فرمود با
حضرت ابو عبد الله علیه السلام **أَرَأَيْتَ إِنْ جِئْتَ بِمَنْعٍ** یا معنی این باشد که اگر میگویند
که من مردی هستم توانگر پس فرمود با و که برکت دهد در اندای در توانگری
توان گفت و مرا بیداری پس از من میخواهد چیزی را بیداری و انوقت وقت
نکوه من پس فرمود با حضرت ابو عبد الله علیه السلام که قرض در دنیا و آخرت
و صدقه بدو چنانکه بیکوینی و چه چیز است بر قرضه نهان میرساند بگو
هرگاه بخواهد با شرف بخند که میگوید توانگر که بد را و پس چون بشود وقت

زکوة فحساب کن انرا از زکوة ای عثمان رد کن و او پس بدستی که
 رد او در نزد خدی عظیم است ای عثمان بدستی که تو اگر بدانی که چیست
 منزلت مؤمن از پروردگار دشمن یعنی اگر بدانی که من بیا و در نزد پروردگار او
 چه قدر است ششصد و شصت و سه و هر که داخل کند بر من صحیح
 سرور را یعنی هر که خوش بگذرد با من پس رساند پس تحقیق که داخل گردانیده
 بر رسول خدای صلوات الله علیه و الله یعنی بمنزله است که آن حضرت حال دارسانه
 باشد با حضرت و بر آوردن حاجت مؤمن دفع میکند دیوانه و خوره و
 پیری را و باید دانست که ثملت دادن قرض را بریشان ثواب زیاده است
 چنانکه روایت کرده است از معویه بن قمار از حضرت ابو عبد الله علیه السلام
 که فرمود که هر که خواسته باشد این را که سایه کند او را خدای در روزی
 که سایه نیست مگر سایه او فرمود این را حد مرتبه پس مهلت از حضرت طلب
 شد و معانی از یک پیر رسد از حضرت پس فرمود پس باید مهلت دهد
 بریشانی را یا باید کرد و اگر از برای او انحق خود و این را روایت کرده
 از حضرت علیه السلام که فرمود که بر من صدقه فرمود حضرت رسول خدای
 صلوات الله علیه در روزی پس حمد کرد خدای را و ثنا گفت بر او و صلوات عرض
 بر سبعمیان او صلوات الله علیه پس فرمود ای مردمان باید که رساند خبر
 از شما آنچه بداند آگاه باشد که هر که مهلت دهد بریشانی را بسیار باشد
 برای او بر خدای در روزی صدقه بمثل حال او تا اینکه استیفا کنند و
 تمام بگیرد آن سال را پس فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلام و آن کان ذکر

از حضرت

بغایب

فخره الى اميرة وان تصدقوا خير لكم ان كنتم تعلمون انه معصية تصدقوا
 عليه يا اباکم علیه و خير لكم یعنی در تفسیر این است که هر که نهد آن است که و اگر بداند
 باشند آن قرض را صاحب شوار و بریشانی پس حکم آن مهلت دانست تا وقت
 اساقی و ثوابی و این که تصدق کنند بهتر است برای شما اگر بداند باشد شما
 که میداند فرمود با حضرت علیه السلام که مراد اینست و معنی این آیه چنین است که
 اگر بداند باشد شما که میداند این را که او نکند و بریشانی پس تصدق
 کنید بر او یا نه مرشاه است بر زنده و پیش از تصدق کردن بهتر است از برای
 شما باید دانست که در محال کردن بخت قرض را در بری الذمه بودن او ثواب
 عظیم و بجزیم میباشد چنانکه روایت کرده است از حسن بن خبیث که گفت
 عرض کردم بحضرت ابی عبد الله علیه السلام که بدستی که مرید الله بن سبأ
 و نیز است بر ذمه مردی که مرده است و تحقیق که نکند که دریم با او محال
 کند او را پس با کرد پس فرمود و تحقیق که بعضی های بر او یا چه بچانه است او یا نه
 این را که از برای او بر ذمه مرده دریم است هر که محال کند او را و چون محال
 نکند او را پس نیست آن دین از برای او مگر در هر بدل در هر حال چنانکه
 داشته شد ثواب قرض دادن بمؤمنان مشقت برابر زیاده و افزون تراست
 دادن است و در مهلت دادن شکستان ایشان اجر و ثواب بدست که
 هر روز ثواب تصدق کردن بقدر آنچه بر ذمه آن قرض دار میباشد از برای
 او میشود تا وقتی که تمام حق خود را باز یافت نماید و اگر در مصیبت آن
 قرض دار بری الذمه کنند و آن قرض را با و اگر دارند بجز ثواب آن از بقیه

و محله

ندکد و شد بیشتر است و باید داشت که قرض کرد و بقیه مقام ندکد و بشود بشارت
 از آنچه درین زمان بقرض کنند از آن تعبیر میکنند که چیزی را بدهند و در وقت
 گرفتن ساری از آن بدهد باز یافت نمایند و آنچه درین روزگار متعارف
 شده است که بخیلای غریبه را بخواری را قرض دادن نام نهاده اند و منتظر
 شان انتفاع نیست اگر از آن معامله میبرند و مطلقا منتظر بازسازی مسلمانان
 و رضای خود او ندکدیم شان نیست بلکه مقصود اصل خطاب کردن
 خانهای آن بشارکان است اصل داخل در ماعن فی نه نیست و اگر کلاه انداخته
 باشد ثواب بر آن مترتب نخواهد شد پنجم صلوات بر ارحام است یعنی
 احسان نمودن بخویشان و رعایت کردن ایشان بدانکه خداوند بیکم و درین
 کتاب کریم خود میفرماید که و اعبدوا الله و لا تشربوا کواکب شربا و بالقرآن
احسانا و یزیدی القربى و البیتامی و المساکین و الجار ذی القربى و الجار
الجنب و الصاحب بالجنب و ابن السبیل و ما ملکت ایمانکم ان الله
لا یحب من کان عنتا لکنوز القوم یجملون و یامرون الناس بالخیل
و یکفون ما اتاهم الله من فضله و اعتدنا للکافرین عذابا میضاعفا
 و بر سر خدا را و شریک و انباز میگرد بوی هیچ چیز را و نیکی کنی
 باید و ملد و نیکی کنی و با خویشان و با یتیمان و با درویشان و با
 مساکین خویشاوند و با مسایه بیکان و بیا بختین و بصحبت عبا را بکند زبان
 و میهمانان و با یتیمان و بر سران آن کرد دست تفریق شما اند بدهی
 که خدای دوست ندارد کسی را که بوده باشد خرافانده بیکر که نشکند آشته باشد

از والدین و اقارب و همسایگان و میهمانان و یتیمان و با یتیمان نیکی کنی
 و بپدره باشد و از خد خود ستانیده که نه حقوق الهی را میزد و سازد و نه با
 با خلق هر و از آنکان را که بخل میورزند و امر میکنند در میان بد بخل و
 و بپوشانند از خلق آنچه را خدای بدایشان داده است از نعمت و فضل خویش
 و آسانه کرده ایم ما از برای ناگروندگان عذاب خود را گشته را که عذاب و عذاب
 و نغور هیچ بیاب هوشی و سوز برای هیچ خداوند چشم که در شغل خدا بود
 که درین آیه که بخت چیت و موقع احسان و رعایت کیست در اقل احسان
 بوالدین و خویشان را و همچنین هر یک از ایشان را که مذکور شده اند برتر کسی
 دارند درین بریتدن خود ساخت است و بعد از آن نفی محبت خود کرد و
 امان بندگانت از تنگن آن و خود بینان و از یتیمان فرموده است و بعد
 عذاب خود را گشته روزی را برای ناگروندگان عذاب نموده است و چه بیافه
 ازین عظیم ترک اتمام ازین برتر میتواند بود پس همچنانکه ذکر در وجوه
 عبادت خدای عز و جل نیست ششم در لزوم احسان و رعایت این گروه متفصل
 نخواهد بود و در جای دیگر میفرماید که و انفقوا من الذی ساءلکم به
والارحام ان الله کان علیکم رقیبا یعنی و بپرسید و بپرسید از خدای
 خداوندی که در خواست میکند از یکدیگر و سؤ کند میدهد و بپرسد
 خدای و بر سرید و بر سرید از رحمت او قطع آنها نکنید بدستی که خدای بیضا
 همیشه بر شما پدیدان و از همه گفتار و کردار شما مطلع و جزو اوست و بنا بر اول
 و الارحام بجز ارحام معنی اینست که بر سرید و بر سرید از خدای بخداوند

که در خواست میکنند از یکدیگر و قسم میدهند و یکدیگر را بحق اخذای وقت
 و چهار روایت کرده است در کتاب کافی بسند کافی که الحق از جمل برادران که
 گفت پرسیدم از حضرت اجماع علیه السلام از قول خداوند جل و علاه و انقل
 انما اتی تسألون به و الا احرام ان اتسکان علیکم رقیبا گفت که پس فرمود که
 ان احرام مروه مانند است پس بدستی که خداوند عز و جل امر فرموده است بصله کردن
 آنها و تعظیم کرده است آنها را ایامی که هر کس که در اینده است آنها را از حور یعنی
 بیم که ایامی که در چهار اقصای حور کرده اند است در خصوص مروه و مانع
 اقرار کردن ایشان بر تعظیم آنها بنا بر قیاس جبر و بنا بر قرأت نصب معنی نماید
 این باشد که آیا غیر از مروه که بر مریه و تقوی از چهار اقصای حور تقوی و غیر
 کار از حور است احتیاط و بر مریه کار و تقوی و تقاضای و ایامی فائز
 مخصوص جناب اند و است پس در چهار اقصای حور و چهار اقصای حور
 تواند شد و این فرموده اند که احرام مروه مانند است مراد اینست که هر کس که
 در این ایام که بر مریه و تقوی از حور و تقوی از حور و تقوی از حور و تقوی از حور
 مروه با یکدیگر دارند و اشاره باین است که آنچه در بعضی از روایات شریفه
 وارد شده است که مراد از حور حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله است از
 معانی بطون ایه که می باشد و معنی ظاهر آن احرام مروه مانع است و ازین آیه
 شریفه مستفاد میگردد که قطع احرام حرام و ازین آیه که در فقه و آنگاه است و
 همچنانکه ترک تقوی بر مریه کار و تقوی از حور و تقوی از حور و تقوی از حور
 و سیاق این آیه که در شریف است بر کمال اهمیت و ارزش و تمام نمیدید و نگویید بر مریه

صلوات احرام ازین روایت که هرگاه عقل یک در مریه که مقصود و مطلوب باشد
 حکم بعظیم بودن قدر خداوند و جل و علاه و الا کرام و زیاده بودن حرمت احرام
 باشد که یکدیگر را بحق خداوند و تقوی از حور و تقوی از حور و تقوی از حور
 و مراعات احرام چه احرام بعظمت قدران نمیکند و از قطع آن احرام ازین روایت
 و صلوات احرام که عبارت ازینکه احرام بخود ایشانست نسبت باشخاص متفاوت
 و در مریه جای بعنوان ضرورت و لازم است در بیان فقر و محتاجان ایشان
 با تقای و بذل کردن و در بیان غیر محتاجان به تقیه و اسان فرستادن و در
 بیان ضعیفان با عانت و نگاهبانی کردن و در بیان ^{چهار اقصای حور} با شغاف و مریه
 کردن و در حق بزکان بظیم و تکریم و در شان اکابر ایشان بخدشکاری و نسبت
 ببدان ایشان بدگذاشتن از بدی است و بحکم است بهر یک آنچه لازم
 مریه و تقوی است باید عمل آورد و چند چیز سلام کردن بوده باشد چنانکه
 روایت کرده است در کافی از ابی بصیر از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که
 فرمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که صلوات کنید احرام خود را و اگر چه سلام
 کردن باشد که میفرماید خداوند تبارک و تعالی و انقلوا الله الذی تسألون
 به و الا احرام ان اتسکان علیکم رقیبا و روایت کرده است از اسحق بن قمار
 که گفت شنیدم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که میفرمود بدستی که صلوات
 و نیکو فرمایند اسان میگذرد و نگاه میدارند از کثرت آن پس صلوات
 نمایند بر چهار حور و نیکو فرمایند باینکه باینکه در آن حور و اگر چه بخود سلام
 و در جواب باشد و همین مضمون از عبد الصمد بن بشیر از آن حضرت علیه السلام

روایت کرده است و ایضا روایت کرده است از احمد بن محمد بن ابی نصر از حضرت
 ابی الحسن الرضا علیه السلام که فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلام که صلوات کند بر
 خود را و اگر چه بیشتر از آب باشد و فاضلترین آنچیز وصل کرد می شود بان
 رجم باز داشتن ازینست از آن تا آخر حدیث و روایت کرده است از
 وصالی که فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلام که تعظیم کنید پیشانی خود را و وصله
 کنید ارجام خود را و وصله کنید شما این اثر را چیزی که فاضلتر و بهتر باشد از
 باز داشتن ازینست از ایشان یعنی بهترین صلواتها و احسانها که بخویشان بکنید
 اینست که ازین خود را از ایشان باز دارید و از آب ایشان نرسائید همچنان
 مذکور شد صلوات رجم در هر جای و در هر زمانی و نسبت به هر کسی و از قبل بر کسی
 تقاربت بسیار میدهد و قانن و معیار آن اینست که در هر وقت هر چه
 مقتضای احسان و نیکی و مرامات و خوبی و غیر معصیت حق تعالی است
 نسبت ایشان بعمل آورده و جز سر از آن فرو نگذاشت نکند و ثمرات و نفع
 و آثار عاجله آن بسیار است و ثوابهای اخروی و فواید آجله آن زیاده
 از حد شمار از جمله فواید عاجله آن اینست که باعث پشاندن آجل
 و زیاده شدن عمر می شود و بعدیکه اگر از عمر او سال باقی مانده باشد
 به وسیله صلوات رجم سه سال می شود بلکه سی و سه سال می شود و روزی
 را کشاده میگرداند و مال را بسیار میگرداند و منشأ معوی دیار می شود
 و مورد حسن خلق و سماعت و جوافری و طیب نفس و محبوبی و
 اهل بیعت و باعث زیاده عدد و بسیاری می گردد و بلکه رافع میکند

و از آنست و در روایهای بدیهه میدارد و ثمرات اخروی و ثواب
 حساب و منشأ قبول شدن اعمال و شنودن حضرت ذی الجلال و
 بهشت و گذشتن از صراط و دیدن آن رحمت خدا و عز و جل می شود و
 چنانکه قبلاً بین مذکور شد ثواب صلوات دادن به برابر ثواب صلوات
 دادن به پسران برادر است و از هر یک از اینها که مذکور شد احادیث بسیار
 وارد شده است که ذکر کردن آنها در این مختصرات مستغنی تواند شد و کثافت
 بد که چند حدیث بخود روایت کرده است و نکافی از این عیده گذارد
 از حضرت ابی جعفر علیه السلام که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که بدو سنی
 که طویل عمرین بخیر از روی ثواب صلوات رجم است یعنی هر یک از اعمال خیر
 زودتر از صلوات رجم بجا بخیر می رسد و روایت کرده است از سید ابی نصر
 ابی جعفر علیه السلام که فرمود که گفت ابو ذر رضی الله عنه که شنیدم از حضرت
 رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود که دو جانب صراط در روز قیامت
 رجم امانت است چون مرور کند و بگذرد بسیار صلوات رجم کند
 امانت گذارد می کند سرعت سوی بهشت و چون مرور کند و بگذرد و غایت
 کننده امانت بسیار قطع کننده رجم نفع می بخشد او را با آنها هیچ عمل و
 سرنگون می سازد او را صراط در آتش جهنم و روایت کرده است از ابی
 از حضرت ابی جعفر علیه السلام که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که و
 صیت میکنم من حاضر است از آنست خود را و غایت از ایشان و هر که را
 در پیشانی مرور آن و شکها و آنان است تا روز قیامت این را که صلوات کند

ادامه

رحم را و اگر چه بوده باشد آن و بر مقدار یک ساله راه پس بدستی که این صلح
 رحم از دین است یعنی از جمله قیامت که ادا آن لازم است یا از جمله دین
 بکسر ال که اطاعت آن مستقیم است یعنی مواعیت جانبی نعم نایب و غیره
 و لازم است که اگر در میان ایشان یک ساله راه بوده باشد که میباید
 نمایند یکدیگر را بر فتن نیز یکدیگر را بر صلح و مکاتبه و امثال اینها و
 روایت کرده است عبیدی حسن یا سنی از اسحق بن عمار که گفت که فرمود
 حضرت ابو عبد الله علیه السلام که نمیدانم ما اهل بیت چیزی را که زیاده
 کند در هر یک صلح رحم تا اینکه مودر میباشند اجل او سه سال پس باید
 میباشند بسیار صلح کنند رحم پس زیاده میکند خدای در هر سال
 پس بیکر مانند آنرا سه سال و میباشند اجل او سه سال پس میباشند
 قطع کینه رحم پس کم میکند آنرا سه سال و بیکر مانند اجل او را سه سال
 و بچند سندی دیگر مثل این را و قویب باین را از حضرت امام رضا علیه السلام
 نیز روایت کرده است و ایضا روایت کرده است از ابی حمزه از حضرت
 ابی جعفر علیه السلام فرمود صلح رحم با نیکو میکند خلق و اصلح وجود و
 بخشش میکند کف را و طیب و پاکیزه میکند نفس را و زیاده میکند در روز
 و بتأخیر از انداختن اجل را باین مضمون احادیث زیاده از حد است و
 در بسیاری از احادیث وارد شده است که رحم در روز قیامت اوخته
 میشود و چون و میگوید خداوند ای مرد و کار من هر که وصل کرد با
 مرا در دنیا پس وصل کن مرا در آخرت و اگر میان تو و میان او است و

هر که قطع کرده است مودت دنیا پس قطع کن امر و تا آنچه را که میان تو و میان
 او است و روایت کرده است در کتابی از حضرت علی بن الحسین علیه السلام که فرمود
 آنحضرت که فرموده است حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که هر که
 خوشحال میبازد او را اینکه و از آن کند انداختن امر او را و اینکه گشاده
 کند انداختن روزی او را پس باید که صلح نماید رحم خود را پس بدستی
 که رحم از برادران است زبانی در روز قیامت تند و بلع که میگوید که برادران
 من وصل کن مرا که وصل کرده است مرا و قطع کن مرا که قطع کرده است
 مرا پس مردی را نیز و تحقیق کرده شده بر اخذ و عرفی کان برادران
 او بر حیل است و از فرزندان خواص بود که ناگاه مرید آن رحمت قطع کرده
 او را پس مرید از او دارد ریش قرین قرین و داشت چشم و باید داشت
 که هیچ امری باعث قطع رحم نمیشد و اند شد و هیچ چیز درین باب عذر دیگر
 چنانکه روایت کرده است از جهم بن حمید که گفت عرض کردم من عذمت
 حضرت ابی عبد الله علیه السلام که میباشند برای من خویشانی که بغیر از من نیستند
 ایما را ایشان است بر من حق نمیشد آن حق رحم قطع نمیکند آنرا هیچ چیز و
 هر که بود باشد بر من تو میباشند برای ایشان روح حق خوار و حق
 اسلام و از یثرب شریف و همچنین از چندین حدیث دیگر معلوم شود
 که بغیر از حق با بغیر از حق اسلام بودن که عظیمترین موانع صلح و احسان
 و نزدیکترین قاطع برادران است درین مقام مانع و قاطع ننشاند و
 و با وجود چنین مضائق و معافی با حق رحم را از مواعیت میباید

پس بعد از این معنی دیگر امری مانع تواند شد و عذر تواند کرد بدین
 سبب که خورشید و قطع نمودن ایشان از برای کسی عذر در صلوة رحمت تواند
 شد و این حق عظیم باین جنات ساقط نتواند کرد و چنانکه شیخ کلینی و
 ابن بابویه و برق و غیر ایشان رضوان الله علیهم روایت کرده اند که چون
 هنگام وفات حضرت امام جعفر صادق علیه الصلوٰه والسلام شد دیدنای مبارک
 خود را کشود و فرمود که خورشید من می کشد چون همه جمع شدند بسوی ایشان
 نظر کرد و فرمود که شفاعت ما نیز بدی کسی که از آن سبک شمارد و اوقات ایشان
 آن نماید پس فرمود که مفتاد دنیا بطلان حق اقطن که بر سر غم اغضرت بعض
 بد من و از برای مرگت از اقا رب و خورشیدان خود وصیت فرمود سالم ازاد
 کرده اغضرت گفت برای اقطن وصیت میفرماید و حال اینکه او کار بر روی
 تو کشید و اراده قتل تو کرد و حضرت فرمود که میخواه که من قطع رحم بکنم و
 از آنها نباشم که خدای تعالی مدح کرده است ایشان را بصلوة رحم و در شانت
 ایشان فرمود است که تَالَّذِينَ يَهْلِكُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِمْ أَنْ يُوْصَلَ وَيُغْفَرُونَ
 رَبَّهُمْ و میخافون مَوْتَ السَّابِ پس فرمود که ای سالمه برای او وصیت میکنم
 زیرا که حق تعالی بشت لا افرید و از این بشوی که یابند و بوی لایق نادر ازاد
 سال داده و بوی از این بشو عاق مادر و پدر و قطع کننده رحم و این
 آیه که می در سوره مبارکه زمر است و ترجمه آن اینست که و انکاسی که وصل
 میکنند آنچه را که امر کرده است خدای بان اینکه وصل کرده شود و میرسد
 از پروردگار حق و خوف میکنند از بوی و سخن راست به تقدیر این آیه که می بیند

نیز یکی خواهد آمد انشاء الله و این روایت کرده است در کاف از عبد الله بن
 که گفت عرض کردم بنده حضرت ابی عبد الله علیه السلام که بدستی که بر او
 عقی است که من صلوة میکنم او را پس قطع میکنند او را تا اینکه تحقیق که قصد کرده ام
 من از جهت قطع کردن او را تا اینکه قطع کنم من او را فرمود بدستی که می کشد
 کنی و قطع کنی و ترا وصل کند شمار خدای حکمی را و اگر قطع کنی تو قطع کنی و او را
 قطع کند شمار خدای و باید دانست که تا حاضر صلوة رحم بر یک بخورشیدان دور
 بیان ایشان بوده باشد همیشه بخورشید و کثرت عدد و بسیار ایشان
 و دوستان مدار میکنند و اگر چه بد کرده او را و اوقات و بیایر بوده باشد
 همچنانکه مشاهده میشود در یادیر ایشان و اگر او را و اوقات و بیایر بوده باشد
 دارند و شطاعتی را میدارند و انواع معصیتها را اشعار خود ساختند و
 رزوی کردن و غارت نمودن و قتل نفس کردن و امثال اینها و بسبب صلوة رحم
 همیشه بخورشید و احوال و کثرت عدد و فراوانی احوال و بیباری اولاد
 و عمرای در ازند کاف میکنند چنانکه روایت کرده است از ابی حمزه ثمالی
 که گفت که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در خطبه خود فرمود اعوذ
 بالله من الذنوب التي تعجل الفناء یعنی پناه ببرم خدای از گناهی که تعجیل
 نماید فنا را پس برخواست بسوی حضرت عبد الله بن کوه و شکرایی پس گفت
 یا ابا القاسم این ایام باشد گناهی که تعجیل کنند فنا را پس فرمود آری و بلکه
 قطع کردن رحم بدستی که خانوازه و اهل بیت مرانی و تحقیق که اجتماع میکنند
 و با یکدیگر مواساة بینمایند و حال اینکه ایشان فاجرانند پس روزی مید

ایشان را خدای تعالی و بدرستی که اهل بیت و خانواده امرائیه و تحقیق که شیعیان
میشوند و قطع میکند بعضی از ایشان بعضی را پس مردم میکنند ایشان را خدای
و حال اینکه ایشان بر میز کارانند و روایت کرده است از ابی جعفر علیه السلام
ابی جعفر علیه السلام که فرمود در کتاب علی صلوات الله علیه است و کلامی را ذکر
فرموده و از آنجمله اینست که بدرستی که عاجل تر بنوعی از روز و شب است
و تحقیق صله رحم است و بدرستی که طاعت و کرم بر این و تحقیق میباشد
فاجران پس وصل میکند یکدیگر را پس نموده میکند و زیاد میشود ماله های
ایشان و شریعت بهم میرسانند و روایت کرده است سلیمان بن هلال که گفت
عرض کردم بخدیومت حضرت ابی عبد الله علیه السلام که بدرستی که آل ذلالت
میکند بعضی از ایشان بعضی را وصل نماید یکدیگر را پس فرمود که درین هنگام
نمود میکند و زیاد میشود ماله های ایشان و نموده میکند و زیاد میشوند ایشان
پس همیشه درین زیارتی نموده اند بوده تا اینکه قطع کنند یکدیگر را پس
چون چنین کنند از ایشان و روایت کرده است از عبد الله بن شاذان
از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که بدرستی
که کرم و مریز بر این و تحقیق میباشد فاجران و غیبا شدند نیکو کاران پس صله
میکند در صله های خود را پس نموده میکند و زیاد میشود ماله های ایشان و در آن
میشود عمرای ایشان پس چگونه خواهد بود و مرگاه بوده باشند ایشان ابرار
نیکو کار یعنی هرگاه جماعت با وجود فاجر بودن و بدرستی که هیچ نیکو کار
در ایشان نباشد برکت صله رحم ماله های ایشان زیاد و عمرای ایشان در آن

میشود باشد پس اگر بغایت نیکو کار و شایسته و آقا باشند که علت دیگر شود
احوال نیز که تقویت در ایشان بوده باشد البته اثران بغایت عظیم خواهد
بود و از این احادیث شریفه معلوم و مستفاد میشود که مدخلیت صله رحم
در زیاده و روزی و کثرت مال و خوشی اموال زیاد از مدخلیت تقوی است
که حق جل و علا در صرح قرآن مجید فرموده است که وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا
وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ یعنی اگر که تقوی اله را پیشه کند و از خدا غرض نگیرد
اندیشه نماید بکار خود و قرار دهد خدای برای او جای برون شود که در هر طریقی
نیفتد و اگر که معطل نماند و روز دهد او را از جای که گمان نبرد و ظاهر میشود
که تقوی در وقتی اثر خواهد داشت که مانعی مثل قطع رحم نداشته باشد
و صله رحم را این توقف را بکشاید و نیت پس مدخلیت و تاثران بیشتر
خواهد بود و روایت کرده است از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که بدرستی
که مردی اندک بخدیومت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس گفت یا رسول الله
اهل بیت من ابا کرده اند مگر رجستان را بر من یعنی از باب است سباع بر
من میچینند و مگر قطع کردن من و دشنام دادن من را یعنی از محکامی است
برداشته اند از کار علی باین توان کرد بغیر از آن را رسانیدن من و قطع کردن
و دشنام دادن من پس ایان گفت کم من ایشان را فرمود که درین هنگام شرکت
خواهد کرد شما را خدای همگی را گفت پس چگونه کم فرمود و وصل میکنی
کسی را که قطع کند ترا و عطا میکنی کسی را که هر دم سازد ترا و در میکند ترا و
عفو میکنی از کسی که ظلم کند ترا پس بدرستی که تو هرگاه چنین کنی میباشد

حضرت عبدالمطلب رضی الله تعالی عنهم بهم رسیده و در آنجا با هم مجتمع بوده اند
و چون در طواف تشریف بفرمودند که این تعویذ و تسبیحاتی مانده است همین قدر که معلوم
است که همه از یک سلسله یا از یک قبیله یا از یک جبهه بوده اند مراعات آن
امور که مذکور شد باید بکنند و در جمله ارحام هر کدام نزدیکتر و باین
که فریب نهند اهتمام در ربان ایشان بیشتر و تمامتر است و اقرب از همه الله
و رعایت حق ایشان و اهتمام در شأن ایشان زیاده از اینست که در تحمیل
و صفه بیان تواند که بگوید و در کم جای است از توان محبت که خداوند
حمید بنده کار خود را امر بعبادت خود فرموده یا نه از شریک فرار دادن
نموده باشد مگر اینکه امر باحسان و الدین را تالی و قرین او فرموده است
و در چندین موضع وصیت فرموده است انسان را با احسان ایشان
در سوره که یقیناً شکر ایشان را قدیم شکر خود ساخته و اس کرده است
که با وجود کفر ایشان مصلحت کنند با ایشان در زندگانی دنیا مصلحتی
نیکو و معروف چنانکه فرموده است و وصیتنا الانسان بوالدیه حملا کرامه
و هذا علی و حقین و فیما لکم فی ما بین ان اشکری و لوالدیکم الی العیبر
و ان جاهدک علی ان تشرکت بی ما لیس لکم به علم فلا تقطعوا وصالکم
فی الدنیا معروفا و اتبع سبیل من اناب الی ثم الی معکم فابینکم بها
کنتم تعلمون که ترجمه و حاصل آن اینست که در وصیت کردیم آدمی را و از وی
اولا به نیکویی پدر و مادر خود و از جمله نباتات امر نیکو و معصیات
انابکی است که برده داشته است اولاً مادر او چند وقت وصیت میشد

در حال اوست بشوئ برست شدنی یعنی ضعیفی و بان کردن او از شروء
گذشتن دو سال است که درین مدت او را شریک است وصیت کردیم او را
باینکه شکر گوئی مرا و پدر و مادر خود را پس نیست باز گشت آدمیان و
اگر گشتی کنند پدر و مادر تو این باینکه شکر گوئی من و شریک کردانی باین
آنچه را که نیست برای تو باستحقاق شرکت او و انشی پس فرمایم بفرمایند
و مصلحت کن با ایشان در زندگانی دنیا مصلحتی نیکو که پسندیده شرع
و مقتضای کرامت باشد یا همه متفقین و حق روی کن را کسی با که باز گشت غفرت
بپوشی من که حضرت بنیبر است صلوات الله علیه و آله و آئین طاهرین علیه السلام را همه
مؤمنان پس پس نیست باز گشت شما پس آگاهم و خدا را با آنچه میداد
که میبیند از خبر و شتر و روایت کرده است در کافی از محمد بن عثمان که گفت
شنیدم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که میفرمود که بدستی که مرده ای انداخت
حضرت بنیبر صلوات الله علیه و آله پس گفت یا رسول الله وصیت فرمایم از خود
که شریک من بخدا یا هیچ چیز را و اگر چیزی بوضعه شوی یا تشو و معذرت کنی
مگر در حالتی که در تو مسلمانی باشد یا ایمان و والدین خود را پس اطاعت کن
و شکر را ایشان را و نیکوئی کن با ایشان خواه زنده باشند یا نموده و اگر
اثر گشتند تا باینکه چیزی در روی از او خود و مال خود پس بکن پس بدستی که آن
انسان است یعنی وصیت آنحضرت صلوات الله علیه و آله و آئین طاهرین علیه السلام را این دو چیز
بود پس معلوم میشود که آنها از همه چیز با عظیم ترند یکی اینکه از پدر و مادر خود
چیز شریک قرار داده و چند که کفار ترا با تشو بپوشانند و ترا با تشو عذابها

مغفوب کرد و اشد بکرانیکه بزبان چیریل از روی تفتنه بگوید و در آنوقت دل
نوساکن و مطمین باشد بایمان و دیگرانیکه فرما بر طاری و شکوئی کنی یا پدر
و مادر خود در ایام زندگاف و بعد از مردن ایشان و فرما بر اری تو بخدای
باشد که اگر نگرانی بد تو که دست از اهل و مال خود برداری و دست از عهد بر آری که
ایمان بان تمام میشود و آن از جمله اجتناب ایا است و باید داشت که حق مادر
از حق پدر بیشتر است و رعایت جانب او مهم تر و در آن آیه که گفته که مذکور شد
در مقام ذکر موجبات مراعات پدر و مادر همین اکتفا بر رعایت و تقیه های که دارد
از برای فرزند کشیده است فرموده اند از جهت اشارة باینکه حق او اعظم است
و الله تعالی هم در ولایت کرده است و کافی است در کافی است در کافی است
از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرموده اند مردی بخدایت حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله رسالت گفت یا رسول الله که اینک در کفم فرموده مادر خود را گفت بگو
آن که فرمود مادر خود را عرض کرد که این که فرمود مادر خود را گفت بگو
آن که فرمود پدر خود را حاصل این که سر بر سر مادر را فرمود بعد از آن پدر را
و از اینجا استنباط کرده اند که حق مادر بر حق پدر و حق پدر بر حق
حق مادر است و اینها باید بداند که رعایت حقوق ایشان از اجتناب از حقوق
ایشان اختصاص با آنهاست ایشانشان ندارد و همچنین آنکه در زندگای ایشان
فرزندان از ترک رعایت ایشان عاقب میشوند بعد از وفات ایشان از حقوق
میتوانند شد و چون در ایام حیات عاقب نبوده باشند و بر یک چیز تکیه میکنند
کرده است از محمد بن مسلم از حضرت ابی جعفر علیه السلام که فرموده پدر و مادر

از این و تحقیق که میباشد باز و اینکه کار بعد از این خود و رعایت ایشان پس
بپیران ایشان پس قضای اینکند آن فرزند از ایشان قرضهای ایشان را بطلبند
و استغفار میکنند بری ایشان پس مینویسد او را خدای عاق و پدر و مادر
و آینه و تحقیق که میباشد عاق از برای ایشان و در زندگای ایشان و غیر دیگر
کار با ایشان پس چون میرند ایشان قضا کنند عین ایشان را پس مینویسد او را خدای
عز و جل باز و اینکه کار و بعد از پدر و مادر که میگویند پدر و مادرند
حقوق ایشان از دیگران اعظم و رعایت ایشان اولی و اتم است پس عموها
و عمهها بیشترند پدر و مادر و عموها و عمهها و مادرند و همچنین برادر و برادر
خصوصا در محاکمی که حق در بیت بر اینکند اشد باشند و رعایت و برادر ایشان
بهنوان رعایت پدر و مادر لازم است ششم ششم صله برادران است
یعنی احسان بنوشان که همایشان بنفضای آیه که میگوید **أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ**
که ترجمان اینست که نیستند مومنان مگر برادران و همچنین برادر و برادر
بزرگ خصوصاً در محاکمی که حق در بیت بر اینکند اشد باشند و رعایت و برادر ایشان
و احداث که عبارت از امان بیکدیگر در حدیث وارد شده است که مؤمنون برادر
پدر و مادر میباشند و در تفسیر حدیث شریف از سلیمان بن جعفر از حضرت
ابی عبد الله علیه السلام روایت که فرمود ای سلیمان پدر و مادر و برادر و برادر
مومنان را از تو بخدای و برادر کرده است ایشان را بر حق خود یا برادر کرده است
ایشان را بر حق خود و اخذ کرده است پیمان ایشان را از برای ما بولایت
فرمودنی پس مؤمن برادر پدر و مادر میباشند پدر او و مادر او

او رحمت نا اخذ حدیث و تحقیق مؤمنان بر یکدیگر بسیار عظیم است
 و این رساله کجایش تفصیل آنها را ندارد و بنا برین اکتفا بد کردیم
 که در کافی مذکور است بنمایند روایت کرده است از معنی بن خیر از حضرت
 ابی عبد الله علیه السلام گفت که عرض کردم بحضرت که چه چیز است
 حق سلطان برسلان فرمود که از برای اوست مفت حق واجب نیست
 از آنها هیچ حق مگر که آن بر او واجب است که اگر ضایع کند از آنها چیزی را در
 روایتی اگر ضایع کند از آنها حق را بیرون بیرون از ولایت خدای و طاعت
 او نمیشاید خدا را در او هیچ نصیبی یعنی مطلقا هیچ بندگی از برای خدا
 در او نخواهد بود گفتیم من با حضرت که خدای تو کردم چه چیز است آن
 فرمود ای عباد من که من بر تو هر یک را و شفیقم بر سر من از اینکه ضایع
 کنی و نگاه نداری و بدانی و بعمل نیآوری گفت که عرض کردم با حضرت که لا
 قوة الا بالله فرمود که اساس حق را از آنها پاکتر حق از آنها نیست که دوست
 داری برای او آنچه را که دوست میداری برای نفس خود و نه حقش داری
 برای او آنچه را که ناخوش میداری برای نفس خود و حق دوم اینست که ایشان
 نباید در دوری گزینی از مخط و غضب و پیروی کنی خشوعی او را بفرمای
 دوری کنی از چیزی را که مورد غضب او میگردد و بعمل آوری هر چه را که
 خشوعی او میشود پیروی کنی فرمان او را و حق سیم اینست که طاعت
 کنی و از نفس خود و مال خود و زبان خود و دست خود و پای خود و روح
 چهارم اینست که بوده باشی چشم او و ریل او و آئین او و حق پنجم اینست

و کسند باشد او و میراب بشوی و تشنه باشد او و پوینده نباشی و برنده
 باشد او و حق ششم اینست که حیاشد و شکر اندک کاری و نیست مگر در
 ترخار می پس واجبست اینکه بفرستی خادم خود را تا بشوید و دستهای او را
 و طبع کند و در در و آئین بسیار نظام او را و بکشد اندک از او را و مقام
 ایست که بقدیق نماید و راست کن قسم او را و اجابت کن دعوت او را و
 عیادت کنی بیمار او را و حاضر شوی چنانچه او را و برگاه دانی این را که برای او
 حاجتی است عیادت کنی بقضا کردن و بر آوردن آن حاجت و بپوشانیدن او را
 نشانی او را باینکه سوال کنی از توان حاجت را و لیکن عیادت کنی
 عیادت کردی را پس چون بکنی تو آنرا وصل کرده خواهی بود ولایت
 خود را بولایت او و ولایت او را بولایت خود و بدست گرفته است
 از ابان بن تغلب که گفت بودم من که طواف میکردم با حضرت ابی عبد الله
 علیه السلام پس برخورد با حضرت مردی از اصحاب که از من درخواست
 داشت رفتن با او را و بران حاجتی پس اشاره کرد و گفت من پس بگو
 که وداع کنم یعنی بگذارم حضرت ابی عبد الله علیه السلام را و بروم بسوی او پس
 در اشاره اینکه طواف میکردم که ناگاه اشاره کرد آمد بسوی من دیگر بانه
 پس دیدم او را حضرت ابی عبد الله علیه السلام پس فرمود ای ابان ترا میخواهد
 این و قطع آری فرمود که بگو و عرض کردم که سویت از اصحاب ما فرست
 که او بر مثل این چیز است که تو بر آنی یعنی او مثل تو شیعه و من مفت کفم آری
 فرمود پس برو با او عرض کردم که پس قطع کنم طواف را فرمود ای عرض

که برای او

آمد بسوی

کردم که در آنچه ان طواف واجب و فریضه باشد فرمود ای ابان گفت که پس
رفتیم با او به امدام بخدایت حضرت علیه السلام و آنحضرت سؤال کرده گفتیم
خبر و صراحت حق مؤمن بر مؤمن فرمود و اگر ان را در مکه او را یعنی دانستیم
سؤال از حق مؤمن را و اگر ان بسیار است و در مکه مؤمن را گفتیم
فدیر تو شوم پس پیوسته تر به یکدیگر بر اعتراف یعنی پرسیدیم پس فرمود
ای ابان قسمت میکنی با او نصف مال خود را پس نظر کرد پس مؤمن را
آنچه را که داخل شد مرا یعنی ملاخطه حالت من که نشیندن آن بهم رسیده بود
فرمود پس گفت ای ابان ای یلیندانی که خدا عز و جل بجهنمی که یاد کرده است
ایشان را گفتند کان بر نعمه های خود را گفتیم ای ندای تو کردم پس فرمود که اما اگر
تو با او قسمت کنی پس ایشان نکرده خواهد بود او را نیز ازین نیست که تو او
مساوی اید ایشان نکرده تو او را مگر مگر که تو عطا کنی او را از نصف
دیگر و روایت کرده است از عبد الله بن اعمین که گفت نوشتم بعضی
اصحاب ما که سؤال میکردند از حضرت ابابعد الله علیه السلام از چیزی و
امر کردند مرا که پرسیم آنحضرت از حق مؤمن بر برادر خود پس پرسیدم از
آنحضرت و جواب فرمود مرا پس آن منکام که امدام برای اینکه و در آن
آنحضرت را عرض کردم که پرسیدم از شما پس جواب فرمود دیدم از فرمود
که من بیشترم این را که کار فرمودید شاید رستی که از سخت ترین آنچه فرمود
کرده است خدا بر خلق حق و صبر است انصاف نمودن مرد است از شش
تا اینکه را حق نشود از برادر خود از نفس خود مگر آنچه را می شود از

برافش خود از او و مولا ساه نمودن یعنی شریک ساختن و هم حصه کردن ایندن
برادر است و در مال و یاد نمودن خدا است بر حال نیست ان یاد کردن بهما
الله و الحمد لله و لیکن یاد کردن خدا است در نزد او آنچه حرام کرده است خدا
بر او پس و اگر او را انرا هفتصد صلوات نمودن همسایگان است و ان نیز بیایست
عظیم است چنانکه روایت کرده است از عبد الله و منکر از حضرت ابی جعفر علیه السلام
که فرمود در سوره خدا را میانه الله علیه السلام که ای ابان نیاید و استعین کنی که شب
بروز در در بر و همسایه او که سزا باشد فرمود و نیست هیچ اهل تو بود مگر شب
بروز او در در میان ایشان که سزا کند خدا بر او ایشان در روز
قیامت و روایت کرده است از ابی اسحق شامی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
گفت که فرمود آنحضرت و حال اینکه خانه ملتو بود از اهل ان یعنی از برادران که
بدانند که چنین است که نیست از ما کسی که نیکو کند همسایه کسی که اگر همسایه کرده
با او و روایت کرده است از ابی ابراهیم بن ابی رجا از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که
فرمود نیکو کنی همسایه یکی زیاده میکند و در روزی و روایت کرده است از کاظمی
که گفت شنیدم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که میفرمود بدوستی که یقیناً
ان منکام که رفت از او این با من ندا کرد که ای برادر کار من یا ارم نیکو سازی
مرد و چشم مرا و بر روی مرد پر صراحتی که در مندا و تبارک و تعالی که اگر بر این
بود و ایشان را که بر این نه میگردانند ایشان را بر این جمع کنم بیانه تو و شما
ایشان و لیکن یاد داری ان کو سفیدی را که فسخ کردی از او بریان کردی از او
و خردی و فلان بن جلیب تو یقیناً همسایه یکی در روز داری که خدا و اول

از آن که سفند چیزی و در دوا است دیگر فرمود پس همیشه بعد از آن یعقوب علیه السلام
 دعا میکرد و منادی او در صبح از منزل او بر فراز عیون نایک فریاد میکرد و آگاه
 باشد که هر که اراده کند چاشت و این باید بیاید پس بیاید پس بیاید علیه السلام چون
 پسین میشدند دیگر که بدایند و آگاه باشد که هر که میخواهد شام را پس باید
 بیاید پس بیاید علیه السلام و در صبح هم باید که در دیاریات متعدده وارد شود
 که نایب خان است از کجواب دیگر از جمله حقوق طاعتداران که اصل از ایشان
 و هوایانست و در شمع که وارد شهر شود بر هر کس از مردم آن شهر لازم است
 که آتشی در روز او راضیافت کند بلکه نادران شهر باشد و بهمانه اهل آن شهر است
 و دیگر از حقوق لازم ندارد که یکمهای یک کشتگان و معون دادن بایشانست
 و اگر چه بدعا کردن بوده باشد و جمیع الاحقاقات الهی بر نیکان خصوصاً بالذات
 ایشان بسیار است و شکر گزار حق تعالی را آوردن آنها از لوازم ایمان و مودت
 ذوالنیت میکرد و تقاضای هر یک از آنهاست و کثرت بیست و یکم و صد و شصت
 میکرد و در قریه جلد کانه و این رساله را گنجایشی آنها نیست و یکم ختم یکم از
 بد که چند حدیث که مستحسن در جمیع از انچه درین باب و در دیار شده است روایت
 کرده است از ابراهیم بن محمد که گفت فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلام که نیست
 هیچ بنده که هم پشت میشود یعنی بسیار کرد و بر او از جانب خدای تعالی مگر اینکه
 استعداد هم پیرساند و سخت میشود و وقت و زمان بر او پس هر که قیام
 نماید برای مردمان بجا آید ای ایشان پس تحقیق که تعریفی کرده است آن
 نعت و این مدال یعنی در غرض این در آورده است آن نعت را که فائز گوید

باید نعت الهی کرد و توبه نمود آن
 نفسا نفسا ایمان و مودت

گفت که هر چه من کردم که خدای تعالی شوم و که قنوت دارد که قیام نماید برای خلق
 بجا آید ای ایشان پس فرمود که نیستند مردمان درین موضع و بعد از آن که فرمود
 و روایت کرده است از ابان بن تغلب که فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلام که
 صحابه که از حدین هم پشت و بسیار نگذاشته است خدای بر بنده نعمتی را تا اینکه هم پشت
 بسیار نگذاشته است بر او و ثوابت مردمان پس هر که صبر کند بر این ایشان و قیام نماید
 بشان ایشان زیاده که اندک خدای در نعمتهای خود بر او و رزق ایشان و هر که صبر کند
 بر این ایشان و قیام نماید بشان ایشان از آنکه در اندک خدای از آن نعت را
 و روایت کرده است از محمد بن عثمان که گفت شنیدم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
 که فرمود بنکوهی او و در مجاوره نعمی را برسد که چیست حسن مجاورت
 نعمی را فرمود شکر کردن هر کسی را که انعام کرده است بان یعنی حق تعالی او را و کردن
 حقنایان و روایت کرده است از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که گفت فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلام
 که عطا کرده است شما را خدای این زیاده را از مالها مگر برای اینکه متوجه
 سازید آنها را بچای که متوجه ساختن است آنها را خدای یعنی هر چه نماید آنها را
 در مصارف که خدای برای آنها مقرر فرموده است و هر که ندانده است آنها را برای
 اینکه بسیار کرد ایند آنها را از انچه و باید داشت که صدقات و صلوات و احسان
 که درین رساله مذکور شده است و حق میهند و صاحب لبر و مودت فائزانی
 از و توبه و قبول و نگاه اعدایت میکند که غیسل آنها از تمویلات و مرفهات آنها
 مصارف مریضه حضرت ذوالجلال شده باشد و درین هنگام دالالت بر سعادتند
 صاحب غفر و یکسکه چنانکه روایت کرده است از اسمعیل بن جابر که گفت شنیدم

بشاه

حضرت ابوعبدالله علیه السلام میفرمود اگر این که مردمان اخذ کنند و فرایند پذیرند
 که خدا را امر کرده است ایشانرا بان پیوسته اتفاق کنند انرا در آنچه نه کرده است
 ایشانرا اخذ از ان قبول نمودند و انرا از ایشان و اگر اخذ کنند آنچه را
 نه کرده است ایشانرا اخذ از ان پیوسته اتفاق کنند و صرف نمایند انرا در آنچه نه کرده
 است ایشانرا اخذ از ان قبول نمودند و انرا از ایشان تا اینکه اخذ میکرده باشد
 انرا از حق و اتفاق میکرده باشند انرا در حق و رعایت کرده است از پیغمبران
 غیره که فرمود حضرت ابوعبدالله علیه السلام بفضل بن عمر که ای مفضل چون خواهی که
 بدان که آیا شرفی بدیست مرد یا سعادتی و نیز در مسند بود نظر کن در روز شنبه و او
 و نیکی او را که بگوید میگوید انرا پس اگر بگوید باشد که میکرده باشد انرا
 بگوید که او اهل آنست پس بدان که او بسوی عزت و اگر بگوید باشد که سگ
 باشد انرا بسوی ذلت اهل آن پس بدان که چنین است که نیست از برای او در
 خدای هیچ چیز و ایضا روایت کرده است از مفضل بن عمر که گفت فرمود حضرت
 ابوعبدالله علیه السلام که ای مفضل هرگاه خود را بدانی که بسوی عزت از گشت میکند
 مرد یا بسوی ذلت و نظر کن که کجا وضع میکند معروف و نیک خود را پس اگر بگوید
 باشد که وضع میکرده باشد معروف و خود را در نزد اهل ان پس بدان که او از
 میکند بسوی عزت و اگر بگوید باشد که وضع میکرده باشد معروف و خود را در نزد
 غیر اهل ان پس بدان که چنین است که نیست از برای او در آخرت هیچ چیز و
 حاصل این دو حدیث شریف اینست که نیکی کردن اگر نسبت به اهل حق و اهل حق
 که حق ایشانرا اهل نیکی و احسان قلم داده است (انما اعطی کما استحقاقا)

خبر

و در این خانه مذکور شد پس ان دلیل سعادتمندی و نیکی حق صاحبان
 معروف و نیکیست و دلالت میکند بر اینکه صاحبان عاقبت بخیر و مآل ابد
 بهشت خواهند بود و اگر نسبت بکسانی واقع شود که اهل ان نباشند و اشتقاق انرا
 نداشته باشند چنانکه درین روزگار مثل خود میگویند که دیده است که بر احسان
 و نیکی که از ایشان صادر میشود و بر صلح و معرفت که از ایشان بعمل میاید همه را نسبت
 به سلطان نظامان و جباران و متعبدان و غیره و انرا در ان واقعه و انرا در
 و مالداران میکنند و اهل اشتقاق و درویشان و مساکین و فرزندان و سازان
 و بهمانان و ایشان را از ان اصحابه و نیست پس از حق دلیل بر شرافت و بر نیکی
 صاحبان معروف و نیکیست و دلالت میکند بر اینکه صاحبان عاقبت بخیر و
 امر او منافی نیست و چنانکه تجربه نموده است که استقامت از برای نیکیست
 حاصل میشود بغیر از اینکه چند روزی تا احسان باینکه میگذرد بخندد و باو
 میکند و تنها بهاصل او را میگوید و چون کرد ان احسان منقطع شود یا اند
 در شود یا نایده از آنچه بود شود و در آن گشتند و او تنها بهاصل او را میگوید
 شدید از ان حاصل میشود و شاهد صدق انتقال کلیم بلاغت نظام کرمه
 و انما اعطی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و السلام است در نهج البلاغه که
 فرمود و لیکن اوصیای العرف فی فی حق و عین غیر اصل من العرف فی ان
 الاعداء الکلام و تنان الاشرار و معان العرف بالعدا امین علیهم ما اجود به
 و معین ذاتی است که باینکه اناناه امتعلا لا فلیصل به انرا به و لیکن من منیر
 القیانه و لیکن کثیر الاشرار و العافی و لیکن منیر العفیه و انرا و لیکن منیر

شماره

و انرا در

و لیکن منیر

عَلَى الْمُتَّقِينَ وَالنَّكَاتِيبِ أَشْجَاءُ الشَّوَابِ فَإِنَّ قَوْلَهُ هَذِهِ الْفَضَائِلُ شَرَفٌ
مَكْرَامٌ الدُّنْيَا وَمَدَنٌ تَضَائِلُ الْأَخْيَةِ أَشْجَاءُ اللَّهِ تَعَالَى بِعَيْنِ وَبِغَيْبِ
كُنْهٍ وَكَذَلِكَ مَعْرُوفٌ وَبِكُنْهٍ يَدْعُو حَقَّانِ مَعْرُوفٌ وَدُرِّ زَيْفِ اِهْلَانِ
اِرْتَضَابِ دَرِاجَتِ كَرْدِ اسْتَعْمَلَتْ كَلِمَاتِ سَوْدِ اِهْلِي اِيْمَانِ وَنَاكَانِ وَشَاهِدِ اَشْجَاءِ
وَبَدَانِ وَكَتَابِ اِهْلِي اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ
جَلَدِ وَبِغَيْبِ دَسْتِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ
مِيوَرِ دُرِّ جَبَرِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ
پس بايد كه صلوات بايد بر اهل بيت و بايد كه نيكو بعل آورد از ان ضيافت
بهمان را و بايد كه بر اهل بيت ابرو گرفتار او بايد كه عطا كند از ان و
و فرض دار او بايد كه صابر كند اندكش خود را بر او آحقوق و تحمل كند
نوازل و خادرات روزگار از اهل بيت طلب روايت كند و كاري بر او بدست كند و
شدن و خيروي يا فتن باين خصلتها شرف مكرت ياي دنيا و درگ و
در افاقه فضيلتهاي اخروست ان شاء الله تعالى و اينها بايد دانست كه مراد است
اين حقوق و بها آوردن اين امور كه در اين خاتمه مذكور شده است از
علامات شيعه بودن و ايمان داشتن است و بدون آنها چنانكه در بعضي از
مذكور شد ايمان او را نيائي و تشيع او را مبني ناست چنانكه روايت
كرده است از محمد بن عجلان كه گفت بفرمود من و در نزد حضرت ابي عبد الله
بوده اهل شدم و سلام كرد بر من و رسيد انحضرت از آن كه چنانكه دانست
كسي كه كذا گفته تواند برادران خود را و او گفت پس نيكو بعل او را

مكره

مكره

الواسته

آورده آورده و

و به اكر كه و حقوقي ياد كرد و مبالغه در مدح خود يعني وصف خفايايشان
بسياد كرد پس فرمود حضرت باو كه چگونه است عبادت مالداران و انبيا اغنياء
ايشان بر فقر و درويشان خود گفت كم و قليل است فرمود چگونه است
مشاهده اغنياء ايشان بر فقر و خود گفت كم و قليل است فرمود چگونه
است عمل نمودن اغنياء ايشان بر فقيران خود در دار صاحب دستها يعني
در مالها خود گفت كه بدرستي كه تو را اينه ذكر ميگرماي اخلاقه را كه بسيار
كم است آنها را كسي در نزد ما مستند را و او گفت كه بهر فرمود انحضرت
كه بهر چگونه گمان ميكند انجماعت كه ايشان شيعه اند و روايت كرده است
از ابي اسمعيل كه عرض كردم بحضرت ابي جعفر عليه السلام كه ندای تو كرام
بدرستي كه شيعه در نزد ما بسيار است فرمود پس ايامه را ياي ميكند غني فقير
و ايا در ميگذرانند نيكو كار از بد كردار و مواساة ميكند بايكديگر پس
گفتم كه نه فرمود نيستند انجماعت شيعه شيعه كيسه كه ميكند اين را و با يكديگر
بهترين خصلتها و نيكوترين فضيلتها سخاوت است و بدترين مريضه و پست
ترين عيبت انجمن است و مدح سخاوت و مذمت بخلي در ايات شريفه و لغات
كريمه را چاره از حد احضا واقع شده است تا بحدتي كه وار شده است كه
چون انقش در كنار ان سخني محبوس تر است نزد خداوند عالم ايمان از انجا
بخلي و در كتاب از محمد بن دراج مرويت كه شنيدم از حضرت ابي عبد الله
عليه السلام كه فرمود كه بهترين شما صاحبان سخاوت وجود شما نازل و بدترين
شما بخيلان شما نازل و انما الص ايمان است يعني از علامات يا از اجزاي ايمان

خالص است نیکویی کردن برادران مؤمن و سعی کردن در جانیهای ایشان
و بدو سعی که نیکویی کنند برادران مؤمن را بجهت دوست میدارد خداوند
رحمن و در انت خالک مالیدن یعنی برای شیطان و دور شدن و از انشیما بچشم
و داخل شدن بهشتها یعنی نیکویی کردن برادران از جمله فاندای آن است
که یعنی شیطان بخاک آلوده میشود و نهایت خوار با و میرسد و نیکویی کنند
از برادران بهیم و دور میکرد و داخل بهشتیهای خداوند مغفور میشوای جمیل
خبره باین ممتازان اصحاب خود را عرض کردم که فدای تو کردم کیستند ممتازان
اصحاب من فرمود که ایشان نیکویی کنند که برادران است در دشواری آسانی
پس فرمود ای جمیل بدو سعی که صاحب بسیار یعنی بالداران بسیار
برادران نیکویی کردن و تحقیق که مدح فرموده است خدای عزوجل در این
صاحب یکل یفهم چه چیز را پس فرمود است در کتاب خود و یقیناً علی
انفسهم ولو کان بهم خصاصة و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون
و ترجمه آنکه رعایت و انبار میکنند و تقدیم مینمایند دیگران را بر نفسهای خود
و اگر چه بوده باشند ایشانرا حاجت با نچه اشیاء مینمایند و اگر چه بوجهی باشد
بایشان فقر و درویشی هر که نگاه داشته شود از بخل نفس او پس آنکه
ایشان در شکاران و کلام دوم المفلحون دلیل بر اختصاص و شکاری
و فلاح است باینهاست یعنی شکاری همین از برای انجیامت میباشد
و بعد در مقام نفوذ شیطانرا و شکاست مقیم بچراگان را فرموده میکنند
و از سعادت عظمای ایمان خالص و تشیع و از ثوابهای بسیاران را در دنیا

بهره و بقیه تنفع میسازند و عظام فانی میفقد و نیاز دارند که از عجلای بیجا
از ازل نظر بچراگان بجوی زینت میدهند که فواید بسیاری از اینده بهم
میشوند و از خجیل اندک نقصان دران را تمام میباشند و چون چنینند که
حکمت منعم صلی الله علیه و آله فرموده است که ایمان دنیا ورده است بن کسی که
بیرنجواید و مسایدا و کسسه باشد و باید بینند که بر کزیرکان خالق آفرین
علیم القلوب و السلام گفتند که اگر که عطف و توبه را به بفرمان بکنند و موافق
با برادران مؤمن خود نمایند شیعه نیست و با علم بهرسانند که خداوند
عالمیان فلاح و در شکار را مخصوص بجماعتی گردانیده است که از خجیل
نجات یافته باشند مطلقاً همین میشوند و اصحاب را و این کنند بلکه هر کلام
که میگوید نودانها را با ایمان کامل و اعلای درجات تشیع و در شکاری تمام
و امثال این خیالات با انجام ناپیل میکنند و قانع البال و خرم و خوشحال
میشوند و نمیدانند که بر تقدیری که چنین باشد از دست میبرند و شریعت بگذر
وین بدین میباشند از ایمان و تشیع ناقص فرغ بی ایمانی است از کون ظاهر
و این کمالی است که در شکار میبودن در دین ذلیل و بزرگ و خصلت است بین
و این همه الحاح است از کون تا بر یقین برای اخوت و کفر تصدیق بر استحقاق
مژگن است که هر پیشوایان دین و مکت و عدم میل و رغبت بشوایهای
ع یا ایمان را نفوذ از خوف و خشیت از مقامهای بفران و آنچه را که فرموده
اند که ای را زیاد و بیکر راند و در هر امر از اید و خوشحال احوال را افاده
بنا بر کسان کرده اند که یقین بر است که ایشانرا را در یاد ام خداست که

که برای ایشان گشوده اند و اگر نه پس چرا هر یک از ایشان در هنگام طلب حاجت
مرا که بدم قلند و باین کامل الارباری گرفتار شوند که ادا کنند که بپایان
ساخت بطبع اینکه شاید است کوید آنچه مقدور باشد خرج میکند حتی اگر
اسباب و محتاج حق ^{مستحق} خود را از خانه و اسباب و فرستاده
بان قلند میدهد که تحصیل اجزای کمیا کنند و در بعضی مقامات
قلند را میکنند و بدین شیوه او بهانه جویهای بغایت او میسازد و آنچه بپایان
و آنچه نیاید از نعمتهای او را محقق میشود و اگر آنچه دارد صرف میشود و باز آن
قلند را دعا کند که مستوفی تمام شده است از هر جا که بیشتر شود چه عنوان که
تواند از قرض کردن و غیره بهم میرساند و باو میدهد بطبع اینکه بعد از آنکه
دروغ او درست شود و آن اجزای خفیه تمام شود بزیاده از آنچه صرف کرده
برسد و مکرر شنیده است که بسیار کسان را اینجاست فریب داده اند و عاقبت
الامر بچند اشتها اند که در بر داشته و ضعف بشی و غرق در فراق و در حسین و دلها را
کذاشته و فتنه اند و مع هذا جفع احتمال و موم میزد که بلکه درست باشد
آنچه تواند صرف میکند و همچنین در مقام تحصیل مراتب و نیوایه همچو که ایشان
مشا در فکر عیال و امان از متسلطان یا امر یا پادشاه و برتری
خدمتکاری را نمی نهند بلکه طالب مراتب عالیتر میباشند و در
طبع از ایشان چیزی کم قانع نیستند بلکه جود را سزاوارتر و فاخر و بسیار آن
میانند و ترس از ایشان کو تا میزدند و در آن کسان نمیکند بلکه همه را میهای از
بندند با اینکه انجام آنها امریست غیر معلوم و تمام این خفایا نیست موم و

و در حکام

دیگر چنین نیست که بعضی عدای میگذوب و بجزر و مواجید و غیب الی دنیا همه
کس را با همی خیر و سر مایهای کثیر را باید نفی بر جری و بپایان کس را
ماتر قحود و در خدمت بزرگ زاده یا امیر معزول افتاد و بطبع در اول تحمل
او تلف میکنند با اینکه دیده اند که از ازار و عدویک و فاعلی و در از حد
هر از کس یکسر بطلب میبرد و در باب مواجید صارت در پیوسته اله که خلق و بان
غیب و اند به قطع نظر از جوابهای اخرویه مضایقه در پا چرخان و مضایقه
یا کلمه میگویند با اینکه اگر نظر کنند میدانند که هر که بر وی کرده است البته
بزیاده از منظور خود فائز گردیده است پس اگر حق الحقیقه درست نام کرده
شود اینها را در مرتبه آنها قرار ندهد و فاضل بود و توقع نفی که در اینها دارند
در اینها غواصند داشت و از اینجا معلوم میشود که آن مرتبه است بحدی که
و قد ناقص ایمان و توفیق که بهمان شاعت کرده اند نیز موجود نیست و اما
که فرموده اند که ایمان نیامورده اند و شیعه نیستند و بی اختیار اسم به ستم
بر ایشان بسته شده و قبل از استحکام و استقرار با کمال رسوایی بهمان ملت ایشان
شکسته شده است و ایشان خود در خوانند و خانه ایمان ایشان از تو خراب
و در حکام و در مقام حساب پس در این بلی از عقوبت و نکال
برای ایشان محض عیب خواهد بود و حسرت خواهند کشید چنانکه بیدار
کنند خفتگان و امکا سازنده فطرت و زکات و رسوم منافقان بوده
که انقیاد و توبه و تقوا کمین قبل آن یا ای احدکم الموت لیقول رب اولا

اَحْسَنُ اِلَى اَجَلٍ قَرِيبٍ فَاَصْدَقْ وَاَكُنْ مِنَ الصَّادِقِينَ وَلَنْ يُوَفِّيَهُ
نَفْسًا اِذَا جَاءَ اَجَلُهَا وَاِنَّهُ حَسْبُكُمْ يَوْمَ تَأْتِيَهُمُ النُّفُوسُ
 روزی که بده ایم شمارا پیش از اینکه بیاید یک از شما را اسباب مرگ بگوید
 آنکه کسی ای افریدگار من چرا باز پس نیفتی و تاخیر کنی مرا یعنی شود که
 تاخیر کنی از تاز مانی نزدیک پس تا نقد کنم و بپورده باشم از نیک مردان
 و شایستگان و مرا کن باز پس نیفتند و تاخیر نکنند خدای بیخ نفی را از مرگ
 بیاید و در رسد اجل و وقت رفتن او و خدا را ناست باختر میکند شما
 یا باختر میکند زمینان و محال باید داشت که اجزای کارخانه دین همه
 بیکدیگر پیوسته است و نجات و فلاح روز باز پسین همه آنها بسته و
 چنین نیست که هر قدر از آن که بعمل آید مطلبی بر آید و فایده حاصل گردد
 بلکه تا تمام آن درست نباشد اثری بر آن مترتب نگردد و آن کارخانه دیگر که در
 نباشد و تمام آنها را خداوند زو و الجلال را اول کتاب حکیم خود بعنوان
 احوال بیان فرموده و فلاح و مرگ کاری را مخصوص جماعتی که موصوف با آنها
 شده باشند کرده اند است اینجا که میفرماید وَالْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ
هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ
يُنْفِقُونَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا نُنَزِّلُ إِلَيْكَ وَمَا هُمْ بِمُكَلِّمِينَ وَاَلَّذِينَ
يُؤْتُونَ أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ یعنی آن کتاب
 که خدای عزوجل در کتابهای پیشینیا ن بفرستاد آن وعده فرموده بود
 این کتاب کامل است یعنی قرآن شک و شبهه نیست در آن هدایتی است



یعنی راه نمایند و دلالت کنند است مرید میز کاران را که خود را بلوشت
 نمیزانند آنانی که از صدق عقیدت و خلوص نیت ایمانی او رند و
 میگردند بنادیده که حق تعالی است و ملائکه باقیات است و متعلقات آن
 با پیوسته که روح است چنانکه در تفاسیر وارد شده است یا به پیوسته
 که مراد ایمان است مانی باشد که بعد از رحلت آن حضرت ص مهم میسرند
 تا روز قیامت چنانکه در بعضی از روایات وارد گردیده است
 و برای می دارند نماز را شرایط و اذیان و از آنچه بدیشان
 عطا فرموده ایم و روزی ایشان کرده ایم نفقه میکنند بر اهل استحقاق
 آن و آنکه گرامی می آورند باختر فرستاده شده است بر وی و از قرآن
 و باختر فرستاده شده است از پیش تو بر سایر پیغمبران و پسری دیگر و بدار
 آخرت ایشان یقین میدارند آن کرده که موصوفند باین صفات يُؤْتُونَ
عَقَابَ از پروردگار خود و همان گونه ایشانند رشتکاران از عقاب
 عقاب و فیروزی یافتگان بدرجات ثواب بکلمه ثواب و عکایت
 فیروزی و فلاح ختم میکنم این کتاب را برای تفویک حصول آن برای
مُتَّقِينَ و يُؤْتُونَ میگویند او را در میان را بر عطیه عظمای توفیق تمام آن
 و روایات میفرستد و بهترین پیغمبران و سید مرسلان محمد مصطفی و
 اهل بیت طیبین و غیره ظاهرین آن حضرت و بر همه پیغمبران و اوصیاء
 ایشان در خواست میکنم و مشتک بینام از خداوند جواد و آب که
 خالص کرده اند نیت مراد را بایب و عطا فرماید ثوابی جز بیل از فضل

معنی نوشت



واسع خود بر نوشتن این کتاب و توفیق دهد مل و همه مؤمنین و
مؤمنات را برای اعمال شایسته و افعال پخندیده بایسته و اینکه مواضع
نمایند بلخیران من صادر شده باشد از خطا و لغزش و اینکه مقابل
فرمایند همه آنها را با امرزش و اینکه تبدیل فرمایند سختی را به آسانی
و اینکه نگاه دارد چنگی را از مؤجبات حرکات الله علی کل شیء
و توقع ینفایم از برادران دینی و دوستان ایمانی که این بی بضاعت را
در تطویل و اطناب که عذر دران شدت اتمام با آنها بوده معذور دارند
و دیگر اینکه امثال این رسائل از برای عوام و کسانست که از اشارت
و ایام و حواله و از نهاء انتقاعی و بی بطلی نمیتوانند برد و باعث سرگردانی
و وسیله مجراف ایشان میشود و بنا برین است که در اکثر مواضع توضیح
واضحات و تغییرات غیر محتاج الیهما بحسب ظاهر شده و در اقل احوال
منظور نهایت ایجاز و اختصار بود و در هر مرتبه جمیع از برادران دینی
اشارت میفرمودند که فی الجمله بطلی داده شود و اجابت ایشان
لازم بود لهذا بعضی مطالب زیاده بطول انجامید و چون در
تمامی اوقات اشتغال یا از امر نهایت تشویش بود و متصل حرکت از
جایی بجایی از محلی بمنو و اسبابی که از برای این مطالب ضرورت دارد
نبود و اگر هم میبود نقل آنها میسر نبود در هر جای اخیر میسر میشد در
سک تحریر در آمد و از اتفاقات شخی که از آنها نقل واقع شده در
کمال غم و غلط بودند و بجهلا اسباب تفرق خوانش مجمع بود بنا برین

VS. 1/62

